نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی، علی اصغر، 1343-

عنوان و نام پدیدآور : نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات/ تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس جمکران ، 1385.

مشخصات ظاهری : 296 ص.

شابک : 964-8484-75-9 17000 ریال :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص.[275]؛ همچنین به صورت زیرنویس

یادداشت : نمایه.

موضوع : اسلام و مسیحیت

موضوع : مسیحیت در قرآن

موضوع : مسیحیت

موضوع : مسیحیت -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : مسجد جمکران

رده بندی کنگره : BP 227/3/ ر6 ن8

رده بندی دیویی : 297/473

شماره کتابشناسی ملی : م 85-3640

ص:1

اشاره

نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات

تالیف علی اصغر رضوانی

ص:3

فهرست

تصویر

ص:5

تصوير

ص:6

مقدمه ناشر

ادیان الهی در طول تاریخ، توسط افرادی سودجو دچار تحریف و انحراف گردیده و انشعاباتی در آن رخ داده که مسیحیت نیز از این تعرض مصون نبوده است. در این کتاب انحرافات پیش آمده در مسیحیت به بوته نقد گذاشته شده است که امید است اندیشمندان با ارائه نظرات خود ما را یاری فرمایند.

از عزیزان همکار، تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت اللَّه وافی و مؤلف محترم استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و امتنان را داریم و امید است در پناه حضرت حقّ موفق و مؤید باشند.

مسؤول انتشارات

مسجد مقدّس جمکران

حسین احمدی

ص:7

پیشگفتار

هرچند حضرت مسیح علیه السلام خود منادی یکتاشناسی و یکتاپرستی بود، چنان که در انجیل یوحنّا آمده است: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را فرستاده خدا بشناسد.»(1) و نیز در انجیل مرقس آمده است: «اوّل همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل! خداوند، خدای ما، خداوند واحد است، و خداوند، خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوّت خود محبّت نما.»(2)

با این همه تأکیدات بر توحید، مشاهده می کنیم که پیروان حضرت مسیح علیه السلام از طریق صحیح توحید بیراهه رفته و به «تثلیث» و سه گانه پرستی روی آورده اند. این انحراف در پیروان ادیان توحیدی ناممکن و بی سابقه نیست، چنان که در «تورات» آمده است: «بنی اسرائیل پس از رهایی از ستم های فرعون مصر و گام نهادن در صحرای سینا، همین که چند شبی از فیض حضور پیامبر و منجی خود موسی علیه السلام محروم شدند، به گوساله پرستی گرفتار آمدند و از دایره توحید خارج گشتند.»(3)

البته انحراف مسیحیان موجبات گوناگون و علل اجتماعی و تاریخی روشنی دارد که در این کتاب به آن ها اشاره خواهیم کرد. متأسفانه اعتقاد به «تثلیث» و تعبّد در برابر

1- 1. یوحنّا، 17 / 3.
2- 2. مرقس، 13 / 30.
3- 3. تورات، سفر خروج، باب 32.

کومت «پاپ»، چنان در ژرفای روح مسیحیان رخنه کرده که مصلحان بزرگ مسیحی نیز نتوانسته اند با کج روی های آنان به مبارزه برخیزند. و اگر احیاناً با یکی از آن ها به مخالفت پرداختند ناگزیر با انحراف دیگر سازش نموده اند.

«لوتر» مصلح مشهور مسیحی و بنیان گذار مذهب «پروتستان» گرچه در برابر فرمان های بی چون و چرای «پاپ» ایستادگی کرد و از تعبّد و تسلیم محض نسبت به ارباب کلیسا سرباز زد، ولی با تثلیث هماهنگ شد و روی خوش نشان داد و نتوانست این رأی ناصواب را از ذهن پیروان خود بزداید.

در روزگار ما نیز کشیشانی که در آمریکای لاتین از مسأله «الهیات رهایی بخش» سخن می گویند و می کوشند تا تئولوژی مسیحی را با تاریخ و عمل منطبق سازند و ویژگی های اجتماعی آن را نشان دهند، متأسفانه از مخالفت با «تثلیث» سرباز زده و مشکل نفوذ شرک در جهان مسیحیت را حلّ نکرده اند.

راستی چگونه می توان دیانت مقدّس الهی را بر اصول غامض و اساس پیچیده ای استوار دانست که بنیادهای مزبور بر کسانی که سال ها در کلیساها تعلیم دیده اند نیز مجهول مانده باشد؟ آیا عیسی مسیح علیه السلام دو هزار سال پیش، این اصول نامفهوم را برای عامه مردم در کوچه و بازارهای «اورشلیم» مطرح ساخته و انتظار داشته است که همه مردم آن ها را بپذیرند، یا این افکار خرافی، ساخته و پرداخته افرادی بعد از حضرت مسیح علیه السلام است؟!

ما مسلمانان عقیده داریم که مسیح علیه السلام مردم را به بندگی خدای یگانه فرا می خواند و به اصولی واضح و روشن در این زمینه دعوت می نمود، و در یکتاپرستی با دیگر پیامبران خداعلیهم السلام هم آواز و هماهنگ بود، به طوری که شناخت دیانت او بر عقل طبیعی انسان نامأنوس نمی آمد، و بر فطرت آدمی نیز سنگینی نمی کرد.

در این عصر و زمان که هجوم تبلیغی مبشّرین کلیسا با هماهنگی استعمارگران به

کشورهای اسلام شروع شده و جوانان را فوج فوج به مسیحیت دعوت می کنند، مشاهده می کنیم که برخی از نویسندگان با آشنا کردن مسلمانان با آیین ها و عقاید و نظرات مسیحیت نه تنها در راستای تثبیت اعتقادات اسلامی مردم کاری نمی کنند، بلکه هموار کننده راه مبشّرین کلیسا برای نفوذ در افکار مسلمانان هستند.

ما در این کتاب درصدد نقد برخی از تعالیم مسیحیت امروزی می باشیم؛ تعالیمی که از حضرت مسیح علیه السلام نبوده و بعد از او به آیین مسیحیت اضافه شده است. و در ضمن به دیدگاه قرآن نسبت به مسیحیت و آیین های آنان و کتاب هایشان می پردازیم که به عنوان محکمات قرآنی مطرح است. و با هموار شدن این بحث به سراغ متشابهاتی از قرآن می رویم که مسیحیان بدون توجه به محکمات قرآنی، آن ها را مورد توجه قرار داده و بر حقانیت عقاید و آیین خود به آن ها استدلال کرده اند. و نیز به شبهاتی می پردازیم که مسیحیان نسبت به قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و احادیث دارند و از آن ها پاسخ می گوییم. و در آخر راهکارهایی را برای چگونگی تبلیغ اسلام در مسیحیان و بحث و استدلال با آن ها به جهت دعوت به اسلام بیان می داریم.

ص:11

عقیده ما درباره مسیحیت اعتقاد ما درباره حضرت مریم علیها السلام

ما معتقدیم که مریم دختر عمران و مادر حضرت عیسی علیه السلام از جمله زنانی است که به نصّ قرآن از هرگونه خطا و گناه، معصوم و از هر پلیدی پاک است.

خداوند متعال درباره او می فرماید: «وَإِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ»(1)؛ «و (به یاد آورید) هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.»

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «إنّ اللَّه عزّ و جلّ اختار من النساء اربعاً: مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه»(2)؛ «خداوند عزّو جلّ از بین زنان چهار نفر را برگزید: مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه».

خداوند متعال در قرآن کریم، مریم علیها السلام را با اوصاف خاصّی ستوده است؛ از آن جمله با وصف «صدیقه»، آنجا که می فرماید: «مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّیقَةٌ ...»(3)؛ «مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز فرستادگان دیگری بودند؛ مادرش زن بسیار راستگویی بود....»

و نیز فرمود: «وَمَرْیمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا

1- 4. سوره آل عمران، آیه 42.
2- 5. بحارالانوار، ج 14، ص 201.
3- 6. سوره مائده، آیه 75.

وَصَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَكُتُبِهِ وَكانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ»(1)؛ «و همچنين به مريم دختر عمران كه دامان خود را پاک نگاه داشت و ما از روح خود بر او دميديم؛ او كلمات پروردگار و كتاب هايش را تصديق كرد و از مطيعان فرمان خدا بود.»

خداوند درباره ولادت حضرت مريم عليها السلام مى فرمايد: «إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّى نَذَرْتُ لَکَ ما فِى بَطْنِى مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّى إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»(2)؛ «(ياد آوريد) هنگامى را كه همسر عمران گفت: خداوندا! آنچه را در رحم دارم، براى تو نذر كردم، كه محرّر (و آزاده براى خدمت خانه تو) باشد. از من بپذير، كه تو شنوا و دانايى.»

مقصود از «محرّر» در آيه، آزاد شدن فرزند از تبعيت پدر و مادر يا هرچيزى ديگر و فارغ شدن براى خدمت خانه خداوند متعال به جهت عبادت و عمل صالح است.

از امام صادق عليه السلام نقل شده كه فرمود: «المحرّر للمسجد إذا وضعته وادخل المسجد لم يخرج من المسجد أبداً»(3)؛ «آزاد شده براى مسجد، وقتى است كه هرگاه او را در مسجد گذاشتى و داخل مسجد شد هرگز از مسجد خارج نشود».

از آنجا كه مادر حضرت مريم به نام «حنّه» همسر عمران، گمان مى كرد فرزندى را كه در شكم دارد مذكّر است، لذا او را «محرّر» به جهت خدمت به خانه خدا قرار داد. ولى بعد از زاييدن، هنگامى كه مشاهده كرد مؤنث است به خداوند عرض كرد: «فَلَمّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنِّى وَضَعْتُها أُنْثى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَلَيسَ الذَّكَرُ كَالأُنْثى وَإِنِّى سَمَّيتُها مَرْيمَ وَإِنِّى أُعِيذُها بِکَ وَذُرِّيتَها مِنَ الشَّيطانِ الرَّجِيمِ»(4)؛ «و هنگامى كه او را به دنيا آورد (و او را دختر يافت) گفت: خداوندا! من او را دختر آوردم، ولى خداوند از آنچه او به دنيا آورده بود، آگاه تر بود و پسر همانند دختر نيست (دختر نمى تواند وظيفه خدمتگزارى معبد را همانند پسرانجام دهد.) من او را مريم نام گذاردم، و او و فرزندانش را از (وسوسه هاى) شيطان رانده شده، در پناه تو قرار مى دهم.»

ولى در عين حال با آن كه مولود مؤنث است خداوند متعال او را قبول كرد و فرمود: «فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً وَكَفَّلَها زَكَرِيا»(5)؛ «خداوند او (= مريم) را به طرز نيكويى پذيرفت؛ و به طرز شايسته اى (نهال وجودى) او را رويانيد (و پرورش داد) و كفالت او را به زكريا سپرد.»

از امام باقرعلیه السلام نقل شده که او از زیباترین زنان بود. و هرگاه که به نماز می ایستاد محراب عبادت از نور او روشن می گشت.(6)

قرآن درباره غذای که برای مریم از جانب خداوند می رسید سخن گفته، می فرماید: «کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زَکَرِیا الْمِحْرابَ وَجَد عِنْدَها رِزْقاً قالَ یا مَرْیمُ أَنّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یرْزُقُ مَنْ یشآءُ بِغَیرِ حِسابٍ»(7)؛ «هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی را در آنجا می دید. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟! گفت: این از سوی خداست. خداوند به هرکس که بخواهد بی حساب روزی می دهد.»

از امام باقرعلیه السلام نقل شده که فرمود: «...زکریا هرگاه بر مریم وارد شد، مشاهده می کرد که میوه زمستانی در تابستان و میوه تابستانی در زمستان نزد او است.»(8)

اعتقاد ما درباره حضرت مسیح علیه السلام

مسلمانان معتقدند - که مطابق نصّ قرآن کریم - حضرت مسیح علیه السلام بنده خدا و رسول او است.

خداوند متعال می فرماید: «قُولُوا آمَنّا بِاللَّهِ وَما أُنْزِلَ إِلَینا وَما أُنْزِلَ إِلی إِبْراهِیمَ وَإِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ وَیعْقُوبَ وَالأَسْباطِ وَما أُوتِی مُوسی وَعِیسی وَما أُوتِی النَّبِیونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»(9)؛ «بگویید: ما به خدا ایمان آورده ایم و به آ

1- 7. سوره تحریم، آیه 12.
2- 8. سوره آل عمران، آیه 35.
3- 9. نورالثقلین، ج 1، ص 332.
4- 10. سوره آل عمران، آیه 36.
5- 11. سوره آل عمران، آیه 37.
6- 12. نورالثقلین، ج 1، ص 332.
7- 13. سوره آل عمران، آیه 37.
8- 14. نورالثقلین، ج 1، ص 332.
9- 15. سوره بقره، آیه 136.

نچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، (و همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگارشان داده شده است؛ و در میان هیچ یک از آن ها جدایی قائل نمی شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم (وتعصبات نژادی و اغراض شخصی سبب نمی شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم).»

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «ساده الرسل و المرسلین خمسه، هم اولوالعزم من الرسل و علیهم دارت الرحی: نوح، و ابراهیم، و موسی، و عیسی و محمّد، صلّی اللّه علیهم و علی جمیع الانبیاء»(1)؛ «بزرگان رسولان و فرستاده شدگان پنج نفرند، آنان صاحبان عزم از رسولانند که سنگ آسیاب (هدایت) بر وجود آنان دور می زند: نوح و ابراهیم، و موسی و عیسی و محمّد، درود و سلام خدا بر آنان و بر تمام انبیا باد.»

ولادت حضرت مسیح علیه السلام

خداوند متعال در قرآن کریم از قصه ولادت حضرت مسیح علیه السلام به تفصیل سخن گفته است، و ولادت او را در ابتدا به حضرت مریم بشارت داده است، آنجا که می فرماید: «إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیمُ إِنَّ اللَّهَ یبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ»(2)؛ «(به یادآورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای (=وجود با عظمتی) از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی پسر مریم است، در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهدبود، و از مقرّبان (الهی) است.»

آن گاه کیفیت قصّه حمل به حضرت مسیح را این گونه شرح داده است: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیاً فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً فَأَرْسَلْنا إِلَیها

1- 16. میزان الحکمه، ماده «نبی.»
2- 17. سوره آل عمران، آیه 45.

رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیاً * قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیاً»(1)؛ «و در این کتاب (آسمانی) مریم را یادکن. آن هنگام که از خانواده اش جدا شد، و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) قرارگرفت. و میان خود و آنان حجابی افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد). در این هنگام، ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، برمریم ظاهر شد. او (سخت ترسید و) گفت: من از شرّ تو به خدا پناه می برم اگر پرهیزکاری!»

در این هنگام آن شخصی که به صورت بشری درآمده بود، اظهار داشت: «قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیاً»(2)؛ «گفت: من فرستاده پروردگار توام، (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای را به تو ببخشم.»

حضرت مریم به او فرمود: «قالَتْ أَنَّی یکُونُ لِی غُلامٌ وَلَمْ یمْسَسْنِی بَشَرٌ وَلَمْ أَکُ بَغِیاً»(3)؛ «گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده ای هم نبوده ام.»

از این آیه استفاده می شود که حضرت مریم علیها السلام تا آن زمان ازدواج نکرده بود، و از راه نامشروع نیز با کسی تماس نداشته است.

قرآن در این باره می فرماید: «وَمَرْیمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها * فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَصَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَکُتُبِهِ وَکانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ»(4)؛ «و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود بر آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتاب هایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود.»

ابو بصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا خداوند عیسی را بدون پدر آفرید ولی سایر مردم را از پدر و مادری آفرید؟ حضرت فرمود: «لیعلم الناس تمام

1- 18. سوره مریم، آیه 16 - 17.
2- 19. سوره مریم، آیه 19.
3- 20. سوره مریم، آیه 20.
4- 21. سوره تحریم، آیه 12.

قدرته و كمالها و يعلموا انّه قادر على ان يخلق خلقاً من انثى من غير ذكر كما هو قادر على ان يخلفه من غير ذكر و لا انثى و انّه عزّوجلّ فعل ذلک ليعلم انّه على كلّ شی ء قدير.»(1)؛ «تا این که تمام مردم را از قدرت و کمالش آگاه سازد و به آنان بفهماند که او قادر است کسی را از راه مادر بدون پدر خلق کند همان گونه که می تواند کسی را بدون پدر و مادر خلق کند، و خداوند چنین کرد تا دانسته شود او بر هر کاری تواناست.»

خداوند متعال به غیرعادی بودن خلقت حضرت مسیح علیه السلام اشاره کرده و می فرماید: «قالَتْ رَبِّ ّ أَنّی یكُونُ لِی وَلَدٌ وَلَمْ یمْسَسْنِی بَشَرٌ قالَ كَذلِكِ اللَّهُ یخْلُقُ ما یشآءُ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یقُولُ لَهُ كُنْ فَیكُونُ»(2)؛ «(مریم) گفت: خداوندا! چگونه ممکن است برای من فرزندی باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟! فرمود: خداوند این گونه هرچه را بخواهد می آفریند. هنگامی که چیزی را مقرّر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند) فقط به آن می گوید: موجود باش، آن نیز موجود می شود.»

خداوند سبحان در آیه ای دیگر علت این گونه خلق کردن حضرت عیسی علیه السلام را چنین توضیح می دهد: «وَلِنَجْعَلَهُ آیةً لِلنّاسِ وَرَحْمَةً مِنّا وَكانَ أَمْراً مَقْضِیاً»(3)؛ «و تا او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم، و رحمتی باشد از سوی ما، و این امری است پایان یافته،(و جای گفت و گو ندارد).»

نشانه خاص بر قدرت خدا بودن بدین جهت بود که از طریق غیرطبیعی حضرت مسیح علیه السلام را به وجود آورد، آنجا که می فرماید: «إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَیكُونُ»(4)؛ «مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفریده و سپس به او فرمود: موجود باش! او هم فوراً موجود شد. (بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست).»

1- 22. بحارالانوار، ج 14، ص 218.
2- 23. سوره آل عمران، آیه 47.
3- 24. سوره مریم، آیه 21.
4- 25. سوره آل عمران، آیه 59.

به مجرّد این که حضرت مریم علیها السلام به حضرت عیسی علیه السلام حامل شد، از جای خود حرکت کرده و به سوی مکان دوری رفت. قرآن کریم دراین باره می فرماید: «فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیاً»(1)؛ «سرانجام (مریم) به او باردار شد؛ و او را به نقطه دوردستی برد (و خلوت گزید).»

مردی نصرانی از حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام در مورد نهری که حضرت مریم عیسی علیه السلام را در آنجا به دنیا آورد، سؤال کرد؟ حضرت فرمود: آن نهر، نهر فرات بود.(2)

قرآن در ادامه، حوادث ولادت حضرت مسیح علیه السلام را این گونه توضیح می دهد: «فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلی جِذْعِ النَّخْلَهِ قالَتْ یا لَیتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذا وَکُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیاً * فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلاّ تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیاً * وَهُزِّی إِلَیکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیکِ رُطَباً جَنِیاً * فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَیناً فَإِمّا تَرَینَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیوْمَ إِنْسِیاً»(3)؛ «درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند؛ (آن قدر نارحت شد که) گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم، و به کلّی فراموش می شدم. ناگهان از پایین پایش او را صدا زد که غمگین مباش، پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است. و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد. (از این غذای لذیذ) بخور؛ و (از آب گوارا) بنوش، و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار،و هرگاه یکی از انسان ها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خدای رحمان روزه ای را نذر کرده ام، بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی گویم. (و بدان که این نوزاد، خودش از تو دفاع خواهدکرد).»

حضرت مریم علیها السلام در حالی که فرزندش را در آغوش گرفته بود به سوی قوم خود برگشت. مردم از آنجا که می دانستند او ازدواج نکرده، چون فرزندش را دیدند سریع او را متهم به فحشاء و منکر کردند.

1- 26. سوره مریم، آیه 22.
2- 27. بحارالانوار، ج 14، ص 208 - 217.
3- 28. سوره مریم، آیه 23 - 26.

قرآن در این باره می فرماید: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا یا مَرْیمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیئاً فَرِیاً * یا أُخْتَ هارُونَ ما کانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَما کانَتْ أُمُّکِ بَغِیاً»(1)؛ «(مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد، گفتند: ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام داده ای. ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره ای.»

از آنجا که حضرت مریم روزه سکوت گرفته بود در جواب آنان سکوت اختیار نمود، به فرزند خود اشاره کرد. قرآن در این باره می فرماید: «فَأَشارَتْ إِلَیهِ قالُوا کَیفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیاً»(2)؛ «(مریم) به او اشاره کرد، گفتند: چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟»

در این هنگام بود که به امر خداوند به جهت اظهار معجزه و رفع تهمت از حضرت مریم، عیسی علیه السلام به سخن درآمد و خطاب به قوم خود فرمود: «قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِی الْکِتابَ وَجَعَلَنِی نَبِیاً وَجَعَلَنِی مُبارَکاً أَینَ ما کُنْتُ وَأَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَالزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیاً وَبَرّاً بِوالِدَتِی وَلَمْ یجْعَلْنِی جَبّاراً شَقِیاً وَالسَّلامُ عَلَی یوْمَ وُلِدْتُ وَیوْمَ أَمُوتُ وَیوْمَ أُبْعَثُ حَیاً»(3)؛ «(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده، و مرا پیامبر قرار داده است. و مرا - هرجا که باشم - وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است! و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبّار و شقی قرار نداده است. و سلام (خدا) بر من، در آن روز که متولد شدم، و در آن روز که می میرم و آن روز که برانگیخته خواهم شد.»

اعتقاد ما درباره انجیل

از اموری که در مرحله نبوت حضرت مسیح علیه السلام اتفاق افتاد، موضوع نزول انجیل بر او از جانب خداوند متعال است.

ص:21

1- 29. سوره مریم، آیه 27 - 28.
2- 30. سوره مریم، آیه 29.
3- 31. سوره مریم، آیه 30 - 33.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «انجیل شب سیزدهم ماه رمضان نازل شد.»(1)

و از آیات قرآن استفاده می شود که انجیل به طور دفعی بر حضرت عیسی علیه السلام نازل شده است، آنجا که می فرماید: «وَقَفَّینا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیمَ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ مِنَ التَّوْراهِ وَآتَیناهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدی وَنُورٌ وَمُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ مِنَ التَّوْراهِ وَهُدی وَمَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِینَ»(2)؛ «و به دنبال آن ها (= پیامبران پیشین) عیسی بن مریم را فرستادیم؛ در حالی که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود، تصدیق داشت، و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود؛ و (این کتاب آسمانی نیز) تورات را، که قبل از آن بود، تصدیق می کرد؛ و هدایت و موعظه ای برای پرهیزکاران بود.»

از قرآن استفاده می شود که اگر تعالیم انجیل پیاده می شد می توانست متکفّل سعادت انسان و اجتماع گردد،آنجا که می فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراهَ وَالْإِنْجِیلَ وَما أُنْزِلَ إِلَیهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّهٌ مُقْتَصِدَهٌ وَکَثِیرٌ مِنْهُمْ سآءَ ما یعْمَلُونَ»(3)؛ «و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را که از طرف پروردگارشان بر آن ها نازل شده (=قرآن) برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد؛ جمعی از آنان، معتدل و میانه رو هستند؛ ولی بیشترشان اعمال بد انجام می دهند.»

در آیه دیگر قرآن کریم نصارا را به پیاده کردن انجیل دعوت کرده و می فرماید: «وَلْیحْکُمْ أَهْلُ الْإِنْجِیلِ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فِیهِ وَمَنْ لَمْ یحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ»(4)؛ «اهل انجیل (= پیروان مسیح) نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند. و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی کنند فاسقند.»

و نیز می فرماید: «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لَسْتُمْ عَلی شَی ءٍ حَتّی تُقِیمُوا التَّوْراهَ وَالْإِنْجِیلَ وَما أُنْزِلَ إِلَیکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَلَیزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیاناً وَکُفْراً فَلَا

1- 32. بحارالانوار، ج 14، ص 283.
2- 33. سوره مائده، آیه 46.

3- 34. سوره مائده، آیه 66.
4- 35. سوره مائده، آیه 47.

تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْکافِرِینَ»(1)؛ «بگو: ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر این که تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید. ولی آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده (نه تنها مایه بیداری آن ها نمی گردد، بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آن ها می افزاید. بنابراین، از این قوم کافر، (و مخالفت آن ها) غمگین مباش.»

و نیز در انجیل دعوت به جهاد در راه خدا شده است، آنجا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرِی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیقْتُلُونَ وَیقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیهِ حَقّاً فِی التَّوْراهِ وَالْإِنْجِیلِ وَالْقُرْآنِ...»(2)؛ «خداوند از مؤمنان، جان ها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت بر آنان باشد (به این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده....»

و نیز از قرآن استفاده می شود که انجیل به ظهور پیامبراسلام صلی الله علیه وآله بشارت داده است، آنجا که می فرماید: «الَّذِینَ یتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الأُمِّی الَّذِی یجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَالْإِنْجِیلِ یأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَینْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیحِلُّ لَهُمُ الطَّیباتِ وَیحَرِّمُ عَلَیهِمُ الْخَبائِثَ وَیضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(3)؛ «همان ها که از فرستاده خدا و پیامبر امّی پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند، آن ها را به معروف دستور می دهد و از منکر بازمی دارد؛ پاکی ها را برای آن ها حلال می شمرد، و ناپاکی ها را تحریم می کند، و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آن ها بود، (از دوش و گردنشان) برمی دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاری اش کردند، و از نوری که بر او نازل شده پیروی کردند، آنان رستگارانند.»

1- 36. سوره مائده، آیه 68.
2- 37. سوره توبه، آیه 111.
3- 38. سوره اعراف، آیه 157.

علامه طباطبایی می فرماید: «از ظاهر برخی آیات استفاده می شود که برخی از تورات اصیل نزد یهود و بخشی از انجیل اصیل نزد نصارا موجود است، آنجا که می فرماید: «وَکَیفَ یحَکِّمُونَکَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْراهُ فِیها حُکْمُ اللَّهِ»(1)؛ «چگونه تو را به داوری می طلبند؟! در حالی که تورات نزد ایشان است؛ و در آن، حکم خدا است.»

و نیز می فرماید: «وَمِنَ الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری أَخَذْنا مِیثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظّاً مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ»(2)؛ «و از کسانی که ادعای نصرانیت (و یاری مسیح) داشتند (نیز) پیمان گرفتیم؛ ولی آن ها قسمت مهمی از آنچه به آنان تذکّر داده شده بود، فراموش کردند.»

اعتقاد ما درباره معجزات حضرت مسیح علیه السلام

هیچ پیامبری نیست جز آن که خداوند متعال به جهت تثبیت امر نبوت او معجزاتی را به او داده است؛ از آن جمله حضرت مسیح علیه السلام است.

خداوند متعال درباره معجزات او می فرماید: «وَرَسُولاً إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنِّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیهٍ مِنْ رَبِّکُمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیئَهِ الطَّیرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیکُونُ طَیراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَالأَبْرَصَ وَأُحْی الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فِی بُیوتِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیهً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»(3)؛ «و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل قرار ده (که به به آن ها می گوید:) من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام، من از گِل، چیزی به شکل پرنده می سازم، پس در آن می دمم و به فرمان خدا پرنده ای می گردد؛ و به اذن خدا کور مادرزاد و مبتلایان به برص (= پیسی) را بهبودی می بخشم، و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و از آنچه می خورید و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم؛ مسلماً در این ها، نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.»

1- 39. سوره مائده، آیه 43.
2- 40. المیزان، ج 3، ص 308.
3- 41. سوره آل عمران، آیه 49.

و نیز می فرماید: «إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیکَ وَعَلی والِدَتِکَ إِذْ أَیدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلاً وَإِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَالتَّوْراهَ وَالْإِنْجِیلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیئَهِ الطَّیرِ بِإِذْنِی فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیراً بِإِذْنِی وَتُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی وَإِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرائِیلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیناتِ فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِینٌ»(1)؛ «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: یادکن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم؛ زمانی که تو را با روح القدس تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می گفتی؛ و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم و هنگامی که به فرمان من، از گِل چیزی به عنوان پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به فرمان من پرنده ای می شد و کور مادرزاد و مبتلایان بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می دادی، و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می کردی که دلایل روشن برای آن ها آوردی، ولی جمعی از کافران گفتند: این ها جز سحر آشکار نیست.»

معجزات حضرت عیسی علیه السلام تنها به این چند مورد خلاصه نمی شود بلکه حضرت معجزاتی دیگر نیز داشته که برخی از آن ها در قرآن ذکر شده و برخی از آن ها ذکری به میان نیامده است؛ از جمله موارد دیگری که در قرآن آمده، فرود آمدن سفره آسمانی به دعای حضرت است.

قرآن در این باره می فرماید: «قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَینا مائِدَهً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عِیداً لِأَوَّلِنا وَآخِرِنا وَآیهً مِنْکَ وَارْزُقْنا وَأَنْتَ خَیرُ الرّازِقِینَ»(2)؛ «عیسی بن مریم عرض کرد: خداوندا، پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما بفرست؛ تا برای اول و آخر ما عیدی باشد، و نشانه ای از تو؛ و به ما روزی ده که، تو بهترین روزی دهندگانی.»

1- 42. سوره مائده، آیه 110.
2- 43. سوره مائده، آیه 114.

موضع یهود در مقابل دعوت مسیح علیه السلام

حضرت مسیح علیه السلام به سوی قوم بنی اسرائیل از جانب خداوند متعال به جهت تبلیغ و هدایت فرستاده شد، ولی آنان در مقابل دعوت او به دو دسته تقسیم شدند: برخی که اقلیت را تشکیل می دادند به او ایمان آورده و بقیه به او کفر ورزیدند. قرآن کریم به هر دو دسته اشاره کرده و به ذکر مواضع آنان پرداخته است:

الف) کافران به مسیح علیه السلام

خداوند متعال می فرماید: «...وَإِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرائِیلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیناتِ فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِینٌ»(1)؛ «...هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو بازداشتیم؛ در آن موقع که دلایل روشن برای آن ها آوردی، ولی جمعی از کافران به آن ها گفتند: این ها جز سحر آشکار نیست.»

و نیز می فرماید: «لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَعِیسَی ابْنِ مَرْیمَ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَکانُوا یعْتَدُونَ * کانُوا لا یتَناهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما کانُوا یفْعَلُونَ * تَری کَثِیراً مِنْهُمْ یتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللّهُ عَلَیهِمْ وَفِی الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ * وَلَوْ کانُوا یؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالنَّبِی ّ وَما أُنْزِلَ إِلَیهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیآءَ وَلکِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ فاسِقُونَ»(2)؛ «کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن(و نفرین) شدند. این به خاطر آن بود که گناه کردند، و تجاوز می نمودند. آن ها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند، چه بد کاری انجام می دادند! بسیاری از آن ها را می بینی که کافران (و بت پرستان) را دوست می دارند (و با آن ها طرح دوستی می ریزند) نفس (سرکش) آن ها، چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) فرستاد، که نتیجه آن، خشم خداوند بود، و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند. و اگر به خدا و پیامبر و آنچه بر او نازل شده ایمان می آوردند، (هرگز) آنان (=کافران) را به دوستی اختیار نمی کردند، ولی بسیاری از

1- 44. سوره مائده، آیه 110.
2- 45. سوره مائده، 78 - 81.

آنان فاسقند.»

و نیز می فرماید: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ کَثِیراً مِنَ الأَحْبارِ وَالرُّهْبانِ لَیأْکُلُونَ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ وَیصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَالَّذِینَ یکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ وَلا ینْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ»(1)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! بسیاری از دانشمندان (اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را به باطل می خورند و (آنان را) از راه خدا باز می دارند. و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند را به مجازات دردناکی بشارت ده.»

و نیز می فرماید: «فَوَیلٌ لِلَّذِینَ یکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیدِیهِمْ ثُمَّ یقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِیشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَوَیلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیدِیهِمْ وَوَیلٌ لَهُمْ مِمّا یکْسِبُونَ»(2)؛ «پس وای بر آن ها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: «این، از طرف خداست» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنان به خاطر آنچه با دست خود می نویسند، و وای بر آن ها از آنچه از این راه به دست می آورند.»

ب) مؤمنان به مسیح علیه السلام (حواریون)

خداوند متعال می فرماید: «فَلَمّا أَحَسَّ عِیسی مِنْهُمُ الْکُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِیونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ آمَنّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ»(3)؛ «هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت: کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟ حواریون (شاگردان مخصوص او) گفتند: ما یاوران خداییم، به خدا ایمان آوردیم و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده ایم.»

و نیز می فرماید: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنْصارَ اللَّهِ کَما قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ لِلْحَوارِیینَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِیونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ* فَآمَنَتْ طائِفَهٌ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ وَکَفَرَتْ طائِفَهٌ فَأَیدْنَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِینَ»(4)؛ «ای کسانی

1- 46. سوره توبه، آیه 34.
2- 47. سوره بقره، آیه 79.

3- 48. سوره آل عمران، آیه 52.
4- 49. سوره صف، آیه 14.

که ایمان آورده اید! یاوران خدا باشید؛ همان گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟ حواریون گفتند: ما یاوران خداییم. در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، پس کسانی را که ایمان آورده بودند، در برابر دشمنانشان تأیید کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند.»

و نیز می فرماید: «وَإِذْ أَوْحَیتُ إِلَی الْحَوارِیینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَبِرَسُولِی قالُوا آمَنّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ»(1)؛ «و (به یاد آور) زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که: به من و فرستاده من ایمان بیاورید. آن ها گفتند: ایمان آوردیم، و گواه باش که ما مسلمانیم.»

و نیز در مورد درخواست نزول سفره آسمانی می فرماید: «إِذْ قالَ الْحَوارِیونَ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ هَلْ یسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَنْ ینَزِّلَ عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ * قالُوا نُرِیدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْها وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَنَکُونَ عَلَیها مِنَ الشّاهِدِینَ * قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ اللّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عِیداً لِأَوَّلِنا وَآخِرِنا وَآیةً مِنْکَ وَارْزُقْنا وَأَنْتَ خَیرُ الرّازِقِینَ * قالَ اللَّهُ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیکُمْ فَمَنْ یکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لاأُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ»(2)؛ «در آن هنگام که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می تواند مائده ای از آسمان بر ما نازل کند؟ او(در پاسخ) گفت: از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید. گفتند: (ما نظر بدی نداریم) می خواهیم از آن بخوریم، و دل های ما (به رسالت تو) مطمئن گردد؛ و بدانیم که به ما راست گفته ای و بر آن، گواه باشیم. عیسی بن مریم عرض کرد: خداوندا، پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما بفرست، تا برای اول و آخر ما عیدی باشد، و نشانه ای از تو؛ و به ما روزی ده؛ که تو بهترین روزی دهندگانی. خداوند متعال (دعای او را مستجاب کرد) و فرمود: من آن را بر شما نازل می کنم؛ ولی هرکس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید)، او را چنان مجازات می کنم که احدی از جهانیان را آن گونه مجازات نکرده باشم!»

1- 50. سوره مائده، آیه 111.
2- 51. سوره مائده، آیه 112 - 115.

و نیز درباره پیروان حضرت مسیح علیه السلام می فرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیهُودَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَرُهْباناً وَأَنَّهُمْ لایسْتَکْبِرُونَ»(1)؛ «به طور مسلّم، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت؛ و نزدیک ترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند: ما نصارا هستیم، این به خاطر آن است که در میان آن ها، افرادی عالم و تارک دنیا هستند؛ و آن ها (در برابر حق) تکبّر نمی ورزند.»

اعتقاد ما درباره کشته شدن حضرت مسیح علیه السلام

ما مسلمانان معتقدیم که حضرت مسیح به دار آویخته نشد و به قتل نرسید، بلکه با روح و جسدش به آسمان ها رفت و تاکنون زنده است.

خداوند متعال می فرماید: «وَقَوْلِهِمْ إِنّا قَتَلْنَا الْمَسِیحَ عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ رَسُولَ اللّهِ وَما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ وَلکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَما قَتَلُوهُ یقِیناً بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ إِلَیهِ وَکانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً»(2)؛ «و گفتارشان که ما مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم؛ در حالی که نه او را کشتند، و نه بر دارآویختند. لکن امر بر آنان مشتبه شد. و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند؛ و قطعاً او را نکشتند. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد. و خداوند توانا و حکیم است.»

از برخی روایات استفاده می شود که حضرت عیسی علیه السلام در شب بیست و یکم ماه رمضان به آسمان ها رفت.(3)

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که امام باقرعلیه السلام فرمود: «در آن شبی که علی علیه السلام

1- 52. سوره مائده، آیه 82.
2- 53. سوره نساء، آیه 157 - 158.
3- 54. بحارالانوار، ج 14، ص 335.

کشته شد تا طلوع فجر هر سنگی را که برمی داشتند خون تازه می یافتند. و همچنین بود شبی که یوشع بن نون علیه السلام در آن شب کشته شد و شبی که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در آن شب به آسمان ها رفت و شبی که حسین علیه السلام به قتل رسید.»(1)

از قرآن کریم استفاده می شود که مسیحیان بعد از به آسمان رفتن حضرت مسیح علیه السلام درباره مرگ او اختلاف کردند.

خداوند متعال می فرماید: «وَإِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَما قَتَلُوهُ یقِیناً»(2)؛ «و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند؛ و قطعاً او را نکشتند.»

از امام باقرعلیه السلام درباره شباهت حضرت مسیح علیه السلام با امام مهدی علیه السلام نقل شده که فرمود: «و امّا شباهت او به عیسی به اختلافی است که درباره او شده؛ زیرا طایفه ای از آن ها گفتند که او متولد نشده، و برخی گفتند که او مرده و عده ای نیز گفتند که او کشته شده و به دار آویخته شده است.»(3)

اعتقاد ما درباره عصر فترت

ما معتقدیم که بین عصر حضرت مسیح علیه السلام تا ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مدتی بوده که پیامبری از جانب خدا فرستاده نشده است و فقط اوصیای حضرت مسیح علیه السلام بودند که مردم را راهنمایی می کردند.

خداوند متعال در این باره می فرماید: «یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یبَینُ لَکُمْ عَلی فَتْرَهٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِیرٍ وَلانَذِیرٍ فَقَدْ جاءَکُمْ بَشِیرٌ وَنَذِیرٌ وَاللَّهُ عَلی کُلِّ شَی ءٍ قَدِیرٌ»(4)؛ «ای اهل کتاب! رسول ما پس از فاصله و فترتی میان پیامبران، به

1- 55. بحارالانوار، ج 14، ص 336.
2- 56. سوره نساء، آیه 157.
3- 57. بحارالانوار، ج 14، ص 339.

4- 58. سوره مائده، آیه 19.

سوی شما آمد؛ در حالی که حقایق را برای شما بیان می کند؛ تا مبادا (روز قیامت) بگویید: نه بشارت دهنده ای به سراغ ما آمد، و نه بیم دهنده ای، (هم اکنون، پیامبر) بشارت دهنده و بیم دهنده به سوی شما آمد و خداوند بر هر چیز تواناست.»

و نیز می فرماید: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحابَ الْقَرْیهِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنا إِلَیهِمُ اثْنَینِ فَکَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنّا إِلَیکُمْ مُرْسَلُونَ»(1)؛ «و برای آنان اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند. و هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آن ها فرستادیم، امّا آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند و برای تقویت آن دو، شخص سومی را فرستادیم؛ آن ها همگی گفتند: ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم.»

از ابن عباس نقل شده که مقصود از نفر سوّم، شمعون حواری است. و نیز از قرآن استفاده می شود که حضرت مسیح علیه السلام زنده است و در آخرالزمان از آسمان فرود آمده و مردم به او ایمان خواهند آورد، و این بعد از ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

خداوند متعال می فرماید: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلاّ لَیؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَیوْمَ الْقِیامَهِ یکُونُ عَلَیهِمْ شَهِیداً»(2)؛ «و هیچ یک ازاهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگ به او (= حضرت مسیح) ایمان می آورد؛ و روز قیامت برآن ها گواه خواهدبود.»

ضمیر در «به» و «موته» به حضرت مسیح علیه السلام برمی گردد.

و نیز قرآن می فرماید: «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَاتَّبِعُونِ هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ»(3)؛ «و او (= مسیح) سبب آگاهی بر روز قیامت است (؛ زیرا نزول عیسی گواه نزدیکی رستاخیز است)؛ هرگز در آن تردید نکنید؛ و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است.»

از این آیه استفاده می شود که نزول حضرت مسیح علیه السلام در یک زمانی دلیل بر نزدیکی قیامت است، و طبیعی است که این واقعه در آخرالزمان و هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت.

1- 59. سوره یس، آیه 13 - 14.
2- 60. سوره نساء، آیه 159.
3- 61. سوره زخرف، آیه 61.

وحدت شرایع سبب شده که خداوند از پیامبرانش عهد و میثاق بگیرد تا به پیامبرانی که بعد از خود می آیند ایمان آورده و امت خود را به ظهور آنان بشارت دهند.

خداوند متعال در این باره می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ النَّبِیینَ لَما آتَیتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَحِکْمَهٍ ثُمَّ جاَءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلی ذلِکُمْ إِصْرِی قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشّاهِدِینَ»(1)؛ «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند از پیامبران (و پیروان آن ها) پیمان مؤکّد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. پس (خداوند) به آن ها گفت: به این موضوع اقرار دارید؟ و بر آن پیمان مؤکّد بستید؟ گفتند: (آری) اقرار داریم. گفت: پس گواه باشید و من نیز با شما از گواهانم.»

همان گونه که وحدت شرایع سبب وجوب تصدیق انبیای سابق است. و لذا خداوند سبحان از حضرت مسیح علیه السلام چنین نقل می کند: «وَإِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَی مِنَ التَّوْراهِ...»(2)؛ «و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، درحالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده (= تورات) می باشم.»

و نیز می فرماید: «قُلْ آمَنّا بِاللَّهِ وَما أُنْزِلَ عَلَینا وَما أُنْزِلَ عَلی إِبْراهِیمَ وَإِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ وَیعْقُوبَ وَالأَسْباطِ وَما أُوتِی مُوسی وَعِیسی وَالنَّبِیونَ مِنْ رَبِّهِمْ لانُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»(3)؛ «بگو: به خدا ایمان آوردیم، و (همچنین) به آنچه بر ما

1- 62. سوره آل عمران، آیه 81.
2- 63. سوره صف، آیه 6.
3- 64. سوره آل عمران، آیه 84.

رو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده؛ و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است؛ ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم؛ و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم.»

قرآن کریم تصریح کرده که حضرت مسیح علیه السلام به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بشارت داده است و مردم را به تصدیق او دعوت کرده و از نام او در تورات و انجیل نیز خبر داده است،آنجا که می فرماید: «وَإِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَی مِنَ التَّوْراه وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْبَینات قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ»(1)؛ ««و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، درحالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده (= تورات) می باشم و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است. هنگامی که او (= احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: این سحری است آشکار.»

و نیز می فرماید: «الَّذِینَ یتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الأُمِّی الَّذِی یجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَالْإِنْجِیلِ یأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَینْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیحِلُّ لَهُمُ الطَّیباتِ وَیحَرِّمُ عَلَیهِمُ الْخَبآئِثَ وَیضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیهِمْ...»(2)؛ «همان ها که از فرستاده (خدا) پیامبر امّی پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند، آن ها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد، اشیای پاکیزه را برای آنان حلال می شمارد و ناپاکی ها را تحریم می کند؛ و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن ها بود (از دوش و گردنشان) برمی دارد....»

نکته شایان توجه این است که اگر قرار بود غیر از خاتم انبیاصلی الله علیه وآله، انبیای دیگری هم بیایند، بشارت دادن به خصوص آمدن وی وجهی نداشت. همچنین کلمه «تبشیر»،

1- 65. سوره صف، آیه 6.
2- 66. سوره اعراف، آیه 157.

گذشته از آن که علم غیب نسبت به آینده را دربردارد، تفوّق آینده نسبت به حال را هم تبیین می کند؛ زیرا اگر آینده مادون یا هم سطح حال باشد دیگر بشارت نیست، چون بشارت مژده دادن به امر مسرّت بخشی است که انسان فاقد آن است، پس باید کمالی در دین پیامبر خاتم باشد که دین مسیح فاقد آن است. البته اگر کسی از وقوع حادثه ای در آینده خبر دهد آن حادثه هر چه باشد پیش بینی آن، علم غیب محسوب می شود.

نحوه تولّد عیسی علیه السلام

به اتفاق مسلمانان و نصارا، حضرت عیسی علیه السلام به طور معجزه آسا تولد یافت، او بدون آن که مردی با حضرت مریم تماسی داشته باشد، به قدرت خداوند و با نفخ روح از جانب او در رحم مادر قرار گرفت و بعد از مدت بسیار اندکی به دنیا آمد.(1) ولی اختلافی که بین مسلمانان و مسیحیان است، در کیفیت نفخ روح به حضرت مریم است. مسلمانان به تبع آیات قرآن معتقدند که خداوند به جهت جلالت قدر و شأن حضرت عیسی علیه السلام، روح او را همانند حضرت آدم علیه السلام با فعلیت و کمال خاص به جسد او در رحم حضرت مریم دمیده است، و این جنبه تشرفی دارد، قرآن کریم در این باره می فرماید:« وَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا»(2)، ما از روح خود در او (مریم) دمیدیم.

مقصود از «روحنا» همان روحی است که خداوند متعال خود با کمال خاص و فعلیت آن به جسد او و به واسطه جبرئیل دمیده است. و ممکن است همچنین مقصود از «روحنا» همان قدسیت و معنویتی باشد که از جانب خدا به جسد حضرت مسیح علیه السلام دمیده شده باشد.

1- 67. انجیل متّی، 1/18.
2- 68. سوره انبیاء، آیه 91.

پولس کیست؟

حدود سال 40 میلادی، شخصی یهودی به نام پولس یا شائول به مسیحیت گروید که تاریخ و آموزه های مسیحیت را دگرگون ساخت. وی از فرقه فریسیان بود.(1)

وی از متعصبان یهود بود و در شکنجه و آزار مسیحیان اولیه دست داشت. وی از رئیس کاهنان نامه ای خواست تا به دمشق رفته و مسیحیانی را که بدانجا گریخته بودند به اورشلیم برگرداند. امّا به گفته مسیحیان در بین راه حادثه ای رخ داد که زندگی وی و تاریخ مسیحیت را متحوّل ساخت... .(2)

اختلاف پولس با حواریون

پولس پس از ورود در مسیحیت، شروع به تبلیغ دین جدید خود نمود. امّا به زودی با حواریون اختلاف پیدا کرد. او که در بین مسیحیان یهودی الاصل اورشلیم پایگاهی نداشت، به سوی غیر یهودیان روانه شد تا مسیحیت را بین آن ها تبلیغ کند.

از آنجا که «پطرس» جانشین حضرت عیسی علیه السلام بود و پولس با حضور وی نمی توانست موفقیتی کسب کند، از او خواست که فقط بشارت بر یهودیان را بر عهده گیرد و بشارت بر امّت ها را به وی بسپارد. او با این تقاضا دایره مسئولیت پطرس را بسیار محدود کرد، و در این راستا علناً با پطرس (شمعون) به مخالفت پرداخت.

ص:36

1- 69. اعمال رسولان باب 9.
2- 70. همان.

(1)

در رساله پولس به غلاطیان آمده است: «امّا چون پطرس به انطاکیه آمد او را مستقیماً مخالفت نمودم؛ زیرا که مستوجب ملامت بود، چون که قبل از آمدنِ بعضی از جانب یعقوب با امت ها غذا می خورد، ولی چون آمدند از آنانی که اهل ختنه بودند ترسید، باز ایستاد و خویشتن را جدا ساخت. و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، به حدّی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد. ولی چون دیدم که به راستی انجیل به استقامت رفتار نمی کند پیش روی همه، پطرس را گفتم: اگر تو که یهود هستی به طریق امت ها و نه به طریق یهود زیست نمی کنی، چون است که امت ها را مجبور می سازی که به طریق یهود رفتار کنند؟»(2)

حال چگونه می توان کسی را که با وصی حضرت عیسی «پطرس شمعون» مخالف بوده و در تأسیس مسیحیت کنونی سهم به سزایی داشته مورد قبول قرار داد؟

روش تبلیغی پولس

پولس برای ترویج مسیحیت بین غیر یهودیان امپراطوری روم، دو کار و در حقیقت دو تحریف عمده در مسیحیت انجام داد:

1- مسیحیت را از نظر عمل آسان گردانید؛ زیرا برای غیر یهودیان، عمل به دستورات بسیار پیچیده یهودیت سخت بود، لذا پولس شریعت را از مسیحیت حذف کرد و ایمان را برای رستگاری کافی دانست.

2- از نظر عقیدتی نیز مسیحیت را چنان تغییر داد که پذیرش آن برای مشرکان امپراطوری روم آسان باشد.

جان بی ناس می نویسد: «امّا چون وی نزد امم غیر یهودی به دعوت مبعوث بود، فکر مسیحیت و بعثت و رجعت او به کلّی نزد ایشان بیگانه بود. از این رو پولس از راه دیگر که متناسب با فکر و اندیشه آن قوم بود در آمد.»(3)

ص:37

1- 71. غلاطیان 2: 12-11.

2- 72. رساله پولس به غلاطیان 2 / 11 - 16.
3- 73. تاریخ جامع ادیان ص 617.

او همچنین می گوید: «پولس حواری را غالباً دوّمین مؤسس مسیحیت لقب داده اند و مسلماً او در این راه جهاد بسیار کرد و فرقه طرفداران اصول و شریعت موسوی را مغلوب ساخت، به طوری که آن ها اهمیت موقعیت و مقام خود را بر اثر مساعی پولس از کف دادند، ولی اهمیت او بیشتر از آن جهت بود که وی اصول لاهوت و مبادی الوهی «تئولوژیک» خاصی به وجود آورد.»(1)

هاروی کاکس می نویسد: «پولس امروزه به خوبی برای ما شناخته شده نیست و غالباً متّهم می شود که تعلیمات ابتدایی و ساده عیسی را منحرف کرد.»

از مسیحیان یهودی الاصل که مخالف اندیشه های پولس بودند، فرقه ای به نام «ابیونی ها»به وجود آمدند که حتّی پولس را کافر می پنداشتند.(2) ولی در عین حال پولس پیروان بسیاری را به سوی خود جذب کرد. وی به جهت تحصیلات فراوانی که در طرطوس قیلقیه داشته و از مراکز فلسفی آنجا متأثر بوده، بعد از وارد شدن در مسیحیت تأثیر به سزایی در تعلیمات حضرت مسیح علیه السلام می گذارد، و شریعت و تعالیم آن حضرت را با داخل کردن افکار فلسفی خود دگرگون می سازد. او به شهرهای عرب، فلسطین، سوریه، لبنان، ترکیه، یونان، قبرس، روم و اسپانیا سفر می کند و افکار خود را در بین مردم آن دیار منتشر می سازد.(3)

و لذا می توان مسیحیت را بعد از حضرت عیسی علیه السلام به این مرد نسبت داد که به طور حتم معصوم نبوده و افکار مکاتب فلسفی را در مسیحیت وارد کرده است. و با مراجعه به عهد جدید پی می بریم که انجیل ها بهره زیادی از افکار او دارند.

موقعیت پولس در تأسیس مسیحیت

پولس در دو محور اساسی، در دین مسیحیت تأثیرگذار بوده است:

1- 74. تاریخ جامع ادیان ص 613.
2- 75. بدعت های اولیه مسیحی.
3- 76. تفسیر العهد الجدید ص 374.

1 - او طرّاح عقیده الوهیت مسیح و مجموع عقایدی است که منجرّ به غلوّ در دین مسیحیت شد.

شال جینیبر در کتاب «المسیحیه» می نویسد: «همانا پولس به رغم آن که از همه بیشتر در مسیحیت مورد مناقشه و اعتراض واقع شده، ولی در این مطلب اختلافی نیست که او به حقّ، مؤسس مسیحیت کنونی است که بدون وجود او هرگز مسیحیت وجود نداشت.»(1)

مایکل هارت در کتاب «المائه» می نویسد: «تأسیس مسیحیت به کوشش پولس باز می گردد؛ زیرا مسیح گرچه پایه های اخلاقی و روحی و سلوک انسانی مسیحیت را محکم ساخت، ولی پولس در حقیقت مخترع و مؤسّس مبادی لاهوت بود و او بود که الوهیت مسیح را بر دین اضافه نمود. همان گونه که بخشی از عهد جدید را او تألیف کرد. وی اولین مبشّر مسیحیت در قرن اوّل میلاد است که مسیحیت را دینی جهانی و از ادیان بزرگ قرار داد، در حالی که در ابتدای ظهورش تنها در محدوده طایفه یهود مطرح بود و اگر پولس نبود هرگز کسی نمی دانست که آینده مسیحیت به کجا ختم می شود.»(2)

بیری، یکی از بزرگان مسیحیت می گوید: «عیسی شخصی یهودی بود و تا زنده بود چنین بود، ولی پولس مسیحیت را به حساب عیسی تأسیس نمود، و لذا او در حقیقت مؤسس مسیحیت به شمار می آید. پولس به جهت جذب عوام یهود، برخی از تعلیمات یهود را وارد در مسیحیت کرد؛ همان گونه که صورت هایی از فلسفه اغریق را داخل آن نمود تا پیروانی نیز از یونان به این دین جذب نماید. او به مردم چنین وانمود کرد که عیسی نجات دهنده و خلاصی دهنده و آقایی است که جنس بشر می تواند به واسطه او به نجات نایل شود. وی این کار را برای خشنودی

1- 77. المسیحیه ص 108 و ص 141.
2- 78. المائه ص 23 و 24.

دانشمندان یونان انجام داد. لذا از فلسفه یونان و علی الخصوص «فیلو» استفاده کرد. او معتقد به ارتباط خدا با زمین از طریق کلمه «اللوغوس» یا ابن اله یا روح القدس بود.»(1)

2 - پولس مسؤول جمیع بدعت هایی است که در عبادت های مسیحیت پدید آمده است.

او در رساله اول خود به اهل «قرنثیه» می نویسد: «همانا پروردگار یسوع در آن شبی که تسلیم شد نانی برگرفت و بعد از سپاس از خداوند آن را خرد نمود و گفت: بگیرید و آن را بخورید؛ زیرا این جسد من است که به خاطر شما شکسته می شود. این کار را به جهت یاد من انجام دهید... ».(2)

و در رساله خود به غلاطیه، اشاره به اتحاد مسیحی با مسیح به جهت تعمید کرده، می نویسد: «...زیرا همگی شما که متوجّه مسیح شده اید مسیح را به تن کرده اید، پس دیگر یهودی یا یونانی یا عبد و حرّ و یا مذکّر یا مؤنّثی وجود ندارد؛ زیرا همه شما به واسطه مسیح یسوع یکی شده اید.»(3)

او در نامه خود به اهل قرنثیه نیز وصیت به تسبیح و موزیک روحانی و نی و ترتیل ها می کند.(4)

و نیز در همان رساله اشاره به تعطیل سنت ختان داشته است.(5)

مشاهده می کنیم که چگونه شخصی که با اهداف خاصی وارد مسیحیت شده و از هیچ گونه عصمتی برخوردار نبوده، مسیحیت را تحریف کرده و مردم را به اسم مسیح، به گمراهی کشانده است. او به قصد فاسد کردن دین مسیح علیه السلام تابع دین او شده است. این طریق و روش، معروف به روش «دراماتیکی» است که شخصی با داشتن

1- 79. الدیات فی العالم ص 70 به نقل از احمد شبلی در کتاب «المسیحیه» ص 76.
2- 80. رساله اول پولس به اهل قرنثیه 11 / 23 - 26.
3- 81. رساله به غلاطیه 3 / 27 - 28.

4- 82. رساله به اهل قرنتیه 14 26/ - 33.
5- 83. همان، 7 / 19.

تعصّبات یهودیت و تهدید و غصب و کشتن شاگردان مسیح علیه السلام، متحوّل شده و از داعیان اول مسیحیت از بین اتباع حضرت مسیح درآمده است.

در رابطه با مسیحیت و پذیرش دعوت مسیح با رؤیایی که برای او نقل می کنند، می توان گفت که این ادعا اوّلاً: با طبیعت شریر او که سیطره بر فکر و رفتار او داشته، سازگاری ندارد. ثانیاً: او تنها به جهت تطبیق عقاید سابقش با روش جدید، وارد دین مسیح شده است که از آن به تغییر تاکتیکی تعبیر می شود.

تجربه راه دمشق

هاروی کاکس در کتاب خود (مسیحیت) می نویسد: «از آنجا که پولس هرگز عیسی را قبل از مصلوب شدن ندیده است، بلکه مدّعی بود که با مسیح قیام کرده، در تجربه ای قوی در راه دمشق ملاقات کرده است، او نمونه ای برای ارتباط مستقیم با مسیح قیام کرده فراهم کرد که بعداً به یک بعد مهم مسیحیت تبدیل شد. «تجربه راه دمشق» او برای افراد نسل های بعدی این را ممکن ساخت که واقعیت داشتن ملاقاتی شخصی و گاهی سرّی با عیسی مسیح را بپذیرند که نه بر ملاقات جسمانی او مبتنی است و نه بر گزارش های موثّقی که درباره او به وسیله نسل های متمادی مقامات کلیسا دست به دست گشته است.»(1)

اگر ما بخواهیم این راه را در دین باز کنیم، ممکن است که هر کس چنین ادعایی کرده، مردم را به خودش جلب توجه کند و در نتیجه منشأ تحریف در دین گردد؛ همان گونه که مدعیان نبوت و مهدویت یا بابیت، در طول تاریخ اسلام چنین ادعاهایی داشته اند.

1- 84. مسیحیت از هاروی کاکس، ترجمه سلیمانی.

سفرهای تبلیغاتی پولس

پولس سه مسافرت تبلیغی عمده از شهر انطاکیه به نقاط مختلف داشته است که در سفر اوّل، برنابا نیز همراه او بوده است.

در سفر تبلیغی دوم به علت اختلاف شدیدی که بین برنابا و او در گرفت، شخص دیگری به نام «سیلا» را با خود برد.

در سفر سوّم که از سال 54 آغاز شد سه سال مشغول تبلیغ در شهر افسس بود.

رساله های پولس

پولس رساله های خود را اکثراً به قلم خود ننوشته است، بلکه آن ها را بر دیگران عرضه کرده، آنان می نوشتند.

مجموعه رساله هایی که به پولس نسبت داده شده سیزده رساله است:

1- رساله پولس به رومیان

2- رساله اول پولس به قُرنینان

3- رساله دوم پولس به قرنینان

4- رساله پولس به غلاطیان

5- رساله پولس به أفسسّیان

6- رساله پولس به فیلّپیان

7- رساله پولس به کولّسیان

8- رساله اول پولس به تسالونیکیان

9- رساله اول پولس به تیمور تاؤس

10- رساله دوم پولس به تیمور تاؤس

11- رساله پولس به تیطس

ص:42

12- رساله پولس به فَلیمون

13- رساله پولس به عبرانیان

تعالیم پولس

پولس تحت تأثیر نظریات افلاطونی، الهیاتی پدید آورد که در سخنان مسیح علیه السلام چیزی جز نکات مبهم از آن نمی توان یافت. اینک به برخی از تعلیمات او اشاره می کنیم:

1 - او می گفت: مسیح حکمت خداست و کلمه ای است که مرگش همه را نجات می دهد.

2 - او اظهار داشت که عیسی مسیح موجودی است آسمانی که طبیعت و ذاتی الوهی دارد، ولی خود را تنازل داده، صورت و پیکر انسانی را قبول کرده و از آسمان به زمین فرود آمده است.(1)

3 - او می گفت: «عیسی به حسب جسم از نسل داوودعلیه السلام متولد شد و به حسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید.»(2)

4 - او در جایی دیگر می گوید: «مسیح خداوندگاری است که لعنت می شود تا مؤمنین را از تحت لعنت بیرون کشد.»(3)

او مؤمنان را به اطاعت محض از حاکمان فرا خوانده، آنان را نمایندگان خدا در زمین می دانست.(4)

سرچشمه اندیشه های پولس

با توجه به این که پولس در روزگار مسیح علیه السلام به او ایمان نیاورد تا از تعلیماتش

1- 85. تاریخ ادیان ص 614.
2- 86. رومیان 1 / 3.
3- 87. غلاطیان 3 / 10.
4- 88. رومیان 13 / 1.

بی واسطه استفاده کند، باید پرسید که پولس انجیل را از کدام حواری فراگرفت و انجیلی را که بدان بشارت می داد اساساً چه بود؟

پولس در نامه خود به غلاطیان پرسش نخست را این گونه پاسخ می دهد: «ای برادران! می خواهم بدانید انجیلی را که من به شما دادم، ساخته و پرداخته دست انسان نیست، من آن را از کسی نگرفتم و کسی هم آن را به من نیاموخت، بلکه عیسی مسیح به وسیله الهام آن را به من آشکار ساخت.»(1)

بدین ترتیب پولس خود را نیازمند به حواریون نمی یابد. و لذا در آثار وی نمی یابیم که از یکی از اناجیل مطلبی را نقل کند.

و در مورد سؤال دوم می گوییم: پولس چنان نبود که همواره در سرزمینی آرام بگیرد. بنابراین به سرزمین روم و یونان سفر کرد و مدتی در شهرهای آن و کورینت اقامت گزید و با آرای یونانیان آشنا شد. وی می کوشید نظر رومیان و یونانیان را به سوی آرمان هایش جلب کند.

نامه پولس به رومیان به همراه انجیل به چاپ رسیده و در دسترس قرار گرفته است. و نامه دیگرش به قرنتیان از شدت دلبستگی وی به مجذوب ساختن یونانی ها حکایت می کند.

پولس در این نامه می نویسد: «من انجیل را مفت و مجانی به شما رسانیدم. من خود را حقیر ساختم تا شما سرافراز شوید. آیا با این کار، من مرتکب گناه شدم؟ من معاش خود را از کلیساهای دیگر گرفتم و یا به اصطلاح آن ها را غارت کردم تا بتوانم مجانی به شما خدمت کنم... به حقانیت مسیح که در زندگی من است سوگند یاد می کنم که هیچ چیز نمی تواند مانع فخر من در تمام سرزمین یونان باشد.»

1- 89. رساله پولس به غلاطیان، فصل اول، شماره 11 و 12.

(1)

پیوند پولس با یونانیان - در عین آن که قصد تبلیغ انجیلش را داشت - وی را تحت تأثیر آن ها قرار داد. کشیش آمریکایی «مسترهاکس» در «قاموس کتاب مقدس» درباره تأثیرپذیری پولس از یونانیان می نویسد: «از مهارت و تسلّطی که به زبان یونانی داشته است معلوم می شود که از نوشته های یونانیان نیز بی اطلاع نبوده و با فیلسوفان آنان نیز مباحثات بسیار نموده و از شعرای آنان همچون اریتس و میندر واپای مندیز اقتباس کرده است. با رجوع به مراسلات پولس که در واقع انجیل پولس را بازگو می کند، ملاحظه می کنیم که آرای پولس به تثلیث یونانی و اندیشه های «فیلون»، فیلسوفی که حدود بیست سال قبل از میلاد مسیح متولد شده، نزدیک است.

«فیلون» متفکر یهودی بود که در اسکندریه به دنیا آمد و از یونانیان مایه گرفت و حکمت خود را بر اساس تأویل بنا نهاد و از این طریق میان تعالیم تورات و فلسفه یونانی را جمع کرد. اندیشه های او در مردم یونان تأثیر گذاشت و از طریق یونان در افکار آباء کلیسا نیز مؤثّر افتاد.

کشیش لبنانی «فردینان توتل» در این باره می نویسد: «فیلون با زیرکی عقاید دینی خود را به کمک فلسفه یونانی بیان کرد و در آثارش شیوه رمز را فراوان به کار گرفت. او تأثیر جدّی بر پدران و اصحاب کلیسای شرقی بر جای گذاشت... .»(2)

بنابه تعبیر و تحقیق «فردریک کاپلستُن» کشیش و فیلسوف مسیحی در کتاب «تاریخ فلسفه» (فیلون) میان خداوند و جهان مادی خلأ و فاصله ای عظیم می دیده و از این رو ناچار شده به پیروی از فلسفه یونانی با واسطه ای، فاصله مزبور را پر کند و آن واسطه «کلمه» یا عقل (لوگوس) بوده که به عنوان نخستین مولود خدا معرفی شده است.

1- 90. نامه دوم پولس به قرنثیان، فصل 11، از شماره 7 تا 11.
2- 91. قاموس کتاب مقدس، ص 230.

(1)

برخی دیگر از پژوهشگران معاصر از تأثیر «فلوطین» فیلسوفی که در حدود دو قرن و نیم بعد از میلاد مسیح می زیسته در عقاید مسیحیان سخن به میان آورده و تثلیث عیسوی را تقلیدی از آرای وی شمرده اند.

از جمله فیلسوف آلمانی «کارل یاسپرس» در کتاب «فلوطین» می نویسد: «اقالیم سه گانه فلوطین (واحد، عقل و روح جهان) جای خود را به اقالیم سه گانه دین مسیح داد و روابط اسرارآمیز اقالیم سه گانه مسیحی با یکدیگر و اندیشه آفرینش جهان جای اندیشه فیضان واحد فلوطینی را گرفت.»(2)

اصول و مبانی افکار پولس

اینک جا دارد که به بررسی اصول و مبانی افکار پولس از خلال نامه هایش بپردازیم تا معلوم شود که وی چگونه آیین پاک مسیحیت را منحرف کرده است. او در آغاز رساله خود به «عبرانیان» می نویسد: «خدا در ایام قدیم، در اوقات بسیار و به راه های گوناگون به وسیله پیامبران با پدران تکلّم نمود، ولی در این روزهای آخر به وسیله پسر خود با ما سخن گفته است. خدا این پسر را وارث کلّ کائنات گردانیده و به وسیله او همه عالم هستی را آفریده است. آن پسر، فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست و کائنات را با کلام پرقدرت خود نگه می دارد و پس از آن که آدمیان را از گناهانشان پاک گردانید در عالم بالا در دست راست حضرت اعلی نشست.»(3)

او در نامه دیگر به کلیسای شهر «فیلپی» می نویسد: «اگرچه او (عیسی مسیح) از ازل دارای الوهیت بود، ولی این را غنیمت نشمرد که برابری با خدا را به هر قیمتی حفظ کند، بلکه خود را از تمام مزایای آن محروم نمود و به صورت یک غلام درآمد و شبیه انسان شد.»

1- 92. تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستن، ترجمه جلال الدین مجتبوی، ج 1، ص 638.
2- 93. فلوطین، کارل یاسپرس، ترجمه محمدحسن لطفی، ص 144.
3- 94. نامه پولس به عبرانیان، فصل اول، شماره 1 - 3.

(1)

عدم نفوذ افکار پولس در قرن اوّل

هرچند پولس برخی از مسیحیان را به الوهیت حضرت مسیح علیه السلام فراخواند ولی او چون تنها مبلّغ آیین مسیح نبود و حواریون عیسی علیه السلام همچون پطرس و برنابا و یعقوب و اندریاس و فیلپوس و دیگران نیز مردم را به انجیل دعوت می کردند، عقیده تثلیث در قرن اول میلاد رواج نیافت، و به قول «ولتر» در کتاب «فرهنگ فلسفی» عیسویان تا سه قرن بعد از مسیح نیز به الوهیت او ایمان کامل نداشتند.

این عقیده به تدریج حاصل شد و این بنای عجیب به تقلید از مشرکین که موجودات فانی را ستایش می کردند، برپا گشت.(2)

پولس از دیدگاه روایات اسلامی

در روایات اسلامی پولس شدیداً مورد مذمت قرار گرفته و از جمله کسانی معرفی شده که باعث تحریف در دین مسیحیت شده است.

در روایتی از امام کاظم علیه السلام آمده است: «در یکی از بدترین مکان های جهنم که «سقر» نام دارد، نام پنج تن از امم سابق ذکر شده است؛ این پنج تن عبارتند از: قابیل، نمرود، فرعون، یهود (که قوم بنی اسرائیل را منحرف ساخته و از دین خارج کرد) و پولس که نصرانیت را با بدعت های خود به وضعیت کنونی درآورد.»(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «رسولان الهی در زمان خود و پس از خود مبتلا به شیطان هایی بوده اند که آنان را آزرده و مردم را پس از آنان گمراه کرده اند؛ دو شیطانی که نسبت به عیسی علیه السلام چنین کرده اند، پولس و مریسا بوده اند.»

1- 95. نامه پولس به کلیسای شهر فیلپی، فصل دوم، شماره 6 - 7.
2- 96. منتخب فرهنگ فلسفی، ولتر، ترجمه نصراللّه فلسفی، ص 51.
3- 97. بحار الانوار ج 8 ص 310 ح 77.

(1)

اعتقاد به حلول

مسیحیان معتقدند که روح و ذات خداوند در حضرت مسیح علیه السلام حلول کرده است.

در باب دهم از انجیل یوحنّا خطاب به یهود آمده است: «اگر به من ایمان نمی آورید پس به اعمال ایمان آورید تا بفهمید و ایمان آورید که پدر در من و من در وجود پدر هستم.»

و در باب چهاردهم از انجیل یوحنّا، خطاب به فیلبس آمده است: «آیا تو ایمان نداری که من در پدر و پدر در وجود من است. کلامی را که با آن با تو سخن می گویم من خودم نیستم که سخن می گویم، بلکه پدری که در من حلول کرده اعمال را انجام می دهد. مرا تصدیق کنید که من در پدر و پدر در وجود من است.»(2)

توماس میشل می گوید: «برای فهمیدن رابطه عیسی و خدا می توان به مفهوم حلول و اتّحاد در آثار صوفیان مراجعه کرد.»(3)

از این عبارت به طور صریح استفاده می شود که متکلمان مسیحی معاصر، قائل به حلول یا اتحاد خداوند با حضرت عیسی هستند.

بررسی نظریه حلول

اعتقاد به حلول خداوند در غیر خود، دارای اشکالات و محذورات بسیاری است؛ از قبیل:

1 - معقول و مفهوم از حلول، همان قیام موجودی به موجود دیگر به طریق تبعیت است، به شرط این که قیام موجود حالّ به ذاته ممتنع نباشد. این معنا به طور حتم بر خداوند متعال محال است؛ زیرا در جای خود به اثبات رسیده که او واجب الوجود است، در حالی که این معنا مستلزم احتیاج خداوند به محلّ است، و احتیاج مستلزم امکان است که با واجب الوجود بودن ضدیت دارد.

2 - در رابطه با حلول سه احتمال متصور است:

الف) این که وجود امکانی ممکن، وجودی در مقابل وجود خداوند واجب الوجود باشد، که با وجوب وجودش، در ماهیت ممکن الوجود حلول کرده باشد.

ب) این که بگوییم ممکن الوجود، قائم به وجود واجب الوجودی است که وجود، عین ذات اوست، به حیثی که برای ممکن الوجودی غیر از آن واجب نباشد ولی محدود به حدود امکانی و متصف به لوازم آن؛ از قبیل تحول و تغیر و سکون و حرکت و ...باشد؟

ج) این که بگوییم: موجودیت ممکنات به واجب الوجود است، و هرگز وجودی به جز وجود واجب ندارند.

صورت اوّل و دوم خالی از اشکال نیست؛ زیرا انسان دارای حدود و قیودی است که با حقیقت وجود و ذات باری تعالی مغایرت دارد.

و دیگر این که: امکان از سنخ عدم و شؤون آن است، و هرگز معقول نیست که خداوند از مقام ذاتش تنزّل کرده و متّصف به نقیض خود گردد.

احتمال و فرض سوم؛ گرچه با آنچه فلاسفه و عرفا می گویند، موافقت دارد ولی خلاف ظاهر کلام مسیحیان است.

فرق بین تجلّی و تجسّم

مسیحیان گرچه ادعا می کنند که مبدأ هستی در همه مظاهر عالم تجلّی نموده جز

1- 98. همان، ج 13 ص 212 ح 5.
2- 99. انجیل یوحنّا، باب 14.
3- 100. کلام مسیحی، توماس میشل.

آن که در مسیح، به کمال تجلّی ظاهر شده است، امّا کمال تجلّی را در «تجسّم خدا» فرض می کنند که مفهومی کاملاً مادّی و شرک آلود است. (1) آنان تفاوت میان تجلّی و تجسّم را در نیافته اند، آری خداوند در همه چیز تجلّی کرده ولی عین همه اشیا و متّحد با آن ها نیست، چنان که عقل و هوش آدمی در صنایع و مخترعات او تجلّی نموده، امّا هیچ گاه کسی ادعا نمی کند که تلفن و تلگراف و ماشین و هواپیما، عیناً همان عقل و هوش بشرند! ضمناً هر موجودی به اندازه خودش خدا را نشان می دهد و بر او دلالت دارد، نه به اندازه خدا، که بیرون از اندازه آن هاست، همان گونه که مسیح هم در حدّ خود نمایانگر خداست. و لذا در انجیل یوحنّا آمده است: «پدر از من بزرگ تر است.»(2)

و در انجیل مرقس و لوقا می خوانیم که مسیح علیه السلام با حالتی اعتراض آمیز به کسی که او را استاد نیکو می خواند، فرمود: «چرا مرا نیکو می خوانی؟ هیچ کس جز خدا نیکو نیست.»

1- 101. سنجش حقیقت، فندر آلمانی، ص 133.
2- 102. انجیل یوحنّا، باب 14، شماره 28.

(1)

از جمله اعتراضات بر مسیحیت، اتفاقات ناگواری است که بر «عهدین»؛ یعنی عهد قدیم و جدید وارد شده است، اتفاقاتی که به نوبه خود می تواند کیان مسیحیت و تعالیم آن را زیر سؤال برد.

الف) عهد قدیم؛

عهد عتیق یا قدیم که مورد توجه و احترام خاص یهود و حتی نصارا است مشتمل بر الواح بزرگی بود که در حویرب و طور سینا از عالم غیب بر حضرت موسی علیه السلام نازل گردید، و از جانب پروردگار دستور رسید که آن را در صندوق عهد پنهان گرداند و هر هفت سال یک بار در روز عید بیرون آورده و بر بنی اسرائیل قرائت کند. محلّ آن صندوق در بیت المقدس در مکان امن و محفوظی بود.(2) ولی متأسّفانه به تصریح و اعتراف علمای بزرگ یهود، کتاب تورات موجود، همان کتاب اصلی نبوده، بلکه نوشته دست بعضی از مردم مجهول الحال است؛ زیرا نسخه اصلی آن که در بیت المقدس بوده، در شورش ها و حملات پیاپی سلاطین و دشمنان بنی اسرائیل، از بین رفته و آثاری از آن باقی نمانده است.

بخت النصر در ابتدای حکومت خود حمله شدیدی به شامات و فلسطین داشته، بیت المقدس را خراب نمود و شهر را به ویرانه ای تبدیل کرد، و آنچه از نسخه های تورات باقی مانده بود را به آتش کشید. این شهر تا هفتاد سال به حالت ویرانی باقی ماند.

جانمل نرکاتلک می گوید: «دانشمندان اتفاق دارند که نسخه اصلی تورات و همچنین نسخه های دیگر کتاب های عهد عتیق به دست لشکر بخت النصر از بین رفت.»(3)

پس از مدّت ها، پادشاهان فارس بر بابل غلبه یافتند و به دستور کوروش، بیت المقدس تجدید بنا شد. او دستور داد احکام و شریعت حضرت موسی علیه السلام دوباره از زبان پیرمردها تدریس گردد، و چون کتابی نداشتند، اختلاف، بسیاری در عمل به احکام در میان آنان پدید آمد. تا آن که در زمان خشایار شاه برای جلوگیری از اختلاف به عذرای نبی دستور داد تا تورات را برای بنی اسرائیل تدریس کند. عذرا هم آنچه در حافظه داشت برای مردم بازگو کرد و مردم نیز آن ها را مکتوب داشتند.(4)

ولی این نوشته های مغلوط که مردم مکتوب داشتند هم در حملات ضدّ یهودی به دست دشمنان بنی اسرائیل به آتش کشیده شد. انتیوکس پادشاه شام و سوریه، پس از فتح بیت المقدس تمامی نسخه های تورات و کتاب های مقدس انبیا را به آتش کشید و اعلان داشت که اگر یک نسخه از کتاب های مقدس یهود نزد کسی پیدا شود یا عمل به دستورات شرع موسی گردد، صاحب آن اعدام خواهد شد؛ لذا کتاب ها و مکتوبات عذرای نبی نیز از بین رفت.

ب) عهد جدید؛

عهد جدید مشتمل بر اناجیل چهارگانه: متی، لوقا، مرقس و یوحنّا است، و بعد از آن ها کتاب های اعمال رسولان و مکاشفه یوحنّا اضافه شده است. این کتاب ها نیز به اعتراف دانشمندان مسیحی در صندوق عهد در بیت المقدس پس از ویرانی های آن، از بین رفته و اثری از آن باقی نمانده است، و پس از مدّت ها، برخی از شاگردان به

1- 103. انجیل مرقس، باب 10،شماره 18، ولوقا، باب 18، شماره 19.
2- 104. تورات، سفر تثنیه باب 31، آیه 9-11.
3- 105. صد مقاله سلطانی ص 17 به نقل از او.
4- 106. کتاب عذراء النبی: باب های 1و2و3.

دست خود قسمتی از احکام و دستورات حضرت مسیح را با تحریف و غرض های سیاسی به صورت انجیل های فعلی درآورده و آن را به مسیح نسبت داده اند.(1)

گذشته از این تحوّلات، در سال (384م) به دستور «داماسیوس»، و در سال (1590م) به دستور «سیستوس پنجم» عهد جدید باطل شناخته شده و دستور کتابت مجدّد آن داده شد. و برای سوّمین بار به دست «کلیمنضوس هشتم» عهد جدید باطل گردیده و نسخه دیگری از آن نوشته شد که هم اکنون نزد کاتولیک ها موجود است.(2)

کلنل اینکرسال آمریکایی در بحثی تحت عنوان «چه کسی عهد جدید را نوشت؟» می گوید: «دانشمندان مسیحی به طور یقین نمی دانند چه کسی این اناجیل را نوشته است. آنان اعتراف دارند که نسخه اصلی آن ها باید به زبان عبری باشد، در حالی که هیچ نسخه ای از آن موجود نیست و هرچه هست ترجمه یونانی آن می باشد.»

گنت گاتن نویسنده مسیحی می نویسد:

«لیبرالیسم در تلاش خود برای بیان مسیحیت، اجباراً پاره ای از مبانی مسیحیت را تحریف کرده است. آنان مسیحیان کنونی را با این حقیقت آشنا ساختند که کتاب مقدّس سراسر الهام گرفته از خدا نیست.»

این در حالی است که قرآن کریم در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله حفظ شده و تدوین گشته است و نیز در طول تاریخ تواتر داشته و در هیچ عصر و زمانی مورد هجوم قرار نگرفته و نسخه آن مفقود نشده است. و لذا تاکنون تواتر آن محفوظ مانده است.

چگونگی تدوین عهد جدید

از وقایع مهمّ عصر حواریون (30-100 میلادی)، تدوین و شکل گیری کتاب های عهد جدید است.

1- 107. به قاموس مقدس ص 967 از دانشمند مسیحی دکتر پست مراجعه شود.

2- 108. تفسير طنطاوى ج 3 ص 104.

چگونگی اعتقاد به کتاب مقدس در بین مسیحیان به این گونه است که آنان عیسی علیه السلام را کلمه خداوند می دانند که خود او وحی بوده و دیگر نیازی به وحی کتاب نبوده است.

پیش از نوشته شدن اناجیل، یک سنت شفاهی وجود داشت؛ کسانی که از او پیروی کرده، وی را شناخته، کارهایش را دیده و سخنانش را شنیده بودند. هنگامی که مسیحیان نخستین برای عبادت گرد می آمدند خاطرات خود را نقل می کردند. اندک اندک این منقولات شکل مشخّصی به خود گرفت و بر حجم آن ها افزوده شد.

نخستین فرد از پیروان عیسی علیه السلام که آن مطالب را به شکل یک انجیل نگاشت، مرقس یکی از یاران پطرس بود که کتاب هایش را در حدود سال 60 میلادی به رشته تحریر درآورد. هریک از انجیل ها مشتمل بر سخنانی از عیسی علیه السلام و گزارش هایی از زندگی و کارهای اوست که عیناً در اناجیل دیگر به جز انجیل یوحنّا یافت می شود. علاوه بر این، برداشت هایی هم در هر یک از اناجیل درباره زندگی حضرت عیسی علیه السلام وجود دارد که در سه انجیل دیگر دیده نمی شود. علت آن این است که هر یک از مؤلّفان اناجیل، بر جوانب خاصّی از زندگی و پیام حضرت عیسی تمرکز یافته و آن را با اوضاع و احوال قومی که آن انجیل خاص برای آنان تألیف شده، تطبیق داده است. بنابراین اساس، انجیل نگاران، نخستین علمای الهیات و مورّخین در جامعه مسیحیت هستند.

«متّی» نیز از جمله حواریون حضرت عیسی به شمار می آید، او که «عُشار» بوده و برای حکومت روم مالیات جمع می کرده است نیز در صدد تألیف و گردآوری گفتار و کارهای عیسی علیه السلام بر اساس ترتیب اهمیت موضوعی برآمده است، که کتاب و نوشته او به عنوان یکی از مهم ترین اناجیل اربعه شناخته شده است.

«لوقا» را به عنوان یار غیر یهودی الاصل پولس معرفی می کنند که از حواریون

ص:57

و شاگردان حضرت عیسی علیه السلام نبوده است. «لوقا» با آن که بسیار به انجیل مرقس تکیه می کند، ولی در نوشته خود برخی اندیشه های کلامی را وارد کرده که در دو انجیل متّی و مرقس وجود ندارد.

یوحنّا بن زِبِدی که از شاگردان حضرت عیسی علیه السلام به شمار می آید، یکی از کاتبان و انجیل نویسان به شمار می آید. او که 90 درصد از مطالب انجیلش در اناجیل دیگر نیست، هدف از کتابت و تألیف آن را، تثبیت ایمان به حقیقت لاهوتی مسیح می داند.(1)

برخی این انجیل را منسوب به کسی می دانند که در قرن دوم میلادی نوشته و به یوحنّا نسبت داده است. و برخی نیز آن را از تألیفات دانشجویی از دانشجویان اسکندریه دانسته اند.

در این انجیل بیش از همه در فضای تصوف پرواز کرده است، و تعالیم حضرت عیسی به شکل خطبه های بلند و مشتمل بر افکاری رمزی عرضه گردیده است.

نقد اناجیل

نتیجه ای که از سرگذشت تاریخی اناجیل و عهد جدید به طور عموم می گیریم این است که:

1 - نسخه های اصلی این اناجیل همان گونه که اشاره رفت مفقود شده و نسخه هایی که از روی نسخه اصلی نوشته شده بود نیز مفقود است؛ زیرا قدیمی ترین نسخه ای که از اناجیل موجود است نسخه ای است که مربوط به قرن چهارم میلادی است. بر فرض تسلیم که مؤلفان اناجیل، وحی الهی را درست کتابت کرده اند، آیا معقول است که ادعا کنیم نسخه هایی که از روی اصل نوشته شده به طور صحیح آن ها را نقل کرده اند و آراء و بدعت هایی را از خود به جای نگذاشته اند؟ لذا به جهت نبود نسخه های اصلی

1- 109. قاموس کتاب مقدس ص 1110.

اناجیل، هرگز نمی توان ادّعا کرد که این نسخه های موجود از تحریف به زیاده و نقصان در امان است، خصوصاً آن که صاحبان این نسخه ها و عقایدشان را نمی شناسیم.

2 - اصحاب اوّلین کلیسا تا قرن چهارم هرگز اعتراف نکرده اند که این اناجیل و کتاب ها، الهام الهی و وحی خدا را مکتوب داشته اند، بلکه در سال 325 میلادی در مجمع مسکونی «نیقیه» این 27 کتاب را جمع آوری کردند و بقیه کتاب ها و انجیل ها را باطل شمردند، آیا کسی می تواند ادّعا کند که این مجمع کتاب هایی را که انتخاب کرده اند، با وحی آسمانی بوده است؟ قطعاً جواب منفی است، و گرنه چرا تا قرن چهارم چنین وحیی نبوده است؟!

در نتیجه باید گفت که جمع این اناجیل و رساله ها به اختیار بشر بوده، و از آنجا که بشر در معرض خطاست، لذا انسان در مضامین این اناجیل که وحی الهی باشد شک دارد.

3 - برخی از نصوص عهد جدید که مورد اعتماد مسیحیان است از لغت اصلی آن به لغتی دیگر ترجمه شده است و نسخه با لغت اصلی مفقود می باشد. و از آنجا که شخص مترجم معصوم از خطا و اشتباه نبوده و مترجم هر قدر هم که حاذق باشد در برخی موارد مطالب را اشتباه ترجمه می کند، لذا نمی توان به نسخه ترجمه شده به عنوان وحی الهی اعتماد نمود.

4 - اناجیل موجود به اعتقاد خود مسیحیان، کتاب حضرت عیسی علیه السلام که از جانب خداوند بر او نازل شده نیست، بلکه این حواریون و غیر آنان بوده اند که آن ها را همانند کتب تاریخ نوشته اند. دکتر موریس بوکای می گوید: «کسی که به طور کامل اناجیل را مطالعه کند استطاعت پیدا می کند تا به طور گسترده ذهن مسیحیان را مشوش سازد؛ زیرا بعد از بحث و مطالعه در عهد جدید، پی به تناقضات و بی ربطی هایی می برد و او را به این حقیقت راهنمایی می کند که انجیل دارای فصول و مقاطعی است که نتیجه خیال بشری است.»

(1)

و نیز دکتر «کنیث کراج» می گوید: «به طور حتم اناجیل از خلال فکر کلیسا و آرای مؤلفین سربرآورده است، و این ها نمایانگر تجربه و تاریخ می باشد»(2)

دکتر «گراهام سکروجی» می گوید: «آری، همانا کتاب مقدّس، فکر بشری است... این کتاب ها گذر از عقول مردم کرده، و به لغت مردم نوشته شده است، و نیز با قلم های مردم و دست آنان مخلوط گشته و خصوصیات بشر در اسلوب های آن وارد شده است.»(3)

توماس میشل در کتاب «کلام مسیحی»می گوید: «...نخستین سخن این که، مسیحیان هرگز نمی گویند عیسی کتابی به نام انجیل آورد. آوردن وحی توسط عیسی به گونه ای که مسلمانان در مورد قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله معتقدند، در مسیحیت جایی ندارد. مسیحیان، عیسی را تجسّم وحی الهی می دانند. به عقیده آنان وی نه حامل پیام بلکه عین پیام بوده است. بدین سبب ما مسیحیان خواستار انجیلی نیستیم که عیسی آن را نوشته یا به شاگردانش املا کرده باشد.پس باید توجه کنیم که بر اساس عقیده آنان، انجیل ها حاصل تلاش شاگردان اوست ... .»(4)

این در حالی است که قرآن مجید وحی آسمانی از جانب خداست و برای حفظ آن ضمانت شده است.(5)

5 - تمام اناجیل توسط شاگردان حضرت عیسی نوشته نشده است، بلکه دو تای آن ها که انجیل متّی و یوحنّا است به توسط حواریون تألیف و گردآوری شده است.

6 - اناجیل در زمان حیات حضرت عیسی و یا حتی بلافاصله بعد از صعود به آسمان تألیف نشده است، بلکه تا مدت زیادی پیام ها و سرگذشت او شفاهی نقل می شد، و سپس تألیف آن از سال 60 میلادی حدود 30 سال بعد از حضرت عیسی شروع شد و این به نوبه خود می تواند در تغییر و تحول و فراموشی تعلیمات، نقش به سزایی داشته باشد.

1- 110. نظره عن قرب فی المسیحیه ص 62.
2- 111. پیشین، ص 75.
3- 112. همان، ص 76.
4- 113. کلام مسیحی، توماس میشل ص 49 - 50.
5- 114. سوره حجر، آیه 9.

این در حالی است که قرآن در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله و با اشراف خود حضرت تدوین شده است.

7 - گرچه مسیحیان ادعای عصمت هریک از کاتبان اناجیل را دارند که هنگام تألیف و کتابت از عصمت برخوردار بوده اند ولی هیچ دلیل مطمئن و محکمی بر آن وجود ندارد، بلکه تنها پیامبر و وصی او است که عصمت دارند، نه اصحاب و تابعین پیامبر. لذا هیچ ضمانتی وجود ندارد که آنچه در اناجیل آمده، همان تعلیمات و عملکرد حضرت عیسی علیه السلام است؛ خصوصاً آن که در گذر زمان، دست حوادث تأثیر به سزایی در تغییر و تحریف آن ها داشته و هرگز ضمانتی از ناحیه خداوند بر حفظ آن ها از تحریف نرسیده است.

لازم به تذکر است که اعتقاد به عصمت لفظی کتاب مقدّس، از اصول مسیحیان معاصر معروف به بنیادگراست، ولی متفکّران کاتولیک و ارتودکس و پروتستان عصر حاضر آن را قبول ندارند.(1)

در تأیید عدم عصمت حواریون، به خود اناجیل نیز می توان استناد نمود:

در انجیل مرقس آمده است: «ای انسان غیر مؤمن! تا کی من با شما باشم... تا کی شما را تحمّل کنم؟»(2)

و دائماً آنان را مورد خطاب قرار داده، می فرمود: «ای کم ایمانان!»(3)

8 - و نیز از جمله انتقادهای به اناجیل، تناقضات موجود در آن ها است؛ زیرا با اندک تأمّلی در مندرجات اناجیل در می یابیم که سخنانی متناقض از حضرت مسیح گزارش کرده اند، و چهره اخلاقی وی را متفاوت جلوه داده اند.

«ویل دورانت» در این باره می گوید: «واضح است که میان یک انجیل با انجیل

1- 115. مسیحیت، توماس میشل، فصل دوم.
2- 116. انجیل مرقس 9 / 49.
3- 117. همان.

دیگر تناقضات فراوان وجود دارد، و در هر چهار انجیل، اطلاعات تاریخی مبهم، شباهت های سوءظن آمیز با افسانه های خدایان مشرکان، حوادث ساختگی برای اثبات تحقق یافتن پیشگویی های عهد قدیم و ... احتمالاً به منظور مبنای تاریخی دادن به آیین یا مراسم بعدی کلیسا موجود است.»(1)

«ولف» می گوید: «معلوم نیست که چگونه می توان حقیقت را از میان این کلاف سردرگمِ تناقضات پیدا کرد... برای ذکر موارد تضاد انجیل ها لازم است آن را صفحه به صفحه بررسی کرد، چون صفحه ای نیست که از این تضادها مستثنی باشد.»(2)

همو در جای دیگر می نویسد: «در انجیل ها حتی یک سال، یک تاریخ یا یک روز نیست که با واقعیت های تاریخ مغایرت نداشته باشد.»(3)

«نیچه» میگوید: «اعتراف می کنم کمتر کتابی هست که آن قدر مشکلات را بر من ارائه کند که انجیل ها عرضه می کنند.»(4)

و سرانجام این که به گفته هِردِر (1744 - 1803 م) فیلسوف و منتقد آلمانی باید تصریح کرد که مسیح موجود در انجیل های متّی، مرقُس و لوقا با مسیحی که یوحنّا در انجیل خود معرفی می کند به گونه ای سازش ناپذیر دارای اختلاف است.(5)

اختلاف و تناقض های میان اناجیل، تقریباً در همه موضوعات، مشهود و محسوس است که از همان صفحات آغازین اناجیل این تضادها به چشم می خورد. شجره نامه ای که متی و لوقا هر یک برای عیسی علیه السلام نقل می کنند از نمونه های بارز این تناقض ها است.

در انجیل مرقس و لوقا می خوانیم: «وقتی عیسی عازم سفر شد، شخصی دوان دوان آمد، در برابر او زانو زد و عرض کرد: ای استاد نیکو! من برای به دست آوردن

1- 118. تاریخ تمدن، ویل دورانت ج 3 ص 655 - 656.
2- 119. درباره مفهوم انجیل ها، ولف ص 26.

3- 120. همان، ص 31.
4- 121. دجال، نیچه ص 61.
5- 122. تاریخ تمدن، ویل دورانت ج 3 ص 652.

حیات جاودانی چه باید بکنم؟ عیسی به او فرمود:چرا مرا نیکو می خوانی؟ هیچ کس جز خدا نیکو نیست؟»(1)

ولی با کمال شگفتی در انجیل یوحنّا می خوانیم: «من شبان نیکو هستم.»(2) ونیز بنا به گزارش مرقس و لوقا فرمود: «هر که ضدّ ما نیست با ماست.»(3) ولی به گزارش خود لوقا در جایی دیگر و نیز در انجیل متّی آمده است که عیسی فرمود: «هرکه با من نیست برخلاف من است.»(4)

یوحنّا از حضرت مسیح نقل می کند که فرمود: «اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.»(5) ولی از سوی دیگر همو نقل می کند که مسیح فرمود: «هرچند من بر خود شهادت دهم شهادت من راست است.»(6)

در انجیل متّی خبر می دهد که دوازده حواری او در روز رستاخیز بر کرسی جلال می نشینند و بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهند کرد، چنان که می نویسد:

«عیسی ایشان را گفت که هرآینه به شما می گویم: شما که مرا متابعت نموده اید، در معاد، وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند شما نیز بر دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود.»(7)

ولی از سوی دیگر در همان انجیل متّی می خوانیم که یکی از آن دوازده شاگرد حضرت عیسی؛ یعنی «یهودای اسخریوتی» به او خیانت ورزید و سبب دستگیری و قتل وی گردید؛ به طوری که عیسی درباره او گفت: «بهتر بودی که تولّد نیافتی.»(8)

از همین رو است که ملحدان ادّعا می کنند که مسیح مردی فریبکار و گزافه گو بوده

1- 123. انجیل مرقس 10 / 17 -18، لوقا18 / 18 - 19، متّی 19 / 16 - 17.
2- 124. یوحنّا 10 / 14.

3- 125. مرقس 9 / 40، لوقا 9 / 50.
4- 126. متّى 12 / 30، لوقا 11 / 23.
5- 127. يوحنّا 5 / 30.
6- 128. يوحنّا 8 / 14.
7- 129. متّى 19 / 28.
8- 130. متّى 26 / 24.

و برای جلب نظر افراد، وعده های دروغین به آنان می داده است. این افترای زشت، مولود اعتماد به گزارش انجیل ها از حواریون غیر معصوم است.

در انجیل متّی می خوانیم: مسیح در مجلسی به شاگردان خود چنین نوید داد: «... هر آینه به شما می گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می آید، ذائقه مرگ را نخواهند چشید.»(1)

ولی اینک قرن ها از آن روزگار سپری شده و همه حاضران آن مجلس طعم مرگ را چشیده اند ولی از آمدن مسیح و پاداش وی خبری نیست.

باز در انجیل متّی می خوانیم که مسیح به «پطرس» گفت: «و من نیز تو را می گویم که تویی پطرس و بر این صخره، کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنّم بر آن استیلا یافت و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم، و آنچه در زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین بگشایی در آسمان گشاده شود.»(2)

ولی در همین انجیل متّی دوباره می خوانیم که چیزی نگذشت که مسیح از پطرس خشمناک شده و به وی گفت: «دور شو از من، ای شیطان! زیرا که باعث لغزش من می باشی؛ زیرا نه امور الهی را، بلکه امور انسانی را تفکّر می کنی.»(3)

در انجیل یوحنّا آمده است که چون یحیای تعمید دهنده، دعوت خویش را آغاز کرد، یهودیان از وی پرسیدند: آیا تو مسیح هستی؟ پاسخ داد: نه. آن گاه از او سؤال کردند: پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت: نیستم.(4)

ولی در انجیل متّی می خوانیم که شاگردان مسیح از استاد خود پرسیدند: «پس کاتبان چرا می گویند که می باید الیاس اوّل آید؟» عیسی در جواب آن ها فرمود: «الحال الیاس آمده است و او را نشناختند، بلکه آنچه خواستند با وی کردند، به همان طور

1- 131. متّی 16 / 27 - 28.

2- 132. متّى 16 / 18 - 19.
3- 133. متّى 16 / 23.
4- 134. يوحنّا 1 / 21.

پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید. آن گاه شاگردان دریافتند که درباره یحیای تعمید دهنده بدیشان سخن می گفت.»(1) یعنی الیاس، همان یحیی بوده است ولی به دروغ می گفته که من الیاس نیستم.

حواریون با نسبت دادن این دروغ ها و تناقضات به پیامبران خدا، اعتماد خواننده را از آنان سلب کرده و شخصیت پیامبران را به تحریف می کشند.

برخی تناقضات اناجیل

یک نواخت نبودن متون انجیل ها و اختلاف در موضوعات، دلیلی دیگر بر عدم عصمت کاتبان آن ها از خطا و اشتباه است.

با بررسی اناجیل پی می بریم که کاتبان آن ها برخلاف تصوّر مسیحیان، هنگام نوشتن سیره و سخنان حضرت مسیح علیه السلام معصوم نبوده و از جانب خداوند به آن ها الهام نشده است.اینک نمونه هایی را به عنوان شاهد ذکر می نماییم:

1 - صلب (به دار رفتن)؛ در مورد صلب از جهاتی اختلاف شده است:

الف) حمل کننده صلیب؛ در انجیل یوحنّا به مسیح نسبت داده شده، ولی در انجیل متی و مرقس و لوقا به سمعان قیراونی نسبت داده است.

ب) کلام مصلوب؛ در انجیل یوحنّا در مورد کلام مصلوب چنین آمده است که عرض کرد: «ای پدر من! روحم را به تو به ودیعت می گذارم.» ولی در انجیل متّی و مرقس چنین آمده است: «ای خدای من! چرا مرا رها کردی؟»

ج) فریاد مصلوب؛ در مورد فریاد زدن مصلوب، در انجیل یوحنّا می گوید: او هرگز فریاد نزد. ولی در متّی و مرقس آمده است که او دوبار فریاد زد. ولی در لوقا می خوانیم: او یک مرتبه فریاد برآورد.

1- 135. متّی 12 / 12 - 13.

2 - نسب حضرت عیسی علیه السلام؛ انجیل متّی و لوقا در مورد نسب حضرت مسیح علیه السلام با یکدیگر اختلاف دارند:

الف) متّی در انجیل خود می نویسد: «کتاب میلاد یسوع مسیح فرزند داوود و فرزند ابراهیم.»(1)

ب) ولی در انجیل لوقا می خوانیم: «هنگام شروع ابلاغ رسالت یسوع حدود سی سال داشته است و او فرزند یوسف، فرزند هالی، فرزند منتاب، ... است.»(2)

3 - اختلاف اناجیل در اسامی شاگردان عیسی علیه السلام.

4 - اختلاف در رؤیت خداوند و شنیدن کلامش.

5 - آیا یسوع، عظیم و ملکش ابدی است یا ذلیل است و سست؟

6 - آیا مسیح به جهت رحمت فرستاده شده یا نقمت؟

7 - تناقض در وصایای مسیح به حواریون.

8 - آیĀیوحنّا همان ایلیا است یا خیر؟

9 - تناقض اناجیل در حدیث از پطرس.

10 - اختلاف اناجیل در بیان افکار پطرس.

11 - اختلاف اناجیل در نقل برخی حکایات؛ امثال حکایت مفلوح، حکایت مجنون، حکایت دختر رئیس مجمع، حکایت اعمی و حکایت درخت تین.

12 - کیفیت دستگیری مسیح علیه السلام.

13 - خصوصیات دو نفر دزدی که با حضرت مسیح به دار آویخته شدند.

14 - اختلاف در عدد ظهور حضرت عیسی بر شاگردانش.(3)

15 - اختلاف اناجیل در گزارش ماجرا و مواعض حضرت عیسی در شام آخر.

16 - اختلاف در مناجاتِ آخرینِ عیسی بر فراز کوه.

ص:66

1- 136. متی 1 / 1 - 18.
2- 137. لوقا 3 / 23 - 38.
3- 138. ر.ک: الکتب المقدسه بین الصحه و التحریف، دکتر یحیی محمّد علی ربیع.

17 - اختلاف در مضمون مناجات های حضرت عیسی علیه السلام.

18 - اختلاف روایات اناجیل در ذکر رویارویی لشکریان با عیسی علیه السلام و حواریون.

19 - روایات متناقض اناجیل در واکنش حواریون در برابر لشکریان.

20 - اختلاف روایات اناجیل در انتقال حضرت عیسی علیه السلام به بیرون باغ.

21 - اختلاف روایات اناجیل در شرح دیدار پیلاطس و حضرت عیسی علیه السلام.

22 - روایات متفاوت اناجیل در مجازات عیسی علیه السلام قبل از به صلیب کشیده شدن.

23 - اختلاف اناجیل در گفت وگوی پیلاطس و حضرت عیسی علیه السلام.

24 - روایات متفاوت در ماجرای پس از تسلیم شدن حضرت عیسی علیه السلام به دست کاهنان.

25 - اختلاف روایات یوحنا با سه انجیل دیگر در مورد تقصیر نامه.

26 - وفات حضرت عیسی علیه السلام در هاله ای از گزارشات ضد و نقیض اناجیل.

27 - اختلاف گزارشات اناجیل درباره مناجات حضرت عیسی علیه السلام بر فراز صلیب و غارت جامه های او.

28 - رستاخیز حضرت عیسی علیه السلام و تناقض در روایات اناجیل.

29 - اختلاف اناجیل در ذکر شمایل، تعداد فرشتگان و زائران مزار حضرت عیسی علیه السلام.

30 - ظهور حضرت عیسی علیه السلام و روایات متناقض در اناجیل.

31 - اختلاف اناجیل در ذکر نام کسانی که حضرت عیسی علیه السلام بر آنان ظاهر شده است.

با وجود این همه اختلاف و تناقض، آیا به واقع می توان گفت که این اناجیل همه منبع و مأخذی ملهم از روح القدس داشته اند؟!

«نیچه» می گوید: «انسان هرگاه انجیل ها را می خواند باید دقّت کند که فریب نیرنگ کلام آن را نخورد، در زیر هر کلمه ای مشکلی وجود دارد.»

ص:67

(1)

«ولف» می گوید: «نویسندگان انجیل ها نه بر استنباطات شخصی خود، بلکه بر داستان هایی که از اشخاص ثالث شنیده اند تکیه کرده اند... قدر مسلم این است که نویسندگان انجیل ها در زمان بسیار مؤخّرتر نسبت به زمان وقوع حوادث زندگی عیسی می زیسته اند.»(2)

او نیز می گوید: «این واقعیت روشن است که آنچه را نویسندگان این اناجیل شنیده و یا به عنوان مواد خام فراهم کرده اند، براساس اهداف مشخص و پیش فرض ها و بافته های ذهن خود و به گونه ای هدف مند و در ذیل تأثیر پذیری از محیط پیرامون خویش تدوین و منتشر کرده اند.»

آیا حواریون نبی بوده اند؟

اگر کسی بگوید که مطابق نص قرآن، به حواریون وحی می شده است، پس از مقام عصمت برخوردارند.

در پاسخ گوییم: اوّلاً: مطابق آیات قرآن بر غیر انبیا نیز وحی می شده است؛ همانند وحی بر مادر حضرت موسی و زنبور عسل و... .

ثانیاً: مورد و محدوده وحی در آیه مورد نظر مشخص شده است؛ زیرا قرآن می فرماید:« وَإِذ أَوْحَیتُ إِلَی الْحَوارِیینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَبِرَسُولِی قالُوا آمَنّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ»؛ «و [به یاد آور] زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید. آن ها گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم.»(3)

که در این آیه، مورد وحی، امر به ایمان به خدا و رسول، معین شده است.

ثالثاً: ممکن است مراد به وحی، همان ندای فطرت باشد که در مورد انبیا، قوی تر بوده است.

1- 139. دجال، نیچه، ص 85.
2- 140. درباره مفهوم انجیل ها، ولف ص 26.
3- 141. سوره مائده، آیه 111.

رساله ها

عهد جدید مشتمل بر 27 کتاب است که پس از کتاب اعمال رسولان رساله های منسوب به رسولان قرار گرفته است، و سیزده رساله آن منسوب به پولس می باشد. و یکی از آن ها، رساله یعقوب است. این رساله که پس از رساله های منسوب به پولس قرار گرفته، تضاد آشکاری با رساله های پولس دارد. یعقوب بر خلاف پولس تأکید می کند که تنها ایمان برای رستگاری کافی نیست، بلکه عمل نیز شرط است.

در عهد جدید دو رساله نیز به پطرس نسبت داده شده، که انتساب آن و به ویژه رساله دوم شدیداً مورد تردید است.

درباره نویسندگان قسمت های مختلف عهد جدید، بسیار سخن گفته شده است. درباره بسیاری از بخش های این مجموعه شک و تردید وجود دارد، حتّی چهار انجیل نیز قطعی نیست؛ زیرا هیچ دلیلی بر صحت انتساب به صاحبان آن وجود ندارد و حتّی خود مسیحیان نیز در این باره بسیار تردید دارند.

تأثیر پولس بر عهد جدید

از آنجا که اناجیل همنوا سال ها پس از تحریر رساله های پولس نوشته شده است و در آن زمان این رساله ها به طور گسترده در کلیساها خوانده می شد، لذا اندیشه های پولس می تواند بر بخش عمده ای از عهد جدید تأثیر گذاشته باشد.

ردّ پای پولس در اناجیل همنوا کمتر به چشم می خورد، چرا که این ها در سال های اندکی پس از قتل پولس تحریر یافته است و لذا هنوز افکار وی در جامعه جا نیفتاده بود. اما در حدود 30 سال بعد که یوحنّا انجیل خود را می نوشت، این اندیشه ها فراگیر شده بود؛ گرچه در تفکّر یوحنّا، اندیشه های یونانی نیز نقش داشته است.

ص:69

انجیل برنابا

انجیل برنابا از انجیل هایی است که بشارت های متعدّد و صریحی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دارد و لذا مسیحیان برای نفی اصالت آن تلاش می کنند.

نسخه اصلی آن به زبان ایتالیایی در کتابخانه ملّی «وین» موجود است. ترجمه انگلیسی آن توسط زن و شوهری انگلیسی در سال (1907 م) در انگلستان منتشر شد. و ترجمه عربی آن توسط یک مسیحی مصری در سال (1908 م) در قاهره انتشار یافت. ترجمه فارسی آن نیز توسط سردار کابلی از روی انگلیسی و عربی چاپ شد.

انجیل برنابا بر خلاف اناجیل دیگر به راهنمایی بشر پرداخته است و بشارت های زیادی به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دارد؛ از آن جمله:

1 - افزون برده بار نام حضرت محمدصلی الله علیه وآله به تجلیل مخصوص برده شده است.

2 - در باب 97 آمده است: «چنان اوصاف پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در زبان حضرت عیسی جاری می شد که مستمعین می گفتند: ای خدا! پیامبر خود را بر ما بفرست. ای محمّد! برای نجات جهان زودتر بیا.»

3 - در باب 55 از قول حضرت عیسی علیه السلام آمده است: «جهان برای دوست داشتن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به وجود آمده است.»

4 - در باب 136 آمده است: «همه از او سود خواهند برد.»

5 - در باب 52 آمده است: «در قیامت همه حتی انبیای خدا به او پناه خواهند برد.»

6 - در باب 54 آمده است: «دست او را خواهند بوسید.»

ص:70

7 - در باب 44 آمده است: «حضرت عیسی علیه السلام با نور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله سخن گفت و اظهار داشت که اگر بتواند بند کفش او را بگشاید در این صورت پیامبر بزرگی خواهد بود.»

8 - در باب 177 آمده است: «پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، ماه بهشت و پیامبران دیگر، ستارگان آنجایند.»

9 - در باب 72 آمده است: «حضرت مسیح علیه السلام از معجزه شکافته شدن ماه به دست پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله سخن گفته است.»

سند انجیل برنابا

برنابا یکی از شاگردان حضرت مسیح علیه السلام بود که انجیل خود را به درخواست آن حضرت به رشته تحریر درآورد.

مطابق آنچه در انجیل برنابا آمده است، حضرت مسیح علیه السلام به او فرمود: «ای برنابا! بر توست که حتماً انجیل مرا و آنچه را که در شأن من در مدّت وجودم در دنیا اتفاق افتاده بنویسی.»(1)

ولی برخی می گویند: این انجیل تألیف شخصی از مسلمانان است که آن را به برنابا نسبت داده است.

در پاسخ این اشکال می گوییم: مطابق آنچه در تاریخ به ثبت رسیده، کتابت انجیل برنابا به چند قرن قبل از اسلام و مسلمانان می رسد.

در کتاب دائره المعارف انگلیسی آمده است: «پاپ جیلاسیوس اوّل، حکم قاطعی صادر کرد و در آن دستور داد که چند انجیل، از آن جمله انجیل برنابا حواری، انجیل تدویس، انجیل جیمس،... کنار گذاشته شود.

1- 142. انجیل برنابا 221: 1 / 5.

می دانیم که پاپ «جیلاسیوس» در سال 492 میلادی؛ یعنی 118 سال قبل از ظهور اسلام می زیسته است. همچنین در آن کتاب آمده است که انجیل برنابا از انجیل هایی است که در قرن های اوّل میلادی در دست مردم متداول بوده است.

سرگذشت برنابا

برنابا در اصل از سبط لاوی و از قبرس بوده که در عهد رسولان به آیین مسیحیت گرویده است. در مجموعه عهد جدید نخستین بار که از برنابا نامی به میان آمده در رساله اعمال رسولان است و نام وی را در اصل یوسف ذکر می کند:

«و یوسف که رسولان او را برنابا؛ یعنی فرزند موعظه لقب دادند، مردی از سبط لاوی و از طایفه قبرسی است، زمینی که داشت فروخت و قیمت آن را آورد و پیش قدم های رسولان گذاشت.»(1)

نیز پولس در رساله ای به کولسیان، برنابا را عموزاده مرقس معرّفی می کند.(2)

مؤلّف رساله اعمال رسولان در جایی دیگر از برنابا به بزرگی و قداست یاد کرده و در معرفی او می گوید: «... مردی صالح و پر از روح القدس و ایمان بود....»(3)

در ابتدا برنابا و پولس در نشر مسیحیت در غیر یهودیان همسفر بودند، ولی بعد از اختلافاتی که با یکدیگر پیدا کردند، از هم جدا شدند. در رساله اعمال رسولان آمده است: «... پس نزاعی سخت شد به حدّی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته از راه دریا به قبرس رفت. امّا پولس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد و از سوریه و قیلیقیه عبور کرده، کلیساها را استوار می نمود.»

1- 143. اعمال رسولان 4 / 36 - 37.
2- 144. کولسیان 4 / 10.

3- 145. رسولان 11 / 24.

(1)

آخرین نشانی که از برنابا در عهد جدید - یا بهتر است گفته شود در منابع و مآخذ مسیحیت - موجود است، همین است که در این عبارت آمد و این ناپدید شدن برنابا امری چندان ساده و عادی به نظر نمی آید. و این پرسش همچنان مطرح است که چگونه می توان پذیرفت که نخستین رسول یا دست کم همراه پولس، یکی از رسولان نخستین که بزرگ ترین مروج آیین مسیحیت بوده، بی هیچ مقدمه و یا طرحی منطقی ناپدید شود و به قول «ویل دورانت» به گونه اعجاب آوری از صحنه تاریخ محو شود.(2) گرچه در برخی نصوص تاریخی چنین وانمود شده که برنابا در برابر بیانیه صادره از سوی شورای اورشلیم، مبنی بر اسقاط وجوب ختان از مسیحیان غیر یهودی - به رغم مخالفت اولیه - سرانجام سکوت اختیار کرده و آن را پذیرفته است،(3) امّا در برخی مآخذ تاریخی غیر مسیحی آمده که احتمالاً پس از این شورا، بین برنابا و پولس مشاجره ای در گرفته است.(4)

ولی آنچه از شواهد و قراین استفاده می شود این است که برنابا از آن جهت که با تعلیمات پولس و آنچه که به عنوان اصول آیین مسیحیت از جانب او در حال ترویج بوده مخالفت می کرده، از این رو کار این دو رسول به جدایی از یکدیگر انجامیده است. به ظاهر راز ناپدید شدن برنابا از صفحه تاریخ و تلاش اولیه کلیسای نخستین سده های مسیحیت در زدودن و فراموشی نام وی در همین نکته نهفته است. خصوصاً این که از این زمان به بعد، برنابا به گونه ای مشکوک از صفحه روزگار محو می شود.

سؤال در اینجا است که آیا این جدایی که منجر به ناپدید شدن برنابا از تاریخ مسیحیت و تلاش متولیان کلیسای نخستین در به فراموشی سپردن حتی نام وی گردیده، می تواند حادثه ای عادی و کم اهمیت باشد؟ اساس ابهام در اینجا است که

1- 146. رسولان 15 / 36 - 41.
2- 147. تاریخ تمدن ج 3 ص 684.
3- 148. غلاطیان 2 / 11 - 16 .
4- 149. تاریخ تمدن ج 3 ص 684.

همچنان که قبلاً گفته شد کسی در باره موضوع این ستیز و مشاجره به طور دقیق چیزی نمی داند.

اختلاف انجیل برنابا با اناجیل دیگر

آنچه امروزه به عنوان انجیل برنابا در دسترس است از موضوعات و مطالبی سخن به میان آمده که با معتقدات رسمی و تعالیم آبای کلیسا، نه تنها مطابقت ندارد بلکه در مواردی نه چندان اندک، تضاد و تناقض نیز دارد که البته این تفاوت ها و تناقض ها سبب شده تا این اثر، مورد تنفر، بی مهری و انزجار جامعه مسیحیت متعصب قرار گیرد.

از اساسی ترین اصولی که در انجیل منسوب به برنابا، شدیداً بر آن اصرار شده، نفی صریح تثلیث و الوهیت حضرت عیسی علیه السلام است. در این انجیل در موارد فراوان بر پیامبر بودن او و تأکید شده و در جایی از قول حضرت عیسی در مقام مناجات با خداوند چنین آمده است: «ای پروردگار و ای خدای توانای غیرتمند... لعنت کن تا ابد هر کس را که فاسد کند انجیل مرا که به من داده ای، وقتی می نویسد که من پسر تو هستم.»(1)

گاهی شنیدن این پندار خطا در مورد خود، عیسی را به خشم می آورد به طوری که: «... روی خود را تپانچه زد، با دست های خود آن گاه سر خود را بر زمین نهاد و چون سر خویش را برداشت، فرمود: ملعون باد هر کسی که وارد کند در گفته های من این را که من پسر خدایم.»(2)

و نیز آمده است: «...ای کودن ها! مگر عقل خود را گم کرده اید که می گویید به ما صحت عطا کن. مگر نمی بینید که من انسانی هستم مانند شما. بخوانید خداوند ما را که آفریده است شما را و او توانا و مهربان است و شفا می دهد شما را.»

1- 150. انجیل برنابا 212 / 5 - 6.
2- 151. همان، 53 / 34 - 35.

(1)

و نیز آمده است: «پس یسوع بسیار ترسید. آن گاه با روان خود روی به خدا نمود و گفت: بگیر مرا از جهان ای پروردگار! زیرا جهانیان دیوانه اند و نزدیک است مرا خدا بخوانند، چون این را گفت بگریست.»(2)

وقتی کاهن یهودی به او نزدیک می شود و می خواهد بر وی سجده کند، عیسی بر او فریاد می زند: «زنهار! چه می خواهی بکنی، ای کاهن از خدا رانده شده؟ در یگانگی خدا خطا مکن.»(3)

برنابا - برخلاف پولس - تأکید بر شریعت موسوی داشته، از حضرت عیسی نقل می کند که فرمود: «هر چه منطبق با کتاب موسی است، همان حق است، پس آن را قبول کنید.»

1- 152. همان، 19 / 14 - 17.
2- 153. انجیل برنابا، 47 / 8 - 11.
3- 154. همان، 124 / 5.

(1)

اعتقاد به تثلیث

بررسی نظریه تثلیث تثلیث و سه گانه پرستی در مسیحیت

یکی از اعتقادات مسیحیان در باب خداوند و مبدأ عالم، که سرّ اوّل در عقیده مسیحیت به حساب می آید، همانند توحید در اسلام، مسأله تثلیث و سه گانه پرستی است. نخستین کاربرد شناخته شده آن بنابر نقل توماس میشل در تاریخ مسیحیت به تئوفیل انطاکی در سال 180 میلادی باز می گردد، هر چند ریشه های مفهوم سه گانگی در عهد جدید احساس می شود، و عبارت اعطای حقّ تعمید در پایان انجیل متّی آن را صریحاً بیان کرده است: «ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید.»(2)

و در انجیل یوحنّا می خوانیم: «من و پدر یکی هستیم.»(3)

توماس میشل می گوید: «به نظر سنّت مسیحی و کتاب های مقدس، روح القدس جبرئیل فرشته خدا و آفریده ای از آفریدگان و جدای از خدا نیست.»

به عقیده مسیحیان، وی خود خداست که در قلوب مردم و جهان زیست می کند و به عمل اشتغال دارد. وی وجود فعّال و توانای خدا در جهان است و عیسی به وسیله همین روح القدس در شکم مادر قرار گرفت... .»(4)

مستر هاکس آمریکایی می نویسد: «طبیعت خدایی از سه اُقنوم متساوی الجوهر

ص:78

1- 155. همان، 124/5.
2- 156. متّی 28/19.
3- 157. یوحنّا 10 / 30.
4- 158. کلام مسیحی اثر توماس میشل.

می باشد؛ یعنی خدای پدر و خدای پسر و خدای روح القدس. خدای پدر خالق جمیع کائنات است به واسطه پسر و پسر فادی، و روح القدس پاک کننده است و لکن باید دانست که این هر سه اقنوم را یک مرتبه و عمل است.»(1)

در انجیل یوحنّا آمده است: «کسانی که در آسمان شهادت و گواهی می دهند سه نفرند: پدر، کلمه و روح القدس. و این سه نفر همگی یکی هستند.»(2)

دگرگونی در مسیحیت

مرور زمان، دگرگونی هایی را در افکار مسیحیان پدید آورده و سبب شده است که میان افکار و معتقدات دیرینه آنان فاصله ای عمیق به وجود آید، فاصله ای که به هیچ وجه نمی توان آن را پر کرد.

آنان در برابر این خلأ، دو نوع فکر می کنند و با یکی از این دو طریق خود را راضی می سازند:

1 - گروهی می کوشند تا با توجیهات بی مورد، تمام معتقدات مسیحیت که منطق کنونی بشر آن ها را ردّ می کند، رنگ منطقی دهند و آن ها را به صورت روزپسند درآورند؛ چنان که این کار را درباره «تثلیث» انجام داده اند.

2- گروهی دیگر خود را از چنگال یک رشته تأویل ها و توجیه ها رها ساخته و از اصل نامعقول تری پیروی می نمایند و می گویند: راه علم و دین از هم جداست و ممکن است دین اصلی را بپذیرد که علم آن را تصدیق نکند و در نتیجه تضاد علم و دین را پذیرفته اند.

آنان از این نکته غفلت ورزیده اند که پذیرفتن تضاد علم و دین سرانجامی جز

1- 159. قاموس کتاب مقدس ص 344.
2- 160. انجیل متّی 5/7.

ابطال دین ندارد؛ زیرا اعتقاد انسان به حقانیت هر آیینی، از استدلالات عقلی و علمی سرچشمه می گیرد، در این صورت چگونه می توان با اصول عقلی، حقانیت آیینی را ثابت نمود که برخی از تعالیم آن برخلاف عقل و علم است.

تثلیت نزد بت پرستان و هندوها

با مراجعه به تاریخ بت پرستان و ادیان و آیین های شبه دینی پی می بریم که در میان اعتقادات آن ها نیز عقیده تثلیث و سه گانه پرستی به چشم می خورد، و لذا احتمال زیاد می رود که این عقیده از ناحیه آن ها به مسیحیت نفوذ کرده باشد.

ریچارد می گوید: «در همه آیین هایی که از خاور زمین گرفته شده، یک نوع سه گانه پرستی به چشم می خورد.»(1)

موریس می گوید: «در تعلیمات دینی بیشتر گروه های بت پرستان، اعتقاد به خدای سه اقنومی دیده می شود.»(2)

بت پرستان قدیم معتقد بودند که خدا یکی است که سه اقنوم دارد.(3)

دوان می گوید: «وقتی که به سوی هند می نگریم، بزرگ ترین و مشهورترین عبادت آنان را سه گانه پرستی می بینیم.»(4)

خدایان تثلیث هندی عبارتند از:

1 - برهما؛ یعنی خدای ایجاد کننده.

2 - شیوا؛ یعنی خدای فانی کننده.

3 - ویشنو؛ یعنی خدای حفظ کننده.

آلن می گوید: «برهمائیان در کتاب های دینی خود گویند: مرد پرهیزکاری به نام

1- 161. خرافات بت پرستان مصری ص 285.

2- 162. آثار هند قدیم ج 6 ص 35.
3- 163. مردم نخستین اروپا ص 197.
4- 164. خرافات تورات و انجیل و دین های دیگر ص 366.

«اتنیس» متوجه شد که باید خدای یگانه را پرستش کند. به برهمن و ویشنو و شیوا متوسل شد و گفت: ای پروردگاران سه گانه! بدانید من خدا را یکی می دانم، کدام یک از شما خدای حقیقی هستید تا قربانی را پیش او ببرم و نمازم را به او بخوانم؟ هر سه خداوند بر او نمایان شدند و گفتند: ای پارسا! فرق حقیقی میان ما نیست و سه گانگی ما تنها به ظاهر و صورت و شکل است و در حقیقت و واقع یکی و متحد هستیم.»(1)

موریس می گوید: «در دیوار شکسته یک پرستشگاه قدیمی که با گذشت زمان ویران شده بود، بتی را پیدا کردیم که در یک بدن، سه سر داشت و آن اشاره به خدای سه گانه است.»(2)

دوان می گوید: «بیشتر مردم چین و ژاپن که بودایی مذهب هستند، خدایی را می پرستند که سه اقنوم دارد و آن را «فو» می نامند. هنگامی که بخواهند اسمی از سه گانه مقدس برده شود، می گویند: «ثالوث مقدس فو»؛ یعنی سه گانه مقدّس. و در پرستشگاه های خود به صورت بت هندی رسم می کنند و معتقدند که «فو» یکی است و سه شکل دارد.»(3)

فسک می گوید: «بت پرستان قدیم یونانی سه خدا را عقیده داشتند.»(4)

توماس میشل می گوید: «دانشمندی به نام (تریمینگام) در کتاب خود (به نام مسیحیت در جزیرهالعرب پیش از عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله) خدای سه گانه سنّتی سام را آورده است؛ اگرچه آن قبایل، اسم های معروف تثلیث را بر خدایان بت پرستی اطلاق نمی کردند، ولی از اصول نظام ارتباط بین آن خدایان بت: اللّٰه (خدای متعال)، اللات (بزرگ مادر) و بَعْل (خداوند،ربّ) بوده است. به نظر می رسد برخی از تازه مسیحیان عرب، این مفهوم تثلیثی بت پرستان را از روی ناآگاهی به اصول دیانت مسیحی پسندیدند... .»

1- 165. هند ص 382.

2- 166. آثار باستانی هند ج 4 ص 372.

3- 167. خرافات تورات و انجیل و آیین های دیگر ص 372، چین ج 2 ص 101.

4- 168. خرافات و خرافی ها ص 205.

(1)

فرید وجدی از دائره المعارف «لاروس» نقل می کند: «مسلّماً شاگردان نخستین مسیح که از نزدیک او را شناخته بودند از این عقیده (تثلیث) دور بودند؛ مثلاً پطرس حواری، مسیح را فقط مردی می دانست که به او وحی می شده است، ولی پولس با عقیده شاگردان نخستین مسیح مخالفت کرد و گفت: مسیح از انسان بالاتر است. او نمونه ای از انسان تازه ای است که از خداوند متولد شده است. تاریخ نشان می دهد که پس از درگذشت پیامبران راستین و یا در دوران غیبت آنان، گروهی از پیروان وی بر اثر اغوای ضلالت گران به بت پرستی روی آورده و توحید و یگانه پرستی را که هدف اساسی برای اعزام پیامبران است، ترک می گفتند.»(2)

گوستاو لوبون می نویسد: «مسیحیت در پنج قرن اول حیات خود با جذب عوامل فلسفی و مذهبی و یونانی و شرقی؛ به تطوّر و پیشرفت خود ادامه داد و به همین ترتیب مخلوطی از معتقدات شرقی مخصوصاً معتقدات مصری و ایرانی که در حوالی قرن اوّل میلادی در سرزمین های اروپایی انتشار یافته بود گردید. مردم تثلیث تازه ای را به نام پدر، پسر، روح القدس به جای تثلیث قدیمی «نروپی تر»، «ژنون» و «نرو» پذیرفتند.»(3)

مخالفت تثلیث با حکم عقل

با آن که نصارا قائل به وحدت ذات حقّ هستند و انجیل صراحت در توحید دارد و حضرت مسیح نیز دعوت به توحید داشته است، ولی در تعبیراتی از انجیل و کلمات آن ها این اصل اوّلی اعتقادی که همان تثلیث و سه گانه پرستی است به چشم می خورد.

1- 169. کلام مسیحی، اثر توماس میشل.
2- 170. دائرهالمعارف فرید وجدی، ماده «ثالوث.»
3- 171. راه خداشناسی ص 38.

بیان اول

در مورد تثلیث سه احتمال وجود دارد:

1 - وحدت حقیقی و کثرت اعتباری؛ که این احتمال اشکالی ندارد، ولی چنین احتمالی را مسیحیان قائل نیستند.

2 - کثرت حقیقی و وحدت اعتباری؛ این احتمال قطعاً مستلزم شرک است.

3 - هم کثرت حقیقی و هم وحدت حقیقی؛ که این صورت مستلزم تناقض است؛ زیرا معنای وحدت و کثرت دو معنای مختلف و متباین است و جمع بین این دو مفهوم در مصداق واحد، با ملاحظه شرایط تناقض، مستلزم تناقض است.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «در جمع بین وحدت حقیقیه و کثرت حقیقیه، اگر جنس وحدت و کثرت یکی باشد از محالات است؛ مثلاً هر دو قسم وحدت شخصیه یا نوعیه و یا جنسیه باشد. برای هریک مثالی می آوریم:

الف) وحدت شخصیه؛ مثل آن که بگوییم: زید یکی است و در عین حال سه است. و یا زید و عمرو و بکر در این حالت که حقیقتاً سه فرد از افراد انسان هستند یکی می باشند.

ب) وحدت نوعیه؛ مثل آن که بگوییم: ماهیت انسان در عین این که یک نوع است سه نوع باشد؛ مثلاً هم انسان است و هم خرس و هم گوسفند. و یا ماهیت انسان و خرس و گوسفند در عین آن که حقیقتاً سه تا هستند، حقیقتاً یکی باشند.

ج) وحدت جنسیه؛ مثل این که ماهیت حیوان در عین آن که یک جنس است، سه جنس باشد؛ مثلاً هم حیوان است هم درخت و هم سنگ. و یا ماهیت حیوان و درخت و سنگ در عین تعدّد، واحد بوده باشد. این از محالات است.

امّا جمع بین وحدت جنسیه و یا نوعیه، و بین کثرت شخصیه؛ مثل جمع بین وحدت حیوان و یا انسان و بین افراد آن ها از زید و عمرو و بکر اشکال ندارد. همچنان که جمع بین وحدت جنسیه و کثرت نوعیه؛ مثل جمع بین

وحدت حیوان و کثرت انواع آن از مرغ و کبوتر و اسب و گوسفند اشکال ندارد.

ص:83

و نیز جمع بین وحدت شخصیه و کثرت شخصیه، یکی اعتباری و دیگری حقیقی اشکالی ندارد؛ مثل آن که بگوییم: زید با آن که شخص واحدی است حقیقتاً مرکّب از چندین جزء است و بدن او را به اعتباراتی تقسیم کنیم که کثرت اعتباری است نه واقعی. و یا این که زید و عمرو و بکر با آن که حقیقتاً سه تا هستند، به اعتبار آن که برادر یا شریک یکدیگرند، وحدت اعتباری دارند.

حال در رابطه با گفتار مسیحیان، آنان قائل به کثرت حقیقی هستند، و در این صورت جمع بین وحدت و کثرت حقیقی و شخصی کرده اند که تناقض است و محال حتی در صورتی که اقانیم ثلاثه را به معنای تجلّیات و ظهورات خدا دانسته و آن ها با ذات خدا عینیت داشته باشد.

باری اشکال بر نصارا آن است که آن سه اصل را مستقل می دانند با حفظ وحدت آن ها... .»(1)

بیان دوم

این سه اقنوم و مذهب و سه خدایی که در تعبیرات آنان آمده و برای هر کدام اثری خاص قائلند، یا سه موجود مستقلّند که این شرک واحدی در الوهیت و عبودیت است. و اگر این سه نفر در حقیقت سه جهت از وجود واجب است که هر جهت، انجام دهنده کاری هستند، که این شرک احدی در الوهیت و اعتقاد به ترکیب خارجی و حقیقی در ذات واجب الوجود لازم می آید که هر دو صورت آن محال و باطل است.

مخالفت تثلیث با تعالیم اناجیل

گرچه از برخی اناجیل اشاره به مسأله تثلیث استفاده می شود ولی با مراجعه به مجموعه تعلیمات اناجیل، خلاف این عقیده ثابت می گردد. اینک به برخی تعالیم که

1- 172. مهر تابان.

دلالت بر توحید و عدم تثلیث دارد، اشاره می کنیم:

1 - عهد جدید تأکید دارد که مسیح علیه السلام به شهادت و گواهی خودش، نسبت به خداوند خاضع بوده است.(1) و او از وقت برپایی قیامت مطلع نبوده است، بلکه تنها خداوند به آن آگاهی دارد.(2) و پسر (مسیح) به تبع پدر (خداوند) از آن مطلع است.(3) و پدر از پسر بزرگ تر است.(4) از این تعلیمات استفاده می شود که این سه اقنوم و جوهر، با یکدیگر به طور مطلق مساوی نیستند، بلکه پدر اصل و تنها مصدر قدرت است و پسر دارای قدرت و قابلیت بر کاری بدون اذن پدر نیست. و این معنایی است که عقل انسان آن را درک می کند.

2 - در عهد جدید بسیاری از موارد، خدا را به عنوان پدر تمام مؤمنان و صالحان و نیکان معرفی می کند. در انجیل متّی از قول حضرت مسیح علیه السلام آمده است: «و پدر شما که در آسمان هاست.»(5) و نیز آمده است: «اگر از گناه مردم چشم پوشی کنید پدر آسمانی شما برایتان چشم پوشی خواهد کرد.»(6)

از طرفی دیگر نیز عهد جدید تصریح دارد که مؤمنان همگی فرزند خدایند. در انجیل متّی آمده است: «خوشا به حال پویندگان صلح؛ زیرا آنان فرزندان خدایند که او را می خوانند.»(7) و نیز در انجیل لوقا آمده است: «آنان همانند ملائکه اند و آنان فرزندان خدا می باشند.»(8)

حال با این تعبیرات چگونه مسیحیان ادّعا می کنند که این اسم ها بر معنای مجازی حمل می شود ولی در مورد حضرت مسیح علیه السلام آن را حمل بر معنای حقیقی می کنند؟

1- 173. متّی 11 / 27.
2- 174. متّی 24 / 37.
3- 175. یوحنّا 5 / 19 .
4- 176. یوحنّا 14 / 28.
5- 177. متی 6 / 2.
6- 178. متّی 6 / 149.
7- 179. متی 5 / 9.

8- 180. انجيل لوقا 20 / 36.

3 - عبارتی که از انجیل متی ذکر کردند که در آن آمده: «...مردم را به اسم پدر و پسر و روح القدس غسل تعمید دهید»، از جهاتی قابل مناقشه است:

الف) این نقل، مخالف با نقل دیگری از همین قصّه بر حسب انجیل مرقس و لوقا است، که این جمله اضافی در این دو نیامده است. گویا در چند قرن بعد به انجیل متّی اضافه شده باشد.

ب) بر فرض که این جمله صحیح باشد، تنها اشاره به اقانیم ثلاثه دارد ولی اشاره ندارد به این که این سه، اجزای یک خدایند و یک خدا را تشکیل می دهند.

4 - از خلال مطالبی که در عهد جدید آمده، به دست می آید که حضرت عیسی علیه السلام بسیار اهل عبادت بوده است. قبل از آن که شیطان او را تجربه کند چهل روز روزه گرفت. وی همچنین اهل نمازهای طولانی و خلوت برای عبادت بوده است.

این اعمال دلالت دارد بر این که او بنده خدا بوده و به واجبات و تکالیفی که مربوط به عبودیت الهی است، عمل می کرده است. آیا معقول است کسی که خدا است بر خود سجده کرده، نماز و روزه به جای آورد؟

5 - حضرت مسیح علیه السلام بر فرزند انسان بودن و نبوّت خود تأکید می ورزید. در انجیل متّی آمده است: «امّا یسوع؛ او خطاب به مردم گفت: هیچ پیامبری بدون کرامت جز در وطنش نیست.(1) و نیز آمده است: «چرا مرا صالح می خوانید، جز یک نفر صالح نیست و او خداوند است.»(2) و نیز می فرمود: «خوشا به حال کسی که در من لغزش پیدا نکند.»(3)

مخالفت قرآن با تثلیث

الف) قرآن کریم در مواضع متعدّد، مسیحیان را به جهت اعتقاد به تثلیث و سه گانه پرستی مذمّت شدید کرده و آن ها را به کفر نسبت داده است:

1- 181. متی 13 / 57.

2- 182. متى 19 / 17.
3- 183. متى 11 / 6.

خداوند متعال می فرماید: «یأَهْلَ الْکِتَابِ لَا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّما الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ رَسُولُ اللَّهِ وَکَلِمَتُهُ أَلْقَیاها إِلی مَرْیمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَأمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلاثَهٌ انْتَهُوا خَیراً لَّکُمْ إِنَّما اللَّهُ إِلهٌ وَاحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ یکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَّهُ ما فِی السَّماوَاتِ وَما فِی الْأَرْضِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلاً»؛(1) «ای اهل کتاب! در دین خود، غلوّ نکنید و درباره خدا، غیر از حقّ نگویید. مسیح، عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه اوست که او را به مریم القا نمود و روحی از طرف او بود. بنابراین، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید و نگویید: [خداوند] سه گانه است. [از این سخن] خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزّه است که فرزندی داشته باشد [بلکه از آن اوست آنچه در آسمان ها و در زمین است و برای تدبیر و سرپرستی آن ها خداوند کافی است.»

قرآن کریم در این آیه به طرق مختلف از تثلیث نهی کرده است:

1 - نهی از غلو «لاتغلو فی دینکم.»

2 - نسبت حق دادن به خدا «ولا تقولوا علی اللَّه الّا الحقّ.»

3 - مسیح عیسی بن مریم رسول خدا است نه خدا «انما المسیح عیسی بن مریم رسول اللَّه.»

4 - مسیح مخلوق خدا است «و کلمته القاها الی مریم.»

5 - نهی صریح از تثلیث «و لا تقولوا ثلاثه.»

6 - امر به دست برداشتن از تثلیث «انتهوا.»

7 - توحید به صلاح شماست «خیراً لکم.»

8 - تصریح به خدای یگانه «انّما اللَّه اله واحد.»

9 - تنزیه خداوند «سبحانه.»

10 - انکار فرزند خدا بودن حضرت مسیح «انّی یکون له ولد.»

1- 184. سوره نساء، آیه 171.

11 - کسی که آسمان ها و زمین برای اوست، احتیاج به فرزند ندارد «له ما فی السموات و الأرض.»

12 - اگر شما این مطالب را قبول ندارید خداوند وکیل من است «و کفی باللَّه وکیلاً.»

ب) خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد جز آن که او را سفارش نمود که مردم را به عبادت خداوند واحد احد دعوت کنند.«ما کانَ لِبَشَرٍ أَن یؤْتِیهُ اللَّهُ الْکِتابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ یقُولَ لِلنّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِن دُونِ اللَّهِ وَلکِنْ کُونُوا رَبَّانِیینَ بِما کُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَبِما کُنتُمْ تَدْرُسُونَ...»؛(1) «برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوّت به او دهد سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا، مرا پرستش کنید بلکه سزاوار مقام او، این است که بگوید: مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می آموختید و درس می خواندید!... .»

ج) حضرت مسیح علیه السلام نیز از جمله پیامبرانی بود که مردم را به عبادت خدا و عدم شرک دعوت نمود. او خود از جمله کسانی بود که خدا را عبادت می نمود. قرآن کریم می فرماید:«لَنْ یسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یکُونَ عَبْداً للَّهِ ِ وَلَا الْمَلَائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ یسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَیسْتَکْبِرْ فَسَیحْشُرُهُمْ إِلَیهِ جَمِیعاً»؛(2) «هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرّب او [از این ابا دارند] . و آن ها که از عبودیت و بندگی او، روی برتابند و تکبّر کنند، به زودی همه آن ها را [در قیامت نزد خود جمع خواهد کرد.»

نتیجه این که: عبادت مسیح برای خداوند متعال، خود دلیل بر آن است که مسیح جنبه الوهیت نداشته است؛ زیرا معنا ندارد که کسی خود را عبادت نماید.

ظهور توجیه گرایی در مسیحیت

مسیحیان بعد از آن که به قبح مبانی کلامی و اعتقادی خود پی بردند درصدد توجیه آن ها برای دیگران برآمدند.

1- 185. سوره، آل عمران، آیه 79.

2- 186. سوره نساء، آیه 172.

توجیه اوّل

از جمله کسانی که به توجیه اعتقادات باطل در مسیحیت پرداخته، توماس میشل متکلّم معروف مسیحی است. او در کتاب خود به نام «کلام مسیحی» می گوید: «اندیشمندان مسیحی در طول نسل ها برای بیان راز خدای سه گانه به مفاهیم و مکاتب فلسفی زمان خود متوسّل شده اند... . نخستین شوراهای کلیسا که در نیقیه، اَفَسُس، کالْسِدون و قسطنطنیه تشکیل شد، اعلام کردند که خدا یکتا، ولی دارای سه اقنوم است. کلمه اقنوم از ریشه یونانی و به معنای «راه وجود» است. بر این اساس، اقانیم سه گانه، سه راه یا سه حالت برای وجود خدا و عمل اوست. نویسندگان مسیحی عرب زبان برای رسیدن به مفهوم تثلیث از واژه اقنوم و از کلمه (صفت) به معنای مظهر استفاده کرده اند؛ یعنی مسیحیان به خدای واحدی ایمان دارند که طبیعت او بر سه صفت استوار است.

مسیحیان معتقدند که صفات خدا متعدّد است، ولی به عقیده آنان سه صفت از صفات بی شمار خداوند؛ مثل او ازلی و همراه با ذات او و ضروری هستند. صفات مذکور عبارتند از:

الف) طبیعت ذاتی و متعالی خدا (پدر).

ب) کلمه خدا که در عیسای انسان مجسم گردید.

ج) وجود فعّال و حیات بخش خدا در مخلوقات.

این صفات ازلی هستند؛ زیرا در ذات خدا دگرگونی راه ندارد و وی پیوسته ثابت است. همچنین این صفات همراه با ذات خدا هستند و صفات خارجی نیستند....»(1)

این کلمات از جهاتی دارای اشکال است:

1 - ایشان گرچه درصدد برآمده تا تثلیث مسیحیت را توجیه کنند ولی از مشکلی

1- 187. کلام مسیحی اثر توماس میشل.

بیرون آمده و در مشکل دیگری گرفتار شده اند، و آن مشکل ترکیب در ذات الهی است. مطابق این توجیه، خداوند مرکب از سه حالت و صفت و خصوصیت است: یکی طبیعت ذاتی او که از آن به «پدر» تعبیر می شود. و دیگر کلمه خدا که در عیسای انسان مجسّم شده. و دیگر وجود فعّال و حیات بخش خدا در مخلوقات که در روح القدس تجلّی یافته است. در حالی که در جای خود به اثبات رسیده که ترکیب به هر نحوی از انحای آن درباره خداوند متعال محال است؛ زیرا با واجب الوجود بودن او سازگاری ندارد. برای روشن شدن این بحث به علم کلام مراجعه شود.

2 - این نظریه سر از تعدّد قدما درمی آورد؛ یعنی اعتقاد به بیش از یک قدیم که در جای خود بطلان آن ثابت شده است.

3 - گرچه وی در صدد توجیه نظریه تثلیث برآمده است، ولی همان گونه که از عبارات او پیداست، نه تنها دیگران را در فهمیدن تثلیث قانع نکرده و نتوانسته آن را برای مخاطب خود تفهیم کند، بلکه خودش نیز مطلب را نفهمیده است، و لذا حرف های متناقضی در توجیه تثلیث آورده است که هر خواننده ای متوجه آن می گردد.

4 - اشکال مبنایی متوجّه مسیحیت، این است که چه ضرورتی دارد تا عقاید را این گونه موهوم و غامض بیان کنید تا احتیاج به توجیهات بی مورد داشته باشد؟ اگر شما بر فرض بتوانید این اصول اعتقادی خود را توجیه نمایید ولی عوام مردم وقتی سخن تثلیث یا فرزند انسان را که درباره عیسی اطلاق می کنند می شنوند از این گونه تعبیرات چیزی جز شرک نمی فهمند، آن ها را که نمی توان با این توجیهات قانع کرد. و اصلاً این گونه توجیهات را نمی فهمند.

چرا بدیهیات اعتقادی را به زبان ساده مطرح نمی کنید تا همه مردم آن را بفهمند؟ مگر مردم حق ندارند که اصول اعتقادی خود را درک کنند؟ یا این که وظیفه آنان این است که تنها کلامی را به زبان جاری کنند، بدون آن که از محتوای آن اطّلاعی داشته

باشند؟ چرا با کلمات موهوم و شبهه برانگیز، جماعت بسیاری را به شرک می افکنید؟ مردم عادّی که نمی توانند همانند شما چنین توجیه کنند.

قرآن کریم این گونه سخن گفتن و طرح عقاید را شدیداً مورد سرزنش و نکوهش قرار داده است، آنجا که می فرماید:«وَقالَتِ الْیهُودُ عُزَیرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقالَتِ النَّصارَی الْمَسِیحُ ابْنُ اللَّهِ ذلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ یضاهُِونَ قَوْلَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّی یؤْفَکُونَ»؛(1) «و یهود گفتند: عزیر پسر خداست. و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست.این سخنان آنان است که بر زبان جاری می کنند و با آن خود را مشابه کافران مشرک پیشین می کنند، خداوند آن ها را هلاک و نابود کند، چرا آنان به خدا نسبت دروغ بستند.»

در این آیه شریفه، خداوند شدیداً یهود و نصارا را مورد سرزنش و نکوهش قرار داده است؛ زیرا آن ها مخلوق خدا؛ یعنی عزیر و مسیح را پسر خدا می دانند، گرچه آن ها درصدد توجیه این نسبت برآیند ولی از آنجا که با این کلمات، خود را شبیه کافرانِ مشرک قرار داده اند، لذا مورد نفرین خدا قرار گرفته اند.

درسی که از این آیه و آیات دیگر استفاده می کنیم این است که علما و دانشمندان باید مواظب تعبیرات خود باشند تا مبادا دشمنان و کج اندیشان و عوام مردم از آن ها سوء استفاده نکنند و آنان را به شرک نیندازند.

توجیه دوم

گروهی برای توجیه تثلیث در عین وحدت می کوشند که با مثال هایی این نوع تناقض گویی را صحیح جلوه دهند و می گویند: ارتباط اقانیم سه گانه بسان ارتباط جرم خورشید و حرارت و روشنایی آن، و یا آتش و حرارت و نور آن است. و یا بسان ارتباط روح و فکر و کلمه است که از یک نظر، سه تا است و از نظر دیگر یکی است.

پاسخ

این نوع مثال ها در نظر دانشمندان سفسطه ای بیش نیست؛ زیرا جرم

1- 188. سوره توبه، آیه 30.

خورشید با نور و حرارت آن تفاوت زیادی دارد، جرم خورشید جسم مخصوصی است که بسان اجسام دیگر دارای ابعاد سه گانه می باشد، ولی نور و حرارت، یک نوع انرژی هستند که در هر ثانیه از کانون حرارت 4 میلیون و در هر دقیقه 40 میلیون تن انرژی نور و حرارت و در روز 350000 میلیون تن انرژی تولید می کند و به سوی فضا سرازیر می سازد. با این وضع چگونه می توان گفت که جرم خورشید و انرژی ها؛ یعنی نور و حرارت یکی است.

همچنین است مثال دوم؛ روح انسان نیروی شگرفی است که فکر از تجلیات و آثار معنوی آن می باشد. روح انسان متفکّر است و فکر، میوه او می باشد و کلمه، فعّالیت جسمانی بدن است که پس از تصمیم به ابراز فکر خود تحقّق می بخشد. فکر در زوایای روح لانه می گزیند، در حالی که کلمه متّکی به دهان و مخارج حروف می باشد که از طریق تموّج به وجود می آید، حال چگونه می توان گفت این سه یکی است؟

توجیه سوّم

مسیحیان می گویند: تثلیث عقیده ای است که عقل و ادراک بشری نمی تواند به آن رسیده و حقیقت آن را درک کند؛ زیرا فوق عقل و ادراک بشری است. آنان در توجیه و توضیح این مطلب می گویند: امور و قضایایی که انسان با آن ها مواجه است، از سه حال خارج نیست:

الف) اموری که موافق با عقل بشری است؛ مثل قضیه: «جزء از کلّ کوچک تر است.»

ب) اموری که مخالف با عقل بشری است و عقل انسان حکم به بطلان آن می نماید؛ مثل حکم به اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین.

ج) برخی از قضایا و اموری که فوق عقل بشری است و آن امور و حقایق غیبی است که عقل به آن دسترسی ندارد، و اگر وحی نبود برای انسان راهی به معرفت آن ها نبود؛ مثل برخی از احکام شرعی که مسأله تثلیث از این قبیل است.

ص:92

پاسخ

اوّلاً: ایمان به عقیده ای فرع بر تعقّل و علم به آن می باشد و اگر انسان نمی تواند چیزی را تعقل کند چگونه می تواند به آن ایمان آورد.

ثانیاً: در مورد احکام شرعی، از آن جهت که از امور تعبّدی است لذا انسان باید به آن ها ایمان آورد ولی در مورد مسائل اعتقادی، قبل از ایمان به آن ها، تعقل و فهم و علم به آن ها ضروری است.

ثالثاً: فرق است بین این که قضیه ای را عقل نمی تواند درک کند چون قاصر از فهم آن است و این که مخالف با عقل و ادراک بشری و از محالات است، و در مورد تثلیث از قسم دوم است و لذا چنین عقیده ای که عقل بشر آن را رد می کند، نمی توان به آن ایمان آورد.

مسیحیان چون با اشکالات عقلی درباره این عقیده مواجه می شوند، از آنجا که از عهده جواب آن ها برنمی آیند درصدد تعطیل کردن عقل برمی آیند.

دعوت مسیحیان به توحید

گرچه حضرت مسیح مطابق آنچه در اناجیل آمده، مردم را به یکتاپرستی و یکتاشناسی دعوت نمود، چنان که در انجیل یوحنّا آمده است: «و حیات جاودانی آن است که تو، خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده، بشناسی.»(1)

و نیز در انجیل مرقس آمده است: «اوّل همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل! خدای ما خدای واحد است. و خداوند، خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوّت خود محبّت نما.»(2)

با این همه، متأسفانه پیروان مسیح علیه السلام از راه توحید انحراف پیدا کرده و به «تثلیث» که با شرک کمترین فاصله ای ندارد، گرویده اند. این انحراف در پیروان ادیان توحیدی ناممکن و بی سابقه نیست.

1- 189. یوحنّا، 17 / 3.

2- 190. مرقس ، 13/ 30.

در «تورات» می خوانیم: بنی اسرائیل پس از رهایی از ستم های فرعون مصر و گام نهادن در صحرای سینا، به مجرّد این که چند شبی از فیض حضور پیامبر و منجی خود حضرت موسی علیه السلام محروم شدند، به گوساله پرستی روی آوردند و از دایره توحید خارج شده و به شرک گرویدند.

متأسفانه اعتقاد به تثلیث و تعبّد در برابر دستگاه پاپ، چنان در ژرفای روح مسیحیان رخنه کرده که مصلحان بزرگ مسیحی نیز نتوانسته اند با کجرویی های آنان به مبارزه برخیزند و اگر احیاناً با یکی از آن ها روی مخالفت نشان دادند ناگزیر با انحراف دیگر سازش نمودند. چنان که «لوتر» مصلح مشهور مسیحی و بنیانگذار مذهب «پروتستان» گرچه در برابر فرمان های بی چون و چرای پاپ ایستادگی کرد و از تعبّد و تسلیم محض نسبت به ارباب کلیسا سرباز زد، ولی با تثلیث هماهنگی نشان داد و نتوانست این رأی ناصواب را از ذهن پیروان خود بزداید.

همچنین «کالْوَن وزوینگلی» و دیگران همانند ولتر تثلیث را پذیرفتند و نتوانستند به توحید ناب راه یابند. و اندک کسانی همچون «آربوس» و «پریستلی» و «ماریتنو» نیز که الوهیت مسیح را انکار کردند، در تاریخ مسیحیت پیروان فراوانی نیافتند و نتوانستند تأثیر به سزایی بر جای گذارند.

در روزگار ما نیز، کشیشانی که در آمریکای لاتین از مسأله الهیات رهایی بخش سخن می گویند و می کوشند تا تئولوژی مسیحی را با تاریخ و عمل منطبق سازند و ویژگی های اجتماعی آن را نشان دهند، متأسفانه از مخالفت با تثلیث سرباز زده و مشکل نفوذ شرک در جهان مسیحیت را حلّ نکرده اند.

مسیحیان کشورهای اسلامی نیز که قرن هاست در برابر زنگ های سه گانه کلیسا به علامت تثلیث آوای «لااله الّا اللّه» را از مأذنه ها می شنوند، همچنین راه پیشینیان خویش را در اعتقاد به تثلیث می پیمایند. بلکه اخیراً به تلاش تازه ای در استحکام

دکترین متناقض خود دست زده و مسیح را به عنوان «خدای متجلّی» مطرح کرده اند، با وجود این که خودشان اعتراف می کنند که حقیقت این مطلب را نمی فهمند.

آنان می گویند: «عقیده تثلیث اقدس که به طور کلّی اساس ایمان مسیحیان به شمار می آید، در عین حال یکی از مشکل ترین و پیچیده ترین عقاید مسیحیان نیز می باشد... حتّی بعضی از مسیحیان که سال ها خویشتن را مسیحی خوانده و در کلیسای مسیح عضویت رسمی داشته اند، این عقیده برای آنان مجهول و مبهم بوده است.»(1)

راستی چگونه می توان دیانت مقدس الهی را بر اصول غامض و اساس پیچیده ای استوار دانست که بنیادهای مزبور بر کسانی که سال ها در کلیسا تعلیم دیده اند نیز مجهول و مبهم مانده باشد؟ آیا مسیح علیه السلام دو هزار سال قبل، این اصول مبهم و نامفهوم را برای عموم مردم در کوچه و بازارهای «اورشلیم» مطرح ساخت و انتظار داشت که تمام مردم آن را بپذیرند؟! یا این فلسفه بافی ها زاییده افکار و اندیشه های دیگران پس از مسیح علیه السلام بوده است؟

تثلیث، منشأ انتقاد به مسیحیت

در طول تاریخ مسیحیت، افرادی از شخصیت های مسیحی بوده اند که با تثلیث شدیداً به مخالفت پرداخته و معتقد به توحید بوده اند. اینک به کلمات برخی از آنان اشاره می کنیم:

1 - دیدگاه ویل دورانت

او معتقد است که مسیحیت؛ یعنی آن معتقداتی که پس از عیسی علیه السلام و از سوی برخی حواریون و رسولان؛ خاصّه پولس فراهم آمد، نه تنها شرک را از میان نبرد - که این هدف اصلی حضرت عیسی بود - بلکه آن را در خود پناه داد و موجب حیات آن شد.

1- 191. خدای متجلّی، ص 3.

(1)

وی بر این باور است که مسیحیت هر یک از معتقدات خویش را، خاصّه در مباحثِ اِلاهیات از افکار و ادیان اِلحادی و مشرکانه آن دوران گرفته است.(2)

2 - دیدگاه آگوستین

از میان متکلّمان قدیم مسیحی که کتاب مستقلّی درباره تثلیث نگاشته اند، می توان آگوستین را نام برد که در سال 354 میلادی در یکی از شهرهای الجزایر چشم به دنیا گشود. او در دوران جوانی به کیش مانوی گرایش پیدا کرد ولی پس از مدّتی به آیین مادرش؛ یعنی مسیحیت بازگشت و در نظام کشیشان به مقام اسقفی نایل شد. مسیحیان، وی را بسی بزرگ شمرده اند و لقب سنت به معنای «مقدس» را به وی داده اند. او کتابی تحت عنوان «درباره اقانیم سه گانه» به رشته تحریر درآورد و مباحث مفصّلی را پیرامون این موضوع به میان کشید. امّا جالب این که خود او با کمال صراحت در کتابش اذعان می کند که موضوع تثلیث و الوهیت مسیح، ریشه عقلی ندارد و با دلایل منطقی نمی توان به اثبات آن رسید.

کارل یاسپرس نویسنده و متفکّر آلمانی در ضمن کتابی که درباره اگوستین نگاشته، در این زمینه می گوید: «آگوستین یک نکته را هیچ گاه از یاد نمی برد و بارها با اصرار تمام به زبان می آورد: خدا در اندیشه و زبان نمی گنجد، یگانه است، هیچ تصوّری نمی تواند به او برسد و هر اندیشه و پنداری درباره او نادرست است. راز اقانیم سه گانه تنها بر وحی و کتاب مقدس مبتنی است.»(3)

با این اعتراف، آگوستین راه های عقلی را در اثبات تثلیث به کلّی مسدود می داند و برای اقناع خوانندگانش به کتاب مقدّس دست می آویزد. ولی در کتاب مقدّس نیز بارها به یگانگی خداوند تصریح شده است.

1- 192. تاریخ تمدن ج 3 ص 696.
2- 193. تاریخ تمدن، ج 3، ص 697.
3- 194. آگوستین، اثر کارل یا سپرس، ترجمه محمّد حسن لطفی 75.

3 - دیدگاه اکویناس

ما در تاریخ تفکّر مسیحی به کسانی همچون آگوستین که در کشاکش میان عقل و ایمان گرفتار شده اند فراوان برخورد می کنیم؛ از جمله این متفکّران «توماس اکویناس» است که از قدّیسان عالم مسیحیت به شمار می آید و علمای مسیحی از او به عنوان بزرگ ترین حکیم قرون وسطی یاد می کنند و در تئولوژی یا الهیات مسیحی او را سخت چیره دست می انگارند. او در کتاب خود «بر ردّ فرقه های گمراه»، ذات الهی را در نهایت بساطت و وحدت معرفی می کند و به طور مطلق، تبدیل و تغییر را در ذات حق انکار می کند،(1) ولی با وجود این در کمال شگفتی، تثلیث را می پذیرد و به تجسّم خدا در صورت عیسی باور دارد. او برای آن که عقل و ایمان را با یکدیگر جمع کند، بدیهی ترین اوّلیات عقل را زیر پا گذارده و جمع بین نقیضین را جایز شمرده است.

برتراند راسل از توماس اکویناس نقل کرده است: «عقل طبیعی در امور الهی قاصر است. این عقل می تواند جزئی از دین را ثابت کند امّا بر اثبات سایر اجزای آن قادر نیست. عقل می تواند وجود خدا و بقای روح را اثبات کند امّا اثبات تثلیث و حلول و روزِ داوری از او ساخته نیست.»(2)

4 - دیدگاه کارل فندر

کارل فندر از علمای مسیحی در قرن هجدهم میلادی به شمار می آید. او در نوشته های خود برای اثبات تثلیث - همچون آگوستین - تنها به کتاب مقدّس دست می آویزد و در این باره می نویسد: «دلیل این عقیده - تثلیث - به طوری که گفته شد در کتاب مقدّس و به خصوص در عهد جدید (انجیل) یافت می شود. ما این عقیده را فقط از این لحاظ قبول می کنیم که آن وجود فیاض آن را از راه خداوندی بر ما مکشوف داشته است.»

ص:97

1- 195. تاریخ فلسفه غرب، اثر برتراند راسل ص 847.
2- 196. تاریخ فلسفه غرب ص 845 ، کتاب دوم.

(1)

از این عبارت به دست می آید که مدافعان تثلیث با وجود آن که قرن ها از پیدایش این عقیده سپری شده، هنوز نتوانسته اند برهانی عقلی در اثبات تئوری خود ارائه دهند و ناگزیر به سخنان کتاب مقدّس در این زمینه توسّل می جویند.

محکمه های تفتیش عقاید

در تاریخ مسیحیت به رویدادهای بس غم انگیزی می رسیم که دل هر شنونده ای را به درد می آورد. ملاحظه می کنیم که چگونه روحانیونِ کلیسا در راه تثبیت عقاید خرافی خود، دانشمندان را به قتل رساندند، و چه نفوس بی گناهی را به زیر شکنجه های سخت افکندند، و چه کتاب های علمی و سودمندی را دستخوش آتش ساختند و چه اموالی را به ناحق تصرّف نمودند.

از سال 325 میلادی که روحانیون متعصّب مسیحی در شورای نیقیه، رأی «آریوس» کشیش یکتاپرست اسکندری را محکوم کردند، سخت گیری نسبت به روشنفکران و موحّدان مسیحی آغاز شد و به پشتیبانی کُنْسْتانْتین - امپراطور روم - کوشیدند تا اعتقاد نامه شورای نیقیه را بر مردم تحمیل کنند. در اعتقاد نامه مزبور چنین آمده است:

«ما ایمان به خدای پدر و خداوند عیسی مسیح پسر خدا، مولود از پدر یگانه که مولود از ذات پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی که مولود است نه مخلوق. از یک ذات است با پدر، به وسیله او همه چیز وجود یافت. آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است. و او به خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرده و مجسّم شده و انسان گردید و زحمت کشید و روز سوّم برخاست و به آسمان صعود کرد... .»

1- 197. سنجش حقیقت، اثر دکتر فندر آلمانی ص 145.

(1)

این اعتقاد نامه خرافی و شرک آلود، ملاک تشخیص پاکدینان مسیحی از بدعت گزاران و رَوافِض شد. و به استناد آن در طول تاریخ هزاران تن را شکنجه داده و به قتل رساندند.

با گذشت زمان، سختگیری های کشیشان رو به فزونی نهاد تا آن که در قرون وسطی به اوج خود رسید. اسقف سواسون در سال 1114 میلادی، گروهی از بدعت گزاران (به عقیده خودشان) را زندانی ساخت و مسیحیان مخلص را کشان کشان به پای تل های هیزم بردند و زنده زنده در آتش افکندند.(2)

فردریک دوم در خلال سال های (1139 - 1120م) قوانینی وضع کرد که به موجب آن هرکس به جرم بدعت گزاری از جانب کلیسا محکوم می شد، او را به حکومت تحویل می دادند تا در آتش بسوزانند.(3)

فیلیپ کنت فلاندر، به دستیاری اسقف اعظم «رنس» جمع کثیری از روحانیون و روستاییان و دوشیزگان و زنان شوهردار و بیوگان و... را زنده زنده در آتش سوزاند و اموال آن ها را ضبط نمود.(4)

اینوسان چهارم (پاپ بزرگ) در فرمان پانزدهم ماه مه سال (1252م) تصریح نمود که به کار بردن شکنجه به منظور قلع و قمع کردن بدعت گزاران جایز است. پس از وی، الکساندر چهارم در سی ام نوامبر (1259 م) و پاپ کلمان پنجم نیز رأی او را تأیید نمودند.(5)

در سال (1215 م) پاپ اینوسان سوّم به کلیه حکّام دستور نمود تا رسماً سوگند یاد نمایند که کلیه رافضیان را که کلیسا محکوم ساخته، معدوم نمایند وگرنه به جرم اِلحاد محکوم خواهند شد.

1- 198. تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران ص 244.
2- 199. مقدمه ای بر سیر تفکّر در قرون وسطی، اثر محمد رضا فشاهی ص 95 - 97.
3- 200. همان.

4- 201. همان.
5- 202. دیباچه ای بر عالم تفتیش عقاید در اروپا و آمریکا، اثر تستا، ص 52.

(1)

وی دخالت وکیلان را در دفاع از متّهمان ممنوع ساخت و در گردهمایی والنسیا در سال (1248 م) نیز رأی وی مورد تأیید قرار گرفت.(2)

شگفت آور آن که مفتّش های انگیزیسیون، حتّی تعدادی از مردگان را نیز محاکمه نمودند و سپس نعش آن ها را در زنبیل ها نهاده در شهر گرداندند و سپس همه را به آتش کشیدند.(3)

در برخی مناطق، هر دسته از کشیشان، زندان و پلیس و شکنجه گاهی ویژه داشتند و خود مختار بودند... .(4)

ویل دورانت درباره این که چگونه کلیسا با یکتاپرستان؛ امثال برناردو اوکینو به خشونت رفتار می کرد، می گوید: «رفتار وی متّکی بر توحید کامل بود نه تثلیث مسیحی.»(5)

تاریخ نویس اروپایی «جان بگنل بری» می گوید: «تعصّب پوریتان ها در سال (1648 م) مسبّب صدور فرمانی شد که به موجب آن هرکس تثلیث و الوهیت مسیح و نزول کتاب مقدّس را به صورت وحی و قیامت و دنیای دیگر را قبول نداشت، در معرض اعدام قرار می گرفت.»(6)

تثلیث، منشأ انکار دین

هرچند بنیاد دیانت با سرشت انسانی پیوند خورده است و هرچند که با تفکر در پدیده های آفرینش می توان به وجود خداوند و صفات او پی برد، ولی رفتار دینداران در جلب نظر مردم نسبت به بنیاد دیانت، بسیار مؤثر بوده است؛ به ویژه که دینداران

1- 203. مقدمه ای بر سیر تفکر در قرون وسطی ص 95 - 97.
2- 204. دیباچه ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و آمریکا، ص 50.
3- 205. همان، ص 33.
4- 206. همان، ص 150.
5- 207. تاریخ تمدن ج 20 ص 459.
6- 208. تاریخ آزادی فکر، ترجمه حمید نیر نوری، ص 53 - 54.

مزبور از طبقه روحانیون باشند، که خرافی بودن و فساد اخلاقی این طبقه می تواند آثار زیانباری را در دور کردن مردم از دیانت به جای بگذارد.

در جهان مسیحیت به علّت روش خشونت بار روحانیون درگذشته، و به دلیل اندیشه های موهومی که هم اکنون نیز کلیسا عرضه می کند، بسیاری از مردم متمدّن نسبت به اساس دیانت بدبین و بی اعتقاد شده اند، و حتّی افراد فراوانی به الحاد و کفر گرویده اند.

اسکار لند برگ - فیزیکدان آمریکایی - می نویسد: «در خانواده های مسیحی، اغلب اطفال در اوایل عمر به وجود خدایی شبیه انسان ایمان می آورند؛ مثل این که بشر به شکل خدا آفریده شده است. این افراد، هنگامی که وارد محیط علمی می شوند و به فراگرفتن و تمرین مسائل علمی اشتغال می ورزند، این مفهوم انسانی شکل و ضعیف خدا، نمی تواند با دلایل منطقی و مفاهیم علمی متناسب باشد و در نتیجه بعد از مدتی که امید هر گونه سازش از بین می رود، مفهوم خدا به کلّی متروک و از صحنه فکر خارج می شود.»(1)

آیا منشأ این لغزش فکری چیزی جز همان تعالیم کلیساست که هرگاه از خدا سخن به میان می آورند، او را پدر مسیح می دانند؟

هنگامی که ارباب کلیسا، خدایی را به مردم متمدّن معرّفی می کنند که ذاتی دگرگون شده و متحوّل دارد و او را از مرتبه فوق مادّه به تجسّد می کشانند و به دارش می آویزند و به پندار نادرست پولس: «ملعونش می سازند تا لعنت بندگان را باز خرید کند» و سپس دوام جهان بیکران را بر عهده چنین موجود متحوّل و مُردنی و محکومی می نهند، البته جا دارد که «ماتریالیسم» با این شیوه از خداشناسی به پیکار برخیزد و بگوید: «خدا انسان ها را نساخته است بلکه انسان ها خدا را ساخته اند.» آیا کلیسا تا حدود زیادی مسؤول شیوع الحاد و مادی گری در غرب نیست؟

1- 209. اثبات وجود خدا، ترجمه احمد آرام ص 16.

کنت لئو تولستوی - فیلسوف مشهور روسی - می گوید: «...به خود گفتم (او) وجود دارد و فقط در همین لحظه که وجود او را تصدیق کردم حیات در من دمیده شد و من امکان زندگی را احساس کردم و لذّت وجود را درک نمودم. امّا چون پس از تصدیق به وجود خدا در پی آن رفتم که نسبتِ خود را با او بدانم و چون در این مقام به تبعیتِ قوم، تصوّر خدایی را کردم که خالق ما است و در سه شخص تجلّی کرده و پسر خویش عیسی مسیح - نجات دهنده ما را - فرستاده است، آن خدا باز از من و جهان جدا گشت و چون تکه یخی در مقابل دیدگانم آب شد.

باز چیزی در من باقی نماند و باز چشمه حیات در من خشک شد و من همچنان مأیوس ماندم... .»(1)

تثلیث، منشأ تحوّل دینی

از امتیازات اسلام، توجه به عقل و عقل گرایی است و لذا با هر عقیده ای که با اصول عقلی و عقلایی قطعی مخالفت داشته باشد به مبارزه درآمده است و از همین جهت که تمام عقاید آن میزان عقلایی دارد، مشاهده می کنیم که بسیاری از شخصیت های مسیحی از آیین مسیحیت برگشته و به اسلام گرویده اند. اینک به نمونه هایی در این زمینه اشاره می کنیم:

1 - لورد هیدلی؛ از شخصیت های درخشانی که بعد از مطالعات و بحث های طولانی در دو دین معروف - مسیحیت و اسلام - اسلام را ترجیح داده و آن را اختیار کرده است، در کتابی که بعد از اسلام آوردنش در مورد توجه غرب به اسلام نوشته، می گوید: «احتمال دارد برخی از رفیقانم گمان کنند که امر بر من غالب شده یا مسلمانان بر من سیطره پیدا کرده باشند، ولی این گمان درستی نیست؛ زیرا اعتقاد

1- 210. اعتراف، اثر تولستوی، ترجمه هوشمند فتح اعظم ص 89 - 90.

کنونی من تنها در نتیجه بحث های سال های متمادی است... من باید این مطلب را اعتراف کنم که بسیار خوشحال شدم هنگامی که دریافتم تمام نظریات و تجربیاتم به طور کامل مطابق با اسلام از کار درآمد... محبّت و الفت و تسامحی که در اسلام است بسیار نزدیک تر و بیشتر است از آنچه را که مسیح آورده، آن گونه که رجال مسیحیت در کنیسه های متنوع می گویند؛ از باب نمونه: ملاحظه کنید عقیده تثلیث را که با حالتی از تشویش آورده که هرگز عقل آن را باور نمی کند. این عقیده نزد آنان هدف غایی بوده و یکی از مهم ترین عقاید اساسی کلیسای کاتولیک به حساب می آید، که اگر ما به آن اعتقاد داشته باشیم به هلاکت ابدی گرفتار شده ایم!! و نیز در مسیحیت ما را امر می کنند که اگر می خواهیم خلاصی یابیم معتقد به تثلیث شده یا از راهی دیگر بگوییم: خدا رحیم و قادر برهر چیزی است، و در عین حال ما او را متّهم به ظلم و قساوتی می کنیم که نمی توانیم و راضی نمی شویم آن را به خونریزترین ظالمان بشر نسبت دهیم.

من معتقدم که هزاران مرد و زن نیز همانند من قلباً مسلمانند ولی ترس از انتقاد و میل در این که از جامعه طرد نشوند، آنان را مانع شده تا عقیده قلبی خود را اظهار دارند... .

من الآن به سبب اسلام آوردنم، خود را مسیحی واقعی می دانم، بهتر از آنچه که قبلاً برآن بودم و امید دارم که دیگران نیز همانند من با تمام شهامت و افتخار به حقّانیت اسلام اعتراف کرده و آن را صحیح ترین دین بدانند... .

اروپایی ها دائماً به اسلام به عنوان یک دین وحشی و عوام زده نگاه می کنند، در حالی که اگر آنچه را که محمدصلی الله علیه وآله به جهت از بین بردن توحش و عوام زدگی در درون شهرهای عرب انجام داد مشاهده می کردند، افکار خود را فوراً تغییر می دادند... .

کلیساهای بسیار مسیحی هر کدامشان با دیگری تناقض آشکاری دارد و معلّمین

عقاید آن ها، گره هایی را بر تعالیم مسیحیت بسته اند که هرگز باز نخواهد شد و عقایدی را جعل کرده اند که وحشت عظیمی را در عقول انسان ایجاد خواهد کرد... من در طول چهل سال فکر کردم تا به این حلّ صحیح و رأی قطعی نزد خود رسیدم که تمام ترکیب های این دین خیالی، دست پرورده انسان است، نه تعلیمات الهی. و بر من واجب است که اعتراف کنم که دیدارم از شرق باعث شد تا دلم پر از احترام و تعظیم نسبت به دین محمّدی گردد، دینی سلیس که به انسان می آموزد چگونه در طول مدت زندگی اش خدا را عبادت کند نه این که تنها در روزهای یکشنبه چنین نماید... .

هرگز محمّدصلی الله علیه وآله اسلحه نکشید جز در مواقعی که احتیاج شدید به جهت حمایت از زندگی بشر به آن بود. چه بسا ادعا شده که اسلام برای انتشار دین از شمشیر استفاده کرده است، ولی شدیدترین دشمنان اسلام که در آن ایراد وارد می کنند عاجزند از این که کوچک ترین دلیل یا مثالی را بیاورند که ثابت کند در مورد هدایت قبیله یا شخصی، پیامبر از جنگ استفاده کرده باشد. این وقایع - بدون شک - این مطلب را می رساند که کرمِ اخلاق محمدصلی الله علیه وآله تمام قلوب هموطنان خود را تصاحب کرده است.

از امتیازات اصیل اسلام تناسب آن با تمام جنسیت های بشری است. لذا تنها عرب ها نبودند که از اسلام پیروی کردند... دین محمّدصلی الله علیه وآله از همان ساعات اوّل ظهورش و در طول حیات پیامبرصلی الله علیه وآله تأکید داشت که دینی جهانی است و قابل پیاده شدن در هر زمان و مکان است. و اگر برای هر جنسیتی سازگاری دارد به طور ضروری برای هر عقلی نیز سازگاری دارد؛ زیرا اسلام دین فطرت است و فطرت در انسان ها با یکدیگر اختلاف ندارند و لذا اسلام با هر درجه از پیشرفت و تمدن بشری سازگاری دارد... .»(1)

2 - و.ب. فارمر؛ او از جمله کسانی است که مسیحی بوده و اسلام را اختیار کرده

1- 211. ایقاظ الغرب للاسلام، لورد هیدلی، ترجمه اسماعیل حلمی بارودی.

است. وی در تبیین محاسن اسلام که سبب شد آن را اختیار کند، می گوید: «یکی از دوستانم از من سؤال کرد: چرا دینت را رها کرده و اسلام را اختیار نمودی؟ من در جواب او سه دلیل را ذکر کردم:

اوّلاً: دین اسلام دینی عمل گرا است؛ دینی است منزه از بی خردی ها و خرافات؛ دینی است که فهم باطن و حقیقت آن آسان است. دینی است که با هر آنچه با عقل مخالف است مبرّا می باشد و در آن، گره های فلسفه الوهیت متراکم نشده است.

ثانیاً: اسلام دینی است که متعرّض امور اساسی و اصلی می شود. و نیز دینی است که در صدر تأسیس قوانین دست اوّل طبیعی و فطری است. و هرگز بین علم و دین جدایی نمی اندازد، در عین این که علم دین را بر سایر علوم ترجیح می دهد؛ زیرا علم کرامت ها و دانش زندگی سعادتمند و باتوفیق است.

ثالثاً: اسلام در عین آسانی، احکام تام و قوانین کاملی در جمیع مراحل زندگی بشر و در تمام جهات اجتماعی و اداری و جنگی و تجاری دارد.

اسلام مشتمل بر دستوراتی است که راه ها را واضح کرده و انسان را به هدف نهایی ارشاد می کند. اسلام هرکاری را که انسان به آن احتیاج دارد، تنظیم کرده است. اسلام توجهی خاص به ظرفیت های موجود در زندگی بشر دارد؛ زیرا دینی است که برای این بشر آمده که می خواهد در این دنیا زندگی کند.»(1)

3 - دکتر بنوه (علی سلمان)؛ او شخصی فرانسوی است که بعد از بحث و مطالعه فراوان و تحقیق درباره قرآن کریم، از مسیحیت کاتولیک بازگشته و به اسلام گرویده است. وی در مقاله ای در این باره می گوید: «من قبلاً دینی داشتم که روح و جوهر آن مرا به زندگی دینی راهنمایی نمی کرد؛ زیرا عقاید مسیحیت، خصوصاً مذهب کاتولیک هرگز نزد من از مقبولیت لازم برخوردار نبود و برای من وجود خدا را ثابت

1- 212. مجله نور دانش، شماره 2، سال 1341 شمسی.

. از این جهت شعور من نسبت به وحدانیت خدا مرا مانع می شد تا مبدأ تثلیث را قبول کنم، همان گونه که به تبع آن بین من و اقرار به الوهیت مسیح حایل می شد. و لذا بدون اختیار روحم با جزء اول از شهادتمان؛ یعنی «لااله الّا اللَّه» و با حقیقت سوره اخلاص « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللّهُ الصَّمَدُ * لَمْ یلِدْ وَلَمْ یولَدْ * وَلَمْ یکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ» موافقت داشت.

از اینجا روشن می شود که علت اصلی انتخاب اسلام توسط من به اسباب روحی محض باز می گردد، جز آن که سبب های دیگری نیز بوده که مرا در وارد کردن به این دین ترغیب کرده است که از بین آن ها رضایت نداشتن از «رهبانیت» است که این عمل به افراد سلطه ای می دهد که به اعتقاد آنان می تواند با آن، کارهای زشت بشر را محو نماید....»(1)

4 - دکتر حمید مارکوس؛ او که فردی آلمانی است و دین اسلام را انتخاب کرده است، در مقاله ای در این رابطه می گوید: «من از طفولیت در خودم این میل شدید را می دیدم که هرآنچه مربوط به شئون اسلامی است را بخوانم، و لذا به طور دقیق ترجمه قرآن مجید را که در کتابخانه شهر ما بود مطالعه کردم... در آن وقت، عظمت تنظیم تشریعی در قوانین اسلامی اثر بسیاری در نفس من می گذاشت، و آن نهضت عجیبی که شریعت اسلامی در آن عصرها ایجاد کرد، تأثیر به سزایی در فکرم همانند انقلابی بزرگ گذاشت. آن گاه موفق شدم تا از نزدیک با مسلمانان ملاقات کرده و از آنان در «برلین» کمک بگیرم، و لذا بسیار از تفاسیر ملاصدرا درباره آیات قرآنی استفاده کردم... و بعد از مدتی که با این شخصیت فکری انس گرفتم، اسلام را برگزیدم.

بیش از همه آنچه را که مربوط به شئون بشری و ارتباط انسانی بود، افکار

1- 213. مجله «نور دانش» شماره 6، سال 1340.

و تصورات مرا به خود مشغول کرد. اموری که در جاهای دیگر نیافتم و هرگز در غیراسلام سخنی از آن ها نشنیدم. توحیدی که اسلام معرفی می کند، عقیده مقدسی است که از هرگونه خرافاتی که با عقل و علوم جدید سازگاری ندارد، پیراسته است، و لذا ما هیچ گونه ضدّیتی بین عقیده و علم در دین اسلام نمی بینیم و این، امتیاز خاص و بزرگی است برای کسی که تمام قدرت و استعدادهایش را در راه علوم صرف کرده است.

امتیاز دیگر این دین آن است که تعلیمات آن، تعلیماتی توخالی و آرمانی صرف نیست که راه خود را کورکورانه در زندگی بشر دنبال کند، بلکه تعالیم اسلام، قواعد و احکامی است که در زندگی بشر به صورت ملموس نفوذ دارد.

قوانین اسلام هرگز سلب اختیار و آزادی از فرد نمی کند، بلکه ارشاداتی است که هدف از آن، تأسیس آزادی دست جمعی و عمومی است.

در خلال سال های طولانی به کرّات به این حقیقت رسیدم که اسلام واسطه طلایی برای ربط بین زندگی فردی و زندگی اجتماعی است، که یکدیگر را به هم مرتبط می سازد... .»(1)

5 - کنود هلمبو (علی احمد)؛ او که نویسنده و روزنامه نگار دانمارکی است، اسلام را اختیار کرده و درباره آن می گوید: «من از اعماق قلبم ایمان دارم که آینده عالم برای اسلام است، و نصرانیت به طور حتم از هم پاشیده می شود. انسانیت راحت نمی شود مگر زمانی که تعالیم محمّد و عیسی را پیروی کند، ولی نصرانیت مملوّ از عقایدی است که من آن ها را نمی فهمم و فایده ای هم برای آن نمی شناسم...

من شما را به عواملی که سبب شده تا در دین تحوّل پیدا کنم خبر می دهم. امّا اسباب جوهری بر من دشوارتر است تا آن ها را تغییر دهم. و آنچه بر آن قدرت دارم تا

1- 214. مجله نور دانش، شماره 10، سال 1340.

آشکار نمایم این که ایمانم به اسلام راسخ است و تا خدا نخواهد باقی نخواهد ماند و متزلزل نخواهد شد. من معتقدم که عالم بین دو امر است:

یکی کفر که در روسیه پیش می رود، و ماده را خدا فرض کرده اند؛ کفری که به زودی زمین گیر خواهد شد، علی رغم تلاش هایی که شخصیت های متفکّر مارکسیست و سرکش برای پیشرفت آن انجام دادند.

و دیگری اسلام؛ دینی فطری و آسان که انسان را به ایمان به خدای عزیز امر کرده و آیات قرآنش به راه رستگاری دعوت می نماید، و لذا من به آن ایمان ثابت دارم... .»(1)

6 - کشیش ر.ج. فلورز؛ او که کشیشی انگلیسی بوده، بعد از مطالعه بسیار درباره اسلام، پی به حقّانیت آن برده و آن را انتخاب کرده است. وی در این باره می گوید: «بعد از آن که به عنوان (قسیس) منصوب شدم، مشاغل مربوط به کلیسا را رها کرده و اوقاتم را صرف معالجه مریض ها و برآوردن حاجات افراد و حمایت از حیوانات نمودم، تا از اعمال فرقه «ارتودوکس» و سایر فرقه های مسیحی اطلاع پیدا کرده، مقدار توجه آن ها به رفاه عمومی و نیز صدق نیت آنان را در کارهای خیریه امتحان کنم. ولی - مع الاسف - در آن ها غیر از مظاهر ریا و عقاید خرافی محض نیافتم.

آری، بسیط بودن و سادگی دین اسلام و صحت طبیعی و واقعیت سیره مسلمانان، اثر نهایی خود را در من گذاشت تا تصمیم قطعی خودم را برای پذیرش این دین بگیرم و الآن در خود آرامشی می یابم. من یک هدف در زندگی خود دارم و آن توفیق بر کامل ترین و تمام ترین خدمت عمومی الهی در طول زندگانی و در راه خدای واحدی است که برای او شریکی نیست. حمد مخصوص خدایی است که مرا به این دین موفق ساخته و این تقدیر را برای من مقدّر ساخته است. آرزویم این است که به کمک خدا کوشش فراوان در راه اسلام و مسلمانان نمایم.

ص:108

1- 215. مجله «الرابطه الاسلامیه السوریه»، اول ماه رجب، سال 1352.

مرا بنده ای کوچک و خادمی حقیر در راه هدف بلند و پاک که همان برادری انسانی در سایه ایمان به خدای متعال و در خدمت بشریت در سطح جهان و زندگی اجتماعی عمومی است، بدانید.

من در اینجا اعلان می کنم که در این قضیه ام هیچ اکراه یا نفوذ و فشار خارجی وجود نداشته است، و این تصمیم و عزمم در انتخاب این راه در کمال آزادی و اراده خودم بوده است... .»(1)

او در نامه ای که به رئیس جمعیت شیعی امامی در لندن «سیدمهدی خراسانی» نوشته، می گوید: «همانا قلوب و ارواح ما نهایت شوق و اشتیاق از آن زبانه می کشد تا بتواند از دعوت کنندگان فعال به دین اسلام در سطح عالم باشد و از خدای عظیم مسألت می نماییم که به ما حیات سالم همراه با صحت عنایت فرماید تا به این هدف مقدس موفق شویم... .»(2)

7 - دنیس وارینگتون فرای؛ او که یک شخصیت استرالیایی است، بعد از تحقیق فراوان به دین اسلام گرویده است. وی درباره علت پذیرش اسلامش می گوید: «بر اسلام و تعلیمات نورانی اش سزاوار است که روح جدید را در کالبد انسان ایجاد کند؛ اسلامی که دارای منطقی سالم و موافق با عقول است. شهادت و گواهی «لااله الاّ اللّه، محمّد رسول اللّه» چقدر این دو کلمه زیبا و چه بسیار عالی و لذت بخش است. در اینجا آن تکلّفات سنگین؛ از قبیل: پدر، پسر، روح القدس، نیست. آن تکلّفات هولناک که روح های آزاد از آن فرار می کند و عقول بشر به هر اسلوبی که برسد به آن ها قانع نمی گردد.

به طور حتم روح اسلام، روح جدید بوده و منهج و روش آن قابل تطبیق بر دنیای امروز است. مشاهده کنید قانون مساوات بشریت را که از مدت ها پیش، کلیسا شعار

1- 216. مجله نور دانش، شماره 9، سال 1340 شمسی.
2- 217. مجله نور دانش، شماره 1، سال 1341 شمسی.

آن را می دهد، در حالی که وضع موجود در خود کلیسا این گمان را باطل می کند، بلکه این ادعا شعاری توخالی و جدای از حقیقت است؛ زیرا نظام طبقاتی که در سلسله شخصیت های دینی از پاپ تا اسقف و... موجود است، نظامی است براساس تفاوت طبقاتی، و این به جهت دسترسی بر امتیازات و درجات در کلیسا است. آن ها اسم دین و ربّ را به جهت رسیدن به اهدافشان یدک کشیده اند. چقدر فاصله است بین چنین نظامی و نظام اسلامی که به محمّدصلی الله علیه وآله وحی شده است....»

(1)

اعتقاد به صلب و فدا

نصارا معتقدند که حضرت آدم علیه السلام تحت تأثیر همسر خود مخالفت امر خدا نموده و از مقام عالی خود سقوط کرد و از آنجا که او پدر جنس بشر است لغزش او به نسلش تعدی و سرایت نمود، و لذا همیشه این طبیعت فاسد در وجود فرزندان آدم وجود دارد. حال سه راه در مقابل این خطیئه می توان ترسیم نمود:

1 - خداوند، همه بشر را جزا دهد، بدون ترحم بر احدی.

2 - همه بشر را به رحمت واسعه خود خلاصی بخشد.

3 - تنها کسانی که از فساد و گناه توبه کنند رهایی بخشد.

طریق عدل احتمال سوّم است، ولی مسیحیت معتقد به صلب و فدا است؛ یعنی معتقد است که خداوند حضرت مسیح را فرستاد تا با فدا کردن خود، انسان را از خطاهایش رهایی بخشد.(2)

در رساله پولس به اهالی رومیه آمده است: «همان گونه که گناه از ناحیه یک انسان شد و به گناه مرگ وارد می شود، همچنین مرگ به تمام مردم سرایت نمود؛ زیرا همه خطا کردند.»(3)

و نیز در همان رساله آمده است: «...و امّا خدا، دلیل بر محبّت او به ما این است که مسیح به جهت ما از دنیا رفت؛ زیرا ما خطاکار بودیم... .»

1- 218. مجله نور دانش، شماره 4، سال 1340 شمسی.
2- 219. هذه عقائدنا ص 44 - 45.
3- 220. رساله پولس به اهل رومیه، اصحاح ص 477 رقم 12.

اعتقاد به فدا در آیین بودا

با مراجعه به تاریخ و آیین بودا پی می بریم که در این آیین، اعتقاد به فدا شدن به جهت آمرزش گناهان بوده است.

لبی هوک می گوید: «به عقیده بوداییان، بودا هم انسان و هم خداست که در این جهان لباس ناسوتی پوشید تا مردم را راهنمایی کند! فدای گناهان آنان شود! راه آسایش را به آنان نشان دهد... همه این ها عقیده تمام بوداییان است.»(1)

ماکس مولر می گوید: «بوداییان معتقدند که بودا می گفت: همه گناهانی را که از بشر سر می زند من به گردن می گیرم تا جهان رستگار گردد.»(2)

خرافی بودن عقیده

این افسانه خرافی که: «خدای جهان اقنومی از وجود خود را به صورت انسانی از شکل مریم برآورد تا به دار آویخته گردد و هرکس بدو ایمان آوَرَد آمرزیده می شود» حقاً که اندیشه ای کودکانه به شمار می آید و مایه شرمندگی عقل آدمی است که گروهی آن را باور کرده اند و از آن دفاع می کنند.

آیا مبدأ بی کران هستی که همه چیز را در اختیار دارد و بر هر کاری تواناست نمی توانست غیر از راه به دار آویخته شدن، گناه بندگانش را بیامرزد؟

آیا خدای جهانیان با همه لطف و رحمتش، پیش از میلاد مسیح هیچ گاه بندگان گنهکارش را نمی آمرزید؟

آیا ایمان به چنین اندیشه ای، اهانت به مقام اعلای خدا شمرده نمی شود؟

اشکالات صلب و فدا

اعتقاد به این که حضرت عیسی علیه السلام به دار آویخته شد تا گناهان ما آمرزیده شود، با

1- 221. سفرنامه هوک ج 1 ص 326 و 327.
2- 222. تاریخ ادبیات سانسکریت ص 80.

بیانات و تفسیرهایی که ذکر شد از اشکالات گوناگونی برخوردار است:

1 - اگر خطا از حضرت آدم و همسر اوست، چرا به نسل او سرایت کند و چرا دیگری جرم او را تحمّل کند؟ این مخالف با عدل خداوند است. و لذا در قرآن کریم می خوانیم:«أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی * وَأَنْ لَیسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعَی ؛(1) «که هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی گیرد. و این که برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست.»

2 - این عقیده خلاف عهد جدید و قدیم است؛

الف) در عهد قدیم سفر تثنیه می خوانیم:

«هرگز پدران به عملکرد فرزندان کشته نمی شوند، و نیز فرزندان به عملکرد پدران به قتل نمی رسند، بلکه هرکسی به گناه خود کشته می شود.»(2)

و در سفر حزقیال می خوانیم:

«نفس خطاکار است که می میرد. پسر متحمّل گناه پدر نمی شود، و پدر نیز متحمل گناه پسر نخواهد شد. نیکی نیکوکار بر خود اوست و شرّ شرور نیز بر او خواهد بود. و شریر در صورتی که از تمام خطاهایی که انجام داده باز گردد و تمام فرایض مرا حفظ کند و حقّ و نیکی جاری سازد، همانا او زندگی خواهد نمود و نمی میرد.»(3)

ب) در انجیل مرقس و متّی و لوقا قصه شخصی را نقل می کند که از عیسی درباره رسیدن به صلاح سؤال می کند و او در جواب تنها امر به معروف و نهی از منکر می کند، نه این که بگوید: من به دار آویخته می شوم و به توسّط آن گناهانت آمرزیده خواهد شد.(4)

3 - مسیحیان برای حضرت آدم علیه السلام گناه ثابت می کنند در حالی که انبیا باید معصوم باشند.

1- 223. سوره نجم، آیه 38 - 39.
2- 224. سفر تثنیه 24 / 394 رقم 16.

3- 225. سفر حزقيال 18 / 1799 / 20 و 21.
4- 226. مرقس 10 / 158 / 17 - 21 ، متّى 19 / 90 / 16 - 21 ، لوقا 18 / 255 / 18 - 22.

4 - نصارا معتقدند که عیسی علیه السلام متحمل صلب و لعن شد؛ زیرا شخص مصلوب ملعون است. معنای این لعن نسبت به حضرت عیسی چیست؟(1)

5 - اعتقاد به فداء، مستلزم آن است که بین مجرم و غیر مجرم فرقی نباشد.

6 - اگر بر فرض محال بپذیریم که خدای جهان آفرین به صورت انسانی ستمدیده درآمده و به صلیب کشیده شده است! باز هم نمی توان قبول کرد که ایمان به این ماجرا، گناهان زشت و صفات ناپسند را در آدمی نابود می سازد و مایه فلاح و رستگاری انسان می شود. پاک شدن انسان از صفات رذیله و آفات اخلاقی، مرهون تربیت صحیح و مجاهدت های پیگیر است و کمترین تناسبی با این عقاید خرافی ندارد. حضرت مسیح علیه السلام فرمود: «بدانید که تا نیکی شما از نیکی ملّایان یهود و فریسیان بیشتر نباشد به پادشاهی آسمانی وارد نخواهید شد.»(2)

بنابراین فلسفه فداء، وجه صحیح و معقولی ندارد.

«پولس درنامه خود به غلاطیان گفته است: «مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد؛ چون که در راه ما لعنت شد، چنان که مکتوب است: ملعون است هرکه بر دار آویخته شود.»(3)

این سخن مغالطه ای بیش نیست؛ زیرا نزد خداوند هیچ گاه بی گناهی چون به دار آویخته شود ملعون نخواهد بود، تا چه رسد به این که با ملعون شدنش فدای دیگران گشته و ملعون بودن ایشان را باز خرید کند.

پولس، سخن تورات را در این زمینه تحریف کرده است؛ زیرا در سفر تثنیه آمده است: «و اگر کسی گناهی را که مستلزم مرگ است کرده باشد و کشته شود و او را به دار کشیده باشی، بدنش در شب به دار نماند. او را البته در همان روز دفن کن؛ زیرا آن که به دار آویخته شود ملعون خداست.»

ص:114

1- 227. رجوع شود به المیزان ج 3 ص 292 - 305.

2- 228. انجیل متّی ، باب 5 ، شماره 20.
3- 229. رساله پولس به غلاطیان ، باب 3 ، شماره 13.

(1)

همان گونه که ملاحظه می شود حکم کلّی تورات مربوط به گناهکارانی است که در خور مرگند، نه مسیح پاک و بی گناه! و پولس به طمع آمرزش، مسیح علیه السلام را سزاوار لعن الهی دانسته و به زشت ترین سفسطه ها توسّل جسته است.

7 - همان گونه که اشاره شد عقیده صلب و فدا در اناجیل اربعه به آن اشاره نشده است و تنها ذکری از آن در رسائل پولس، خصوصاً رساله او به رومانیین آمده است، و او اوّلین کسی است که از آن سخن به میان آورده است.(2) و این اعتقاد نه در کلام حضرت مسیح علیه السلام و نه شاگردانش نیامده است. آیا ممکن است که عقیده ای صحیح را تنها پولس به آن اشاره کرده باشد؟!

به اعتقاد ما از آنجا که پولس، مسیحیان را قبل از آن که توبه کند - بسیار اذیت و آزار کرده و آنان را به جهت ورود در مسیحیت به قتل رسانده است، لذا پی به عظمت خطای خود برده و به جهت آرام کردن درون خود و توجیه کردار غلط و خطاهایش، این عقیده را ابداع کرده تا وجدان خود را از عذاب برهاند.

8 - چه گناهی کرده اند مردمی که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان حضرت مسیح علیه السلام می زیسته اند که همگی تکویناً خطاکار و بد سرشت باشند! ولی افرادی که بعد از حضرت مسیح علیه السلام و به دارآویختن وی به دنیا آمدند پاک سرشت باشند؟! این چه تبعیضی در انسان ها است؟! آنان می گویند: «خطاکارانی که قبل از این ساعت - به دار رفتن مسیح علیه السلام - از دنیا رحلت کردند، همگی هلاک شدند. و امّا صاحبان قلوب پاک همگی به امید خلاصی از دنیا رفتند. و این امری است که به طور واضح تفسیر می کند فرود آمدن مسیح به جهنم را تا این نفوسی که انتظار آمدن او را می کشیدند را نجات دهد.»(3)

مطابق این مطلب نادرست باید بگوییم که حضرت نوح و ابراهیم و موسی و داوود و اسحاق و یعقوب و تمام انبیای عظام علیهم السلام که قبل از حضرت عیسی علیه السلام

1- 230. تورات ، سفر تثنيه ، باب 21 ، شماره 22 و 23.
2- 231. رساله روميه 5 / 12 و 17 - 19.
3- 232. المسيح فى الفكر الاسلامى ص 345.

آمده اند همگی داخل دوزخ شده و به انتظار آمدن حضرت عیسی علیه السلام بوده اند تا آن ها را نجات دهد!! این مطلبی است که با فطرت و عقل بشری سازگاری ندارد.

ظهور خطّ مخالف

در مقابل این عقیده و نظریه پولس، افرادی از بزرگان مسیحیت جبهه گیری کرده و به مخالفت پرداختند که از آن جمله «پلاگیوس» است. این روحانی انگلیسی که متولد 370 میلادی است معتقد بود که گناه حضرت آدم علیه السلام فقط در خودش تأثیر داشت. و روح هر انسانی مستقیماً به توسط خدا و بدون گناه آفریده می شود و از تمایلات فاسد آزاد است، و می تواند همانند آدم از خدا اطاعت کند. طبق این نظریه، خداوند فقط گناهانی را به حساب انسان می گذارد که شخصاً و از روی عمد آن را انجام داده است.

او به جهت ابراز این عقیده در شورای کارتاژ (418 میلادی) محکوم شد و به اصرار «اگوستین» از سمت خود خلع گردیده و بدون سروصدا سر به نیست شد.

(1)

پسر بودن مسیح برای خداوند

اشاره

در کلمات مسیحیان، تعبیر از «فرزند خدا» زیاد به کار می رود، این تعبیر برگرفته از اناجیل است:

1 - در انجیل مرقس می خوانیم: «باز رئیس کَهَنه از او سؤال نموده، گفت: آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟ عیسی گفت: من هستم.»(2)

2 - در انجیل متّی آمده است: «آن گاه خطابی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خشنودم.»(3)

3 - در انجیل لوقا آمده است: «فرشته بدو گفت: ای مریم! ترسان مباش؛ زیرا که نزد خدا نعمت یافته ای؛ و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید. او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی مسمّی شود....»(4)

4 - در انجیل یوحنّا آمده است: «یحیی گفت: و من دیده ام و شهادت می دهم که این است پسر خدا.»(5)

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «مسیحیان در پسر بودن حضرت مسیح برای خداوند، سه قول دارند:

1- 233. تحقیقی در دین مسیح ص 346.
2- 234. مرقس 14: 61.
3- 235. متّی 3: 17.
4- 236. لوقا: 30 - 35.
5- 237. یوحنّا 1: 34.

1 - قول مَلْکانیه؛ که قائلند به این که عیسی پسر واقعی خداست.

2 - قول نَسطوریه که می گویند: پسر بودن عیسی برای خداوند؛ مثل اشراق نور است بر جسم شفّاف چون بلور، و در حقیقت اینان قائل به حلول هستند.

3 - قول یعقوبیه؛ که قائل به انقلاب اند؛ یعنی خداوند معبود مجرّد، به عیسی که دارای گوشت و خون است منقلب شد.

مخالفت اناجیل با فرزند خدا بودن مسیح

هر کس که مطالعه ای از عهد جدید داشته باشد پی می برد که حضرت مسیح علیه السلام تأکید فراوانی بر فرزند انسان بودن خود داشته است، که می توان مطابق آماری که در این باره داده شده گفت که 27 مرتبه در انجیل متّی و 12 مرتبه در انجیل مرقس و 21 مرتبه در انجیل لوقا و 10 بار در انجیل یوحنّا از حضرت مسیح علیه السلام تعبیر به «فرزند انسان» تکرار شده است.

انسان از این تأکید فراوان پی می برد که حضرت عیسی علیه السلام درصدد توجیه مردم و آگاهی آنان از جنبه بشریت و انسان بودن خود بوده است تا کسی ادعای الوهیت در حقّ او نکند. و این تأکیدات فراوان را نمی توان به واسطه چند تعبیر از فرزند خدا بودن او، از آن ها چشم پوشی کرد؛ خصوصاً آن که می توان این گونه توجیه کرد که به جهت شدّت ارتباطش با خداوند از او به فرزند خدا تعبیر شده است، همان گونه که درباره سلمان از پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده که فرمود: «سلمان منّا اهل البیت»؛ سلمان از ما اهل بیت است.

توجیه دیگر این که بگوییم: ارباب کلیسا به جهت تکمیل فصول عقیده به صلب و فدا و عقیده تثلیث، تعبیر فرزندی خداوند را برای حضرت مسیح علیه السلام آورده و به اناجیل تزریق کرده اند.

ص:118

مخالفت قرآن با فرزند خدا بودن مسیح

قرآن کریم اعتقاد به پسر بودن حضرت مسیح علیه السلام را از راه های گوناگون باطل شمرده است:

الف) قرآن به طور کلّی فرزند داشتن را از خداوند نفی کرده است؛ خواه عیسی باشد یا شخصی دیگر، و اعتقاد به آن را به یهود و نصارا و بت پرستان نسبت می دهد، آنجا که می فرماید:«وَقالَتِ الْیهُودُ عُزَیرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقالَتِ النَّصارَی الْمَسِیحُ ابْنُ اللَّهِ ذلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ یضاهُِونَ قَوْلَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّی یؤْفَکُونَ»؛(1) «و یهود گفتند: عزیر پسر خداست. و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست.این سخنان آنان است که بر زبان جاری می کنند و با آن خود را مشابه کافران مشرک پیشین می کنند، خداوند آن ها را هلاک و نابود کند، چرا آنان به خدا نسبت دروغ بستند.»

آیاتی که دلالت بر نفی فرزند به طور مطلق از خداوند دارد، عبارتند از:

1 - «بَدِیعُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّی یکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَکُنْ لَّهُ صاحِبَةٌ وَخَلَقَ کُلَّ شَی ءٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَی ءٍ عَلِیمٌ»؛(2) «او پدید آورنده آسمان ها و زمین است. چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد، در صورتی که همسری نداشته، و همه چیز را آفریده، و به همه امور دانا است.»

2 - «الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ یتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یکُنْ لَّهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَخَلَقَ کُلَّ شَی ءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً»؛(3) «خدایی که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آنِ او است، و فرزندی برای خود نگرفته و شریکی در فرمانروایی نداشته، و همه چیز را خلق کرده و با دقّت، اندازه آن را معین فرموده است.»

3 - «وَقالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ لَّهُ ما فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ کُلٌّ لَّهُ قانِتُونَ»؛(4)«و [یهود و نصارا و مشرکان] گفتند: خدا فرزندی برای خود انتخاب کرده است. او

1- 238. سوره توبه، آیه 30.
2- 239. سوره انعام، آیه 101.
3- 240. سوره فرقان، آیه 2.

4- 241. سوره بقره، آیه 116.

پاک و منزّه است [از آن که فرزندی داشته باشد] بلکه هرچه در آسمان ها و زمین است ملک او است، و همه در برابر او خاضع اند.»

ب) راه دیگری که قرآن برای ابطال فرزند خدا بودن مسیح پیموده، این است که اشاره به زندگانی مسیح کرده و ولادت و بشریت او را به طور کامل تشریح می کند.

هنگامی که نصارا بر فرزند خدا بودن مسیح تکیه کردند و تولّد او از غیر پدر را دلیل بر آن گرفتند، خداوند متعال در ردّ استدلال آن ها قصه خلقت آدم را یادآوری کرده که بدون پدر و مادر خلق شد:«إِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیکُونُ»؛(1) «همانا مثل عیسی نزد خدا همچون مثَل آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او فرمود: موجود باش. او هم فوراً موجود شد.»

توجیه گرایی نیز نمی تواند مشکل اساسی را از میان جامعه برطرف سازد؛ زیرا گرچه دانشمندان با توجیهات خود درباره اطلاق فرزند خدا بر حضرت مسیح بتوانند خود را قانع کنند ولی مردم عادی و عامی این کلمات را بر معنای حقیقی خود حمل کرده و خود را به شرک و کفر می اندازند. لذا قرآن کریم به طور عموم این گونه تعبیرات را مورد سرزنش شدید قرار داده، می فرماید: گرچه این گونه تعبیرات در زبان آن ها جریان دارد ولی از آنجا که شبیه قول مشرکان است مورد نفرین ما قرار دارند.(2)

نقد ادلّه نصارا بر الوهیت مسیح علیه السلام

مسیحیان که قائل به الوهیت حضرت مسیح اند، به ادله ای چند تمسک کرده اند:

1 - در اناجیل از حضرت مسیح به فرزند خدا تعبیر شده است.

پاسخ

اوّلاً: اگر بر حضرت مسیح علیه السلام تعبیر به فرزند خدا شده، در انجیل ها از او به فرزند انسان نیز تعبیر شده است.

1- 242. سوره آل عمران، آیه 59.
2- 243. رجوع شود به آیه 30 از سوره توبه.

در رساله اعمال رسولان از قول پطرس، عیسی «بنده خدا» نامیده شده است.(1) و در جایی دیگر از حضرت عیسی با عنوان «بنده قدوس» خدا یاد شده است.(2)

«جان بی ناس» می گوید: «شک نیست که او - عیسی - خود را رسول الهی می دانسته است و یقین داشته که خداوند او را به پیغمبری برانگیخته است. او مانند عاموس نبی بر آن بوده که خدا وی را برگزیده و برای ارشاد خلایق فرستاده است.»(3)

لذا باید تعبیر به فرزند خدا را تعبیری مجازی دانست، به این معنا که حضرت مسیح، قرب و نزدیکی زیادی به خداوند دارد؛ همان گونه که فرزند انسان نزدیک ترین شخص به انسان است.

ثانیاً: معلوم نیست که این تعبیر از جانب حضرت عیسی علیه السلام باشد، بلکه به احتمال قوی از زیادات پولس است.

2 - در انجیل یوحنّا آمده است: «مسیح به آن ها گفت: شما از عالم پایین و امّا من از عالم بالا هستم. شما از این عالم هستید امّا من از این عالم نیستم.»(4)

پاسخ

حضرت عیسی همین تعبیرها را در رابطه با شاگردان خود نیز به کار برده است.(5)

3 - در انجیل یوحنّا آمده است: «من و پدر یکی هستیم.»(6)

پاسخ

اوّلاً: حضرت عیسی علیه السلام نزد مسیحیان دارای نفس ناطقه است و به این اعتبار نمی تواند با خداوند که وجود محض است متّحد گردد.

ثانیاً: مثل همین تعبیر در حق حواریون نیز وارد شده است.(7)

4 - در انجیل یوحنّا آمده است: «کسی که مرا ببیند به تحقیق پدر را دیده است، پس

1- 244. رسولان 3 / 13.
2- 245. همان، 4 / 27 و 30.
3- 246. تاریخ ادیان ص 596.
4- 247. انجیل یوحنّا 8 / 23.
5- 248. انجیل یوحنّا 15 / 19.
6- 249. همان، 10 / 30.
7- 250. همان، باب 17.

چگونه تو می گویی پدر را به ما نشان ده. آیا تو ایمان نداری که من در پدر و پدر در وجود من است. کلامی که به آن کامل کردم از جانب خودم سخن نگفتم، و لکن پدری که در من حلول کرده این اعمال را انجام می دهد.»

پاسخ

اوّلاً: رؤیت خداوند در دنیا نزد نصارا ممتنع است.

ثانیاً: در جای خود حلول خداوند در مسیح را ابطال نمودیم.

ثالثاً: نصارا اعتراف دارند که یهود آن حضرت را گرفته، به دار آویختند و ضلع او را شکستند و لذا جزع شدید نمود. چگونه ممکن است کسی با خداوند یا کسی که خداوند در او حلول کرده، چنین کند؟

رابعاً: به تواتر به اثبات رسیده که حضرت عیسی رغبت و میل شدیدی به عبادت و اطاعت خداوند داشته است، حال چگونه ممکن است کسی که به مقام الوهیت رسیده، چنین باشد؟

خامساً: این تعبیر ممکن است به این معنا باشد که حضرت عیسی علیه السلام مظهر صفات جمال و کمال الهی است و لذا هر کس او را نظاره کند گویا خدا را نظر کرده است.

5 - عیسی کسی بود که به توسط او کارهای خارق العاده انجام می گرفت، کارهایی که تنها از عهده خداوند برمی آید.

پاسخ

در جای خود به اثبات رسیده که معجزه و امر خارق عادت، فعل بشر با کمال است که به جهت قرب به خداوند، با اذن و اراده و مشیت او، در خارج انجام می شود.

6 - حضرت عیسی علیه السلام کسی بود که بدون پدر متولّد شد، پس با بقیه افراد فرق می کند.

پاسخ

اگر به جهت این که حضرت عیسی بدون پدر متولد شده، باید معتقد به الوهیت او شویم به طریق اولی باید به الوهیت حضرت آدم علیه السلام اعتقاد پیدا کنیم در حالی که هیچ کس حتّی نصارا چنین اعتقادی ندارند.

ص:122

7 - حضرت عیسی کسی بود که خداوند متعال از روح خود در رحم حضرت مریم دمیده است.

پاسخ

اوّلاً: در مورد حضرت آدم علیه السلام نیز چنین بوده است؛ زیرا مطابق آنچه در قرآن کریم آمده است، خداوند از روح خود در جسد حضرت آدم علیه السلام دمید.

ثانیاً: در مورد همه انسان ها این چنین است که خداوند در آن ها روح می دمد. آنجا که می فرماید: «...ثُمَّ أَنشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ».(1)

ثالثاً: انتساب روح به خداوند در مورد حضرت آدم و عیسی علیهما السلام جنبه تشرّفی دارد، نه این که ذات خداوند در کالبد این دو پیامبر حلول کرده باشد.

ص:123

1- 251. سوره مؤمنون، آیه 14.

تقدیس صلیب

صلیب نزد مسیحیان، یکی از شعارهای مقدس است که نشانه ای خاص برای متابعین کلیسا به شمار می آید و تمام امور مذهبی آنان؛ از قبیل غسل تعمید و ازدواج و توبه و دیگر آیین های مذهبی با رمز آن انجام می گیرد.

سبب تقدیس صلیب دو چیز است:

1 - این که صلیب وسیله ای است که خلاصی حضرت عیسی علیه السلام نزد مسیحیان به توسط آن انجام گرفته است و نیز سرّ فدا به آن کامل شد.

2 - صلیب علامتی است که حضرت مسیح علیه السلام از ظهور آن قبل از آمدنش خبر داده است.(1)

در انجیل متّی آمده است: «و در این هنگام است که علامت فرزند انسان ظاهر می گردد.»(2)

و نیز آمده است: « هرکس صلیبش را برنگیرد و مرا متابعت نکند مرا مستحق نخواهد بود.»(3)

اشکالات شعار صلیب

بر آیین بودن و شعاریت صلیب اشکالاتی وارد است:

1- 252. اللآلی النفیسه، ج 2، ص 309.
2- 253. متّی، 24 / 30.
3- 254. متّی.

1 - استعمال صلیب و رمزی کردن آن، شعاری معروف بین مسیحیان تا قرن چهارم میلادی نبوده است، تا این که قسطنطنین به بیت المقدس رفته و صلیب را از زیرزمین در خرابه ای بیرون آورد و آن را در غلافی از طلا قرار داد و به قسطنطنیه برد.(1)

2 - تورات تصریح دارد که باید از مصلوب بر چوبه دار خلاصی جست تا زمین نجس نگردد.(2) و این با حمل و دست گرفتن آن سازگاری ندارد.

3 - حضرت مسیح علیه السلام امر به تقدیس صلیب نکرده است. و عبارتی که در انجیل متّی آمده که هرکس صلیبش را برنگیرد... همین مطلب را یوحنّا در انجیلش آورده است بدون آن که اشاره ای به صلیب داشته باشد؛ زیرا در آنجا آمده است: « اگر کسی مرا خدمت می کند پس باید مرا متابعت نماید، و هرکجا که من در آنجا باشم او خادم من است.»

1- 255. اللآلی المصنوعه، ج 1، ص 163.
2- 256. سفر تثنیه، 21 / 23.

(1)

رَهبانیت

از زمان حواریون تاکنون، برخی از مسیحیان به تقلید از مسیح علیه السلام تجرّد و زهد را شیوه زندگی خود قرار داده اند.

بیشتر رسولان؛ از جمله پطرس ازدواج کردند ولی پولس مجرد می زیست. تجرّد در آغاز با عقیده به بازگشت قریب الوقوع عیسی علیه السلام و فرا رسیدن روز پایانی ارتباط داشت ولی با روشن شدن این که بازگشت مسیح نزدیک نیست تجرد نشانه روابط جدید در جامعه مسیحیت شناخته شد.

بنیان گذار نهضت رهبانیت را معمولاً شخصی به نام آنتونی (251 تا 356 م) می دانند که در سن 20 سالگی کلیه اموال خود را فروخت و پول آن را به فقرا داد و خود به غار دور افتاده ای رفت و روزها را در تفکر سپری می کرد. در آغاز، تقدس او چنان پیچید که بسیاری به نزد او رفته و در غارهای مجاور وی ساکن شدند.(2)

نهضت رهبانیت در قرن چهارم به صورت حرکتی وسیع درآمد و در اواخر قرن ششم ریشه عمیقی در کلیسا دوانید. این حرکت هنوز هم جایگاه مهمّی در کلیسای کاتولیک دارد.(3)

برای رهبانیت، مبانی و اصولی ذکر شده است:

1 - تفکّر هجرت و دوری از عالم و زهد در متاع آن؛

1- 257. یوحنّا، 12 / 26.
2- 258. سرگذشت مسیحیت ص 124.
3- 259. همان.

در انجیل متّی آمده است: «اگر می خواهی کامل باشی برو و املاک خود را بفروش و به فقرا عطا کن که در این صورت برای تو گنجی در آسمان است. آن گاه بیا و مرا متابعت کن.»(1)

2 - فکر پناه بردن به کوه ها و بیابان ها؛

این فکر از صعود مسیح علیه السلام به کوه، برای نماز یا تعلیم مردم نشأت گرفته است.

3 - جدایی از زن؛

پولس در رساله اول خود به اهل قرنتیه می نویسد: «خوب است برای مرد که تماس با هیچ زنی نداشته باشد.»(2)

4 - فقر؛

منشأ این عمل، زهد مسیح و متحمّل شدن دردهای اوست.

5 - اطاعت از رؤسا؛

پولس در رساله خود به طیطس می نویسد: «آنان را یادآور تا برای صاحبان ریاست و قدرت خضوع کنند.»(3)

اشکالات رهبانیت

عقیده رهبانیت از جهات مختلف دارای اشکالاتی است:

1 - فکر رهبانیت در قرن دوّم میلادی، بعد از رفتن حضرت مسیح علیه السلام پدید آمد، و این خود دلیل بر این است که از بدعت های در مسیحیت می باشد. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: «وَرَهْبانِیَةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیهِمْ»؛(4) «رهبانیتی که آن را بدعت گذاردند، ما برای آن ها ننوشته بودیم.»

1- 260. متّی 19 / 21.
2- 261. رساله اول به اهل قرنتیه 7 / 1.

3- 262. رساله به طیطس 3 / 1.
4- 263. سوره حدید، آیه 27.

2 - اسلام برای رسیدن بشر به کمال و سعادت و لقای الهی، برنامه ای مقرر کرده که می تواند انسان را در عین هٍŮŮjŘبا مردم به سرمنزل مقصود برساند، و هرگز احتیاج به رفتن به غار و بیابان نداشته باشد.

3 - دوری از مسائل جنسی، سبب نابودی بشریت است.

4 - زهد به معنای نداشتن علقه به دنیا و مظاهر آن است، نه استفاده نکردن از متاع دنیا.

5 - فقری را که اسلام سفارش می کند، به معنای اعتقاد به این است که من عین ربط و فقر ذاتی خدایم و هر چه دارم از آن اوست، نه این که انسان به دنبال مال نرود و فقیرانه زندگی کند. و این است معنای آن که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود: «الفقر فخری»؛ یعنی فقر افتخار من است.

6 - مطابق حکم عقل و دستورات شریعت اسلام، اطاعت از رؤسایی که حکومتشان مشروع بوده و به احکام خدا دستور می دهند، لازم است، نه اطاعت از هر حاکمی.

رهبانیت ممدوح

از برخی آیات قرآن کریم استفاده می شود که رهبانیت با شرایط خاص آن مورد مدح خداوند واقع شده است، آنجا که می فرماید: «وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قالُوا إِنّا نَصارى ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْباناً وَأَنَّهُمْ لَا يسْتَكْبِرُونَ»؛(1) «با محبّت تر از همه کس با اهل ایمان، کسانی را خواهی یافت که گویند ما نصرانی هستیم. این دوستی نصارا با مسلمانان بدین سبب است که برخی از آن ها دانشمند و پارسا هستند و آن ها بر حکم خدا تکبّر و گردنکشی نمی کنند.»

1- 264. سوره مائده، آیه 82.

از این آیه شریفه استفاده می شود که رهبانیت و خشیت الهی و هجرت و اعراض به قلب از غیر خدا، مورد مدح و ستایش اسلام است. رهبانیت تا مادامی که با روح شریعت مطابقت داشته و مخالف آن نباشد ممدوح و مورد ستایش اسلام است.

ولی در برخی از موارد، رهبانیت مذموم خواهد بود و آن در صورتی است که با روح شریعت مخالفت داشته باشد؛ مثل آن که انسان با تمام غرایز خود به مخالفت پرداخته و با پیش گرفتن عزوبت، از همسر گرفتن کناره بگیرد و با ترک همه گونه مسؤولیت های اجتماعی و انزوا از مردم، سر به بیابان ها بگذارد. لذا خداوند متعال این نوع از رهبانیت را مورد نکوهش قرار داده و آن را از بدعت های مسیحیان برشمرده است، آنجا که می فرماید: «ثُمَّ قَفَّینا عَلَی آثارِهِم بِرُسُلِنا وَقَفَّینا بِعِیسَی ابْنِ مَرْیمَ وَآتَیناهُ الْإِنْجِیلَ وَجَعَلْنا فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبانِیةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیهِمْ إِلَّا ابْتِغَآءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعایتِها فَآتَینا الَّذِینَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَکَثِیرٌ مِّنْهُمْ فاسِقُونَ»؛(1) «سپس در پی آنان رسولان دیگر خود را فرستادیم، و بعد از آنان عیسی بن مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم، و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرّر نداشته بودیم؛ گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حقّ آن را رعایت نکردند؛ از این رو ما به کسانی از آن ها که ایمان آوردند پاداششان را دادیم؛ و بسیاری از آن ها فاسقند.»

از این آیه استفاده می شود که در مسیحیت، رهبانیت از جانب خداوند جعل شده بود ولی آن ها از مسیر اصلی اش منحرف ساختند. مسیر اصلی آن، که همان اعراض قلبی از غیر خداوند و خشیت از او بود را با بدعت ها همراه کرده و با ترک ازدواج و سر به بیابان گذاردن و دوری از متاع های دنیوی، در دین و آیین خود بدعت مخلوط ساختند. اسلام چنین رهبانیتی را مورد سرزنش قرار داده است؛ زیرا این گونه

1- 265. سوره حدید، آیه 27.

عملکرد، انسان را از گردونه زندگی خارج کرده و با فطرت و کرامت انسانی نیز سازگاری ندارد.

لذا در تاریخ می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که مشاهده کرد عثمان بن مظعون دست از کار کشیده و در مسجد اعتکاف کرده است، فرمود: «خداوند بر ما رهبانیت ننوشته است. همانا رهبانیت امت من جهاد در راه خداست.»(1) بدین جهت ما معتقدیم که حضرت مسیح علیه السلام نیز هرگز مروّج رهبانیت مذموم نبوده است؛ زیرا با فطرت بشری سازگاری ندارد.

1- 266. رجوع شود به «میزان الحکمه» ماده (رهب).

غلوّ در آیین مسیحیت

اگر شخصیت کسی نزد انسان بزرگ جلوه کند، گاهی درصدد برمی آید که او را هر قدر که می تواند توصیف کرده و بالا برد. انبیای الهی از بارزترین افرادی هستند که مردم در حقّ آن ها تندروی کرده و از حدّ اعتدال، آن ها را بالاتر برده اند، بلکه در برخی از موارد، ادّعای الوهیت در حقّ آن ها نموده اند، که حضرت عیسی علیه السلام یکی از این انبیاست.

خداوند متعال به اهل کتاب خطاب کرده می فرماید: «یا أَهْلَ الْکِتَابِ لَا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَکَلِمَتُهُ أَلْقَاها إِلَی مَرْیَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انتَهُوا خَیراً لَّکُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلهٌ وَاحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ یکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَّهُ ما فِی السَّماوَاتِ وَما فِی الْأَرْضِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلاً»؛(1) «ای اهل کتاب! در دین خود، غلوّ [و زیاده روی نکنید و درباره خدا، غیر از حقّ نگویید. مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه [و مخلوق] اوست، که او را به مریم القا نمود و روحی [شایسته از طرف او بود. بنابراین، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید، و نگویید: [خداوند] سه گانه است. [از این سخن خودداری کنید که برای شما بهتر است خدا، تنها معبود یگانه است. او منزه است که فرزندی داشته باشد، [بلکه از آن اوست آنچه در آسمان ها و در زمین است، و برای تدبیر و سرپرستی آن ها، خداوند کافی است.»

اسباب و عوامل غلوّ در مسیحیت

علل و عوامل غلو در مسیحیت را چند چیز می توان برشمرد:

1- 267. سوره نساء، آیه 171.

1 - نبود شناخت؛

برخی از عوام مردم نمی توانند بین بشریت حضرت مسیح علیه السلام و معجزات او جمع کنند، و لذا یکی از این دو راه را انتخاب کرده اند: برخی بدین جهت به الوهیت و حلول خدا در او اعتقاد پیدا کردند، و برخی دیگر نیز در مقابل آنچه از حضرت عیسی دیده یا شنیدند، به سحر و شعبده نسبت دادند.

2 - آیات متشابه؛

برخی با مشاهده کلمات متشابه در اناجیل، به ظاهر آن ها تمسک کرده و هرگز التفاتی به معنای باطن آن ننمودند و لذا مبتلا به غلو گشتند.

3 - مصلحت شخصی؛

برخی نیز مصلحت خود را در این دیدند که به جهت فرار از مسؤولیت خود، به صلب و فدا معتقد شده و حضرت مسیح را خدای مخلّصی بدانند که متحمّل خطاها و گناهان امت خود شده است تا از این راه به طور آزادانه دست به هرکار ناشایستی بزنند.

4 - تحریفات پولس؛

همان گونه که اشاره شد، پولس با وارد کردن عقاید خاص مکاتب دیگر در آیین مسیحیت، سبب تحریف و غلو در جامعه مسیحیت شد.

«ارنست دی بونس» می گوید:

«تمام مسائلی که مربوط به صلب و فدا است، از مبتکرات و مخترعات پولس و امثال اوست که حضرت مسیح را ندیده اند و هرگز از اصول نصرانیت حقّ به حساب نمی آید.»(1)

5 - تأثیر افکار از مکاتب دیگر؛

همان گونه که قبلاً اشاره شد، برخی از افکار؛ همانند تثلیث از آیین های دیگر به دین مسیحیت وارد شده است.

1- 268. كتاب المقدس فى الميزان ص 278.

شریعت

ضرورت شریعت

«شریعت» مجموعه مقررات و احکامی است که به جهت تنظیم اعمال انسان و اصلاح نظام اجتماعی وضع می شود. پیامبران بزرگ الهی؛ همچون نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اسلام محمّدعلیهم السلام دارای شریعت بوده اند. گرچه روح کلّی تسلیم در برابر حق، اطاعت خداوند، ایمان به غیب و معاد، در جمیع ادیان الهی مشترک است که از آن به «اسلام و دین» تعبیر می شود، ولی بر حسب اختلاف استعداد در امت ها، قوانین مختلفی مناسب با شرایط هر یک بر آنان وضع شده است.

شریعت حضرت عیسی علیه السلام همان شریعت موسوی است، به استثنای چند مورد که در شریعت حضرت موسی علیه السلام به جهت تنبیه بر آنان جعل شده بود، ولی در شریعت عیسوی لغو شد. و لذا عده ای معتقدند که حضرت عیسی علیه السلام دارای شریعتی غیر از شریعت موسوی نبوده است.

در مواضعی از کتاب مقدس به حفظ شریعت حضرت موسی علیه السلام و احکام تورات تأکید شده است؛ از باب نمونه در انجیل متّی می خوانیم: «هر آینه به شما می گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نشود، تا همه واقع شود. پس هر کس که یکی از این کوچک ترین احکام را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان، کوچک ترین شمرده شود. امّا هرکه به عمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان، بزرگ خوانده خواهد شد.»

ص:134

(1)

حضرت عیسی و حواریون بر حفظ شریعت موسوی مواظبت می کردند، و همه روزه به معبد رفته، آیین موسوی را مانند دیگر یهودیان عمل می نمودند و اگر کسی به دین ایشان در می آمد و مختون نبود او را الزام می کردند که عمل ختان را انجام دهد. تنها چیزی که ایشان را از یهودیان امتیاز می داد این بود که اعتقاد داشتند که حضرت عیسی علیه السلام همان مسیح موعود است که در کتب انبیای بنی اسرائیل به ظهوωاو بشارت داده اند.»(2)

در انجیل متّی آمده است: «ناگاه شخصی آمد، وی را گفت: ای استاد نیکو! چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟ وی را گفت: از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آن که کسی نیکو نیست جز خدا فقط، لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی احکام را نگاه کن.»(3)

و نیز در همان انجیل از حضرت عیسی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم، نیامده ام تا باطل کنم بلکه تا تمام کنم.»(4)

در سده های اول میلادی هم گروهی سنّت گرا از مسیحیان به نام «ابیون» بر حفظ شریعت موسوی اصرار داشتند. آنان بر ختان مواظبت نموده و روز هفتم از ایام هفته را شنبه می دانستند و معتقد بودند که لازم است ایمان مسیحی با شریعت موسوی اقتران یابد.(5)

شریعت گریزی در مسیحیت کنونی

موضوع شریعت زدایی که در فلسفه مسیحیت آمده، به هیچ وجه قابل دفاع نیست. اگر گمان کنیم که خالق گیتی چون دید آدمیان نمی توانند از راه عمل به احکام

1- 269. انجیل متّی 5 / 18.
2- 270. تاریخ ادیان، جان بی ناس ص 611.
3- 271. متّی 19 / 16 - 18.
4- 272. متّی 5 / 17 - 18.

5- 273. دائره المعارف بستانى ج 2 ص 426، لفظ ابيون.

شریعت رستگار شوند، ناگزیر «ایمان به پسرش» را جانشین آن ساخت، دچار خطایی بس روشن شده ایم؛ زیرا خود مسیح علیه السلام شریعت زدایی را باطل شمرده و بنابر گزارش متّی فرموده است: آری این پولس بود که قید شریعت را از مسیحیت برداشت و آشکارا گفت: «اکنون از قید شریعت آزاد شده ایم.»(1) لذا مسیح و حواریون چنین تعلیمی را نیاوردند.

پولس نیز می گوید: «هیچ کس با اجرای مقرّرات شریعت در حضور خدا کاملاً نیک محسوب نمی شود، بلکه فقط بر اثر ایمان به عیسی مسیح، نیک محسوب می گردد. ما خود نیز به عیسی مسیح ایمان آورده ایم تا به وسیله ایمان - و نه با اجرای شریعت - نیک شمرده شویم. نه فقط ما، بلکه هیچ بشری از راه انجام شریعت نمی تواند نیک محسوب شود.»(2)

در حالی که یعقوب - برادر مسیح - گفته است: «انسان از اعمال عادل شده و می شود، نه از ایمان تنها.»(3)

در هرحال داستان نسخ شریعت توسط پولس و طرفداران وی سازماندهی شد. رساله های پولس مملوّ از مطالبی در نسخ شریعت است. او در این راه سعی و کوشش و جهاد بسیار کرد و فرقه طرفداران اصول و شرایع موسوی را مغلوب ساخت.(4) در اعتقاد وی خدا شدن حضرت عیسی علیه السلام باعث نابودی شریعت و احکام شده است.(5) او معتقد بود که نباید اولاد را مختون ساخت و به سنن رفتار نمود.(6)

پولس توانست تا حواریون را متقاعد کند که دست از شعار لزوم حفظ شریعت بردارند ولی با این حال طرفداران شریعت نیز به مبارزه با تفکرات او ادامه می دادند.

در سال 140 میلادی، مارکیون به قصد تکمیل کار پولس و جدا کردن مسیحیت از

1- 274. نامه پولس به رومیان باب 7 شماره 6.
2- 275. نامه پولس به غلاطیان ، باب 2 شماره 16.
3- 276. نامه یعقوب ، باب 2 شماره 24.
4- 277. تاریخ ادیان ص 614.

5- 278. انسیان ج 2 ص 15 .
6- 279. تاریخ تمدن ج 3 ص 686.

آیین یهود به روم آمد. وی گفت: نیکان کسانی هستند که به پیروی از پولس از شریعت یهود دست کشند.(1)

در قرن پنجم میلادی، در مقابل «پلاجیوس» که معتقد به حفظ شریعت بود و می گفت باید ایمان مسیحی با شریعت توأم گردد، «آگوستین» وارد عمل شد و موضع گیری سختی بر ضدّ وی به طرفداری از عقیده ایمان اتخاذ نمود و بالاخره در سال (431م) در شورای «افسس» نظرات «پلاجیوس» محکوم شد.(2)

نزاع در مسأله نسخ شریعت موسوی

در «سفر اعمال رسل» آمده است: «در نتیجه تبشیری که رسولان انجام دادند، بسیاری از بت پرستان و برنابا به حضرت مسیح ایمان آوردند، بدون آن که مروری بر دیانت یهودیت داشته باشند و لذا آنان اهل ختنه کردن نبودند.»(3)

در انطاکیه اختلاف و جدال شدیدی بین پولس و برنابا از طرفی و بین ایمان آورندگان به مسیح از یهود از طرفی دیگر درگرفت؛ زیرا آنان مؤمنان جدید را این گونه تعلیم می دادند که جز با ختنه کردن مطابق شریعت موسوی، راه خلاصی بر شما نیست.(4) ولی پولس با آنان در این امر مخالفت می کرد و از آزادی بت پرستانی که تازه مسیحی شده اند نسبت به اوامر کلیسا دفاع می کرد.(5)

آنان اتفاق کردند تا به نزد رسولان و شیوخ در اورشلیم رفته و در این باره از دیدگاه آنان استفاده کنند. چون به اورشلیم رسیدند و آنان را به این موضوع خبر دادند، برخی از مؤمنین که قبلاً بر مذهب فریسیان بودند، گفتند: «واجب است که غیر یهود نیز ختنه کرده و به شریعت موسی عمل کنند.»

1- 280. تاریخ تمدن، ج 3، ص 708.
2- 281. جهان مذهبی ص 744.
3- 282. اعمال رسل 11 / 2.
4- 283. همان، 15 / 1 - 2.
5- 284. معجم اللاهوت الکتابی ص 446.

(1)

پولس تأکید می کرد: «کسانی که سخن از عمل به احکام شریعت می گویند، همه آنان ملعونند.»(2) و نیز می گفت: «مسیح ما را از لعنت شریعت آزاد کرده است.»(3)

پولس معتقد بود که شریعت، گرچه مصدر آن خداست ولی به واسطه ملائکه به بشر فرستاده شده است و این دلیل بر ضعف آن است.(4)

و باز می گوید: «ای برادرانِ من! چه سود اگر کسی بگوید ایمان دارم وقتی که عمل ندارد.»(5)

راستی اگر آدمی از عملِ به شریعت در پیشگاه خدا رستگار نگردد، پس تکلیف پیامبرانِ پیش از مسیح و پیروان آن ها چه می شود؟ مگر نه این که ایشان علاوه بر ایمان به خدا، دستورات او را نیز اجرا کردند و از راه «ایمان و عمل صالح» به رستگاری رسیدند؟

تعلیم پولس موجب شد که ارزش و اهمّیت عمل در میان مسیحیان رو به کاهش نهد. روشن است هنگامی که عمل، اعتبار خود را از دست بدهد بی بند و باری و لاابالیگری جای آن را می گیرد. بنابراین پولس را تا اندازه ای باید مسؤول فسادی دانست که در جهان مسیحیت رواج دارد و این مسؤولیت به ویژه برای یک رهبر مذهبی مسؤولیتی بس گران است.

هم اکنون نیز بی بند و باری ها و تجاوزات عملی و فساد اخلاقی که در میان مسیحیان ملاحظه می شود بی رابطه با فلسفه پولسی نیست، چرا که بسیاری از این تبهکاران، به عیسی مسیح علیه السلام به عنوان پسر حقیقی خدا ایمان دارند و بدو اظهار محبّت می کنند، هرچند در مرحله عمل به دستورات مسیح پایبند نیستند ولی امیدوارند که با اعتراف به گناه در پیشگاه نمایندگان او؛ یعنی کشیشان آمرزیده شوند،

1- 285. اعمال رسولان 15 / 5.
2- 286. غلاطیان 3 / 10.
3- 287. همان، 3 / 13.

4- 288. معجم اللاهوت الكتابی ص 446.
5- 289. نامه یعقوب ، باب 2 ، شماره 14.

و از این راه، وجدان دینی خود را آسوده سازند و با اعتماد به گناه بخشی، برای تجدید بزهکاری آماده شوند.

عبادت، احتیاج مبرم انسان

انسان هنگامی که دوره های مختلف زندگی و پیشرفت بشر را ملاحظه می کند پی می برد که مشکلات گوناگون و غم و اندوه ها به صورت های مختلف در زندگی بشر جلوه گر بوده است، و هنگامی که از ظاهر این مشکلات گذشته و به عمق و جوهر آن نفوذ می کنیم، می توانیم به یک مشکل اساسی که دو جنبه دارد پی ببریم که انسان در گذر زمان و تاریخ و در پیشرفت تمدن خود با آن رو به رو است که همان ضایع شدن و بی ارتباطی است که در شریعت خاتم از آن به الحاد و کفر تعبیر می شود؛ امری که انسان را از حرکت و پیشرفت و استمرار خلّاقیت در اموری که به صلاح بشر است باز می دارد.

لذا تنها راه برای نجات انسان پیشنهادی است که شریعت آسمانی به او عرضه کرده؛ یعنی همان «ایمان به خدا» است. خداوند مطلقی که انسان محدود می تواند مسیر طولانی خود را به او مرتبط ساخته، بدون آن که به تناقضی در راه خود برخورد کند. ایمان به خداوند می تواند این مشکل را برطرف کرده و انسان را از ضایع شدن و گم کردن خود و الحاد و بی ربطی نجات دهد؛ زیرا ایمان است که انسان را در موضع مسؤولیت قرار داده و حرکت و تدبیر او را به عالم وجود مرتبط ساخته و او را جانشین خدا در روی زمین قرار می دهد. جانشین شدن دربردارنده مسؤولیت است؛ مسؤولیتی که انسان را بین دو قطب قرار می دهد: از طرفی انسان را خلیفه خدا قرار داده و لذا در برابر آن مسؤول است، و از طرفی دیگر جزایی که به جهت تصرّفاتش در پیش دارد. لذا چنین انسانی با این سیر، تحرکی مسؤولانه و هدف دار دارد.

این ایمان به وجود مطلق؛ گرچه غریزی و فطری انسان است ولی به تنهایی برای تثبیت ارتباط صالح و دارای اثر کفایت نمی کند؛ زیرا ایمان غریزی تنها غریزه انسان را اشباع کرده و مربوط به اسلوب استفاده از آن است. لذا ایمان به خدا و شعور عمیق به ارتباط با غیب و وابسته و مرتبط شدن به غیب مطلق، احتیاج به توجیهی دارد که راه اشباع این شعور را هموار کند و نیز به سلوک و رفتار عملی نیاز است تا ایمان او را تعمیق بخشیده و آن را راسخ گرداند، به نحوی که با سایر مشاعر اصلی در انسان نیز تناسب داشته باشد.

شعور انسان بدون توجیه، تأثیری غیر واقعی داشته و به انواع انحرافات کشیده می شود، آن گونه که در طول تاریخ شعور دینی غیر موجه چنین بوده است. و نیز بدون رفتار و عملکرد عمیق، ممکن است این شعور را دربرداشته باشد ولی این ارتباط بدون عمل نمی تواند در زندگی انسان تأثیر گذار بوده و قدرت بر شکوفا کردن انسان داشته باشد. دینی که شعار «لا اله الّا اللّه» را سرداده و بین نفی و اثبات با هم جمع کرده است، می تواند توجیه گر انسان باشد. و اعمال عبادی آن است که می تواند این شعور را در وجود انسان عمق ببخشد؛ زیرا این عبادات است که تعبیر عملی و تطبیقی از غریزه ایمان می باشد، و به این عبادات است که غریزه ایمان رشد نموده، در زندگی انسان ریشه پیدا کرده و رسوخ می یابد.

عباداتی که مایه رشد انسان است، از آن جهت که گویای ارتباط با خدای مطلق است، می تواند جنبه نفی و اثبات را در خود جای دهد. لذا این عبادات، تأکید مستمر از انسان بر ارتباط او با خدا و بر ردّ هر مطلقی دیگر از مطلقات ساختگی است.

نمازگزار هنگامی که نمازش را با «اللّه اکبر» شروع می کند، بر این ردّ و ترک تأکید می نماید. و هنگامی که در هر نمازش بر عبودیت و رسالت پیامبرش تأکید می کند، بر این جنبه سلبی اصرار می ورزد و نیز هنگامی که انسان از طیبات هم امساک کرده، به

خاطر خدا روزه می گیرد و از شهوات و سلطه آن ها جلوگیری کرده و به مبارزه و معارضه برمی خیزد، این جنبه سلبی را تأکید می نماید.

این عبادات توانسته است از ناحیه تطبیقی در تربیت دسته هایی از مؤمنین به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و رهبران پاک بعد از او تأثیر گذار باشد و آنان را به نجاح و صلاح رسانده و رستگار کند. کسانی که نمازشان در روح و نفسشان تأثیر گذاشته و تمام قوای شرّ و آثار آن ها را نابود سازد، و در برابر مسیرشان مطلقاتی؛ از قبیل کسری و قیصر و تمام مطلقات خیالی انسان محدود را تضعیف نماید.

با این توضیح به این نتیجه می رسیم که عبادت، امری ضروری و ثابت در زندگی انسان و سیر پیشرفت و تمدن او است؛ زیرا مسیر، بدون مطلقی که به او مرتبط و وصل شده و از او استمداد کند نیست. و نیز مطلقی که بتواند مسیر طولانی سیر انسان را پوشش دهد به جز خدای مطلق سبحانه نیست. و سایر مطلقات غیر از او، همه ساختگی و مانع از رشد انسان در این مسیر می باشند. لذا ارتباط به حق مطلق، حاجتی ثابت، و ترک غیر از او از مطلقات ساختگی نیز امری ضروری به نظر می رسد. از طرفی، ارتباط با حق مطلق بدون عملی که گویای این ارتباط بوده، آن را تأکید کرده و مدام رسوخ کند ارزشی ندارد، عملکردی که از آن به «عبادت» تعبیر می شود.

عبادات در راستای کمال انسانی

یکی از راه های تکامل و پیشرفت انسان در امور معنوی، انجام تکالیف و عبادات است. خداوند متعال می فرماید:«لِكُلٍّ ؘ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهاجاً»؛(1) «ما برای هر قومی از شما، شریعت و راهی قرار دادیم.» شریعت مجموعه تکالیفی است که با عمل به آن ها انسان به سوی خداوند رهنمون شده و به کمال مطلوب خود خواهد رسید. در

1- 290. سوره مائده، آیه 48.

انجیل ها گرچه سخن از عبادات مختلف به میان آمده که حضرت مسیح انجام می داده است، ولی - مع الاسف - اوّلاً: دلالت بر وجوب ندارد. و ثانیاً: آنچه تا کنون در جامعه مسیحیت مشاهده می شود، این است که توجّه چندانی به جنبه عملی نداشته و اعمال عبادی انجام نمی دهند و این نقص بزرگی است که در آیین مسیحیت به چشم می خورد که به جهت تحریف های پولس پدید آمده است. او کسی بود که مردم را تنها دعوت به ایمان و اعتقاد باطنی می نمود و آن ها را به عمل ترغیب نمی نمود.

عرفا می گویند: انسان در کمون ذات و سرشت خود، حرکت به سوی کعبه مقصود و قبله معبود را می یابد و به نیروی غریزی و فطری الهی بار سفر می بندد و با تمام شراشر وجود، بدین سو رهسپار می شود. لذا تمام اعضا و جوارح او باید در این سفر به کار افتد.

عالم جسم و ماده او که طبع اوست، و عالم ذهن و مثال او که برزخ اوست، و عالم عقل و نفس او که حقیقت اوست، همه باید در این سفر وارد گردند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند.

بدن باید وجهه خود را رو به کعبه نموده، در حال نماز به قیام و رکوع و سجود درآید. ذهن باید از خاطرات، خود را مصون داشته و رو به سدره المنتهی کند. و روح باید غرق انوار حریم الهی گردد و درون حرم امن حضرت احدیت، محو و مدهوش شود. و از اینجا به دست می آید که عده ای که به ظاهر امور پرداخته و از عبادات و اعمال حسنه فقط به فعل قالبی اکتفا کنند و از مغز و جوهره به پوست قانع گردند، چقدر از کعبه مقصود دور، و از جمال و لقای او مهجورند. و همچنین عده ای که فقط به «معنا» گرویده و از اتیان اعمال حسنه و عبادات شریعت شانه خالی کنند، چقدر از متن واقع کنار بوده، از حقیقت به مجاز و از واقع به تخیل و توهّم قناعت کرده اند. مگر نه این است که نور خدا در تمام مظاهر عالم امکان، ساری و جاری است؟ پس چرا

بدن را از عبادت معاف داریم و این عالم جزئی را از تجلّی انوار الهیه تعطیل نماییم؟ و به الفاظ وصول و لُبّ و مغز و عبادت قلبی اکتفا نماییم؟ آیا این عبادت فقط از یک سو نیست؟ امت وسط، آن دسته ای هستند که جمع بین ظاهر و باطن نموده و تمام درجات و مراتب وجودی خود را به عبادت و انقیاد حضرت محبوب واداشته و در این سفر ملکوتی تجهیز کنند. ظاهر را عنوان باطن و باطن را جان و حقیقت ظاهر نموده، و هر دو را با یکدیگر چون شیر و شکر به هم درآمیخته اند. از ظاهر مرادشان وصول به باطن و باطن را بدون ظاهر «هباءً منثوراً» شمارند... .(1)

اشکال دیگری که در اینجا وجود دارد این است که مسیحیان معتقدند که حضرت مسیح علیه السلام به جهت تتمیم آیین حضرت موسی علیه السلام و برطرف نمودن تحریفات در آن دین که به توسط یهودیان وارد شده بود، مبعوث شد. یهودیان بیشتر توجّه شان به اعمال عبادی بود و کمتر توجهی به باطن گرایی و معنویت داشتند، مسیحیت آمد تا مردم را از ظاهر گرایی صرف به جمع بین آن و باطن گرایی سوق دهد. حال چگونه ممکن است که مسیحیت را در مقابل آیین یهود قرار داده و تنها دین باطن به حساب آورد؟

عبادات مسیح علیه السلام

با قطع نظر از این اشکال، بی توجهی به اعمال ظاهری، با نصوصات اناجیل نیز سازگاری ندارد. اینک اشاره ای اجمالی به برخی از عبادات در اناجیل می کنیم؛ گرچه این عبادات به معنای اصطلاحی که در اسلام معروف است در اناجیل مطرح نیست.

1 - نماز مسیح علیه السلام

در انجیل مرقس آمده است: «و مسیح در اول صبح قیام کرد و خارج شد و به مکانی پست رفت تا در آنجا نماز گزارد.»

1- 291. رساله لبّ اللباب ص 10 - 12.

(1)

در سفر اعمال رسولان آمده است: «پطرس بالای سطحی طرف ظهر رفت تا در آنجا نماز گزارد.»(2)

در انجیل متّی آمده است: «و هنگامی که نماز به جای می آورید، همانند امت ها زیاد کلام باطل نگویید.»(3)

و نیز در همان انجیل آمده است: «بعد از آن که جمعیت منصرف شد، مسیح به تنهایی بالای کوه رفت تا نماز به جای آورد.»(4)

در انجیل متّی از حضرت عیسی علیه السلام نقل است که فرمود: «شب زنده داری کرده و نماز به پا دارید.»(5)

و نیز از حضرت مسیح علیه السلام نقل کرده که فرمود: «هرگاه نماز می گزارید به مانند ریاکاران نباشید.»(6)

لوقا نیز از حضرت مسیح نقل کرده که فرمود: «سزاوار است که در هر زمان نماز گزارید و خسته نشوید.»(7)

2 - روزه مسیح علیه السلام

در انجیل متّی آمده است: «و هرگاه روزه می گیرید، همانند ریاکاران کارهای عبث و بیهوده انجام ندهید.»(8)

و نیز در انجیل متّی آمده است: «عیسی چهل روز و چهل شب، روزه گرفت و در آخر گرسنه بود.»(9)

3 - زکات مسیح علیه السلام

لفظ زکات در اناجیل به کار نرفته است، ولی از لفظ صدقه و صدقات در انجیل متّی و لوقا استفاده شده است.

1- 292. انجیل مرقس 1/ 16.

2- 293. سفر اعمال رسولان 5 / 21.
3- 294. انجیل متّی 6 / 7.
4- 295. همان، 14 / 23.
5- 296. انجیل متّی 26 / 41.
6- 297. همان، 6 / 5 - 13.
7- 298. لوقا 18 / 1.
8- 299. متّی 6 / 6 - 18.
9- 300. متّی 4 / 1 - 2.

در انجیل متّی می خوانیم: «بر حذر باشید از این که صدقه خود را در جلوی مردم بپردازید تا مردم شما را نگاه کنند، و گر نه اجری نزد پدرتان که در آسمان ها است ندارید....»(1)

و نیز در انجیل متّی می خوانیم: «و امّا تو هرگاه صدقه ای آماده کردی و خواستی بپردازی، نباید دست چپ تو از کاری که با دست راستت انجام می دهی آگاه شود، تا آن که صدقه تو در خفا باشد. پس پدر تو که در خفا می بیند تو را در آشکارا جزا خواهد داد.»(2)

4 - حج مسیح علیه السلام

مسیحیان عملی به نام حجّ؛ همانند اعمال ما و یا شبیه آن ندارند ولی در اناجیل به صعود حضرت عیسی علیه السلام به مکان هایی به جهت عبادت کردن، اشاره شده است:

در انجیل یوحنّا آمده است: «و یسوع به اورشلیم بالا رفت.»(3)

در کتاب «دائرهالمعارف الاسلامیه» آمده است: «و حج نزد مسیحیان به معنای قصد به سوی مکانی است که به جهت ظهور ربّانی تقدّس پیدا کرده است. مکانی که در آن قدرت الهی تجلّی پیدا کرده است و در کلیسا یا قبر یا مشاهد قدسیان ظهور پیدا کرده است.»

1- 301. متّی 6 / 1 - 2.
2- 302. همان، 6 / 3 - 4.
3- 303. یوحنّا 2 / 13.

(1)

تحریف

تحریف در عهد جدید

به اعتقاد مسیحیت کلیسایی، «کتاب مقدّس» کتابی است مصون از خطا و کاملاً قابل اعتماد؛ زیرا به وسیله روح القدس الهام شده است، ولی به نظر ما این مصونیت فقط شامل نسخه های اصلی کتاب مقدس است و همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، ما هیچ یک از نسخه های کتاب مقدس را در اختیار نداریم، و باید این واقعیت را پذیرفت که نسخه های اصلی عهد عتیق و جدید، هیچ کدام در دسترس نیست.

اعتقاد به بی خطایی کتاب مقدس از سوی اندیشمندان مسیحی و غیر مسیحی، چند قرن است که مورد تشکیک قرار گرفته است. از طرفی هیچ کدام از کتب موجود دارای سند متّصلی به نویسندگان ادعایی آن ها نیست، و از سوی دیگر مضامین موجود در برخی از مکتوبات به گونه ای است که احتمال صدور این کتب از نویسندگان را به غایت تضعیف می نماید. «ویل دورانت» می نویسد:

«باور کردنی نیست که انجیل چهارم «یوحنّا» و کتاب مکاشفه اثر یک فرد باشد. کتاب مکاشفه از شعر یهود و انجیل چهارم از فلسفه یونان مایه گرفته است.»(2)

استاد «دلن» می گوید: «تمامی انجیل یوحنّا بدون شک تصنیف شخصی از طلاب مدرسه اسکندریه است.»

1- 304. دائره المعارف الاسلامیه ج 7 ص 304.
2- 305. تاریخ تمدن ج 3 ص 695.

(1)

در سال 384 میلادی، پاپ «داماسیوس» دستور داد ترجمه جدید از عهد قدیم و جدید به خط لاتینی نوشته شود تا در کلیساها صورت قانون داشته باشد. این ترجمه به عنوان «فولگاتا» شهرت یافت.

«هیرونیموس»تنظیم کننده این کتاب، به جهت هماهنگ شدن تقریبی اناجیل مجبور شد تا در 3500 جمله دست برده و آن ها را اصلاح نماید.(2)

تحریف عهدین از دیدگاه قرآن

با مراجعه به آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام و تأمل در آن ها پی می بریم که موارد بسیاری از کتاب مقدس مورد تحریف قرار گرفته است. این تحریف گاه در قالب تحریف لفظی؛ یعنی حذف عبارات و اضافه نمودن برخی مضامین و گاه در قالب تحریف معنوی؛ یعنی تفسیر غلط آیات کتاب مقدس صورت گرفته است. تعدادی از کتب موجود نیز اصولاً مجعول است؛ یعنی نویسندگانی مطالب خود را به عنوان کتاب مقدس و مورد تأیید الهی به مردم ارائه کرده اند. وقوع تحریف در کتاب مقدس را از چند طریق می توان به وسیله آیات و روایات اثبات نمود:

1 - برخی آیات و روایات آشکارا تحریف را در این کتاب بازگو می کنند:

خداوند متعال می فرماید: «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیقاً یلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْکِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْکِتابِ وَما هُوَ مِنَ الْکِتابِ وَیقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَیقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَهُمْ یعْلَمُونَ»؛(3) «در میان آن ها [= یهود] کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب [خدا] ، زبان خود را چنان می گردانند که گمان کنید [آنچه را می خوانند،] از کتاب [خدا] است؛ در حالی که از کتاب [خدا] نیست. و [با صراحت می گویند: آن از طرف خداست. با این که از طرف خدا نیست و به خدا دروغ می بندند؛ درحالی که می دانند.»

1- 306. اظهار الحق ص 77 به نقل از او.
2- 307. تفسیر المنار ج 6 ص 36، دائره المعارف بستانی ج 4 ص 753، لفظ ایرونیموس.

3- 308. سوره آل عمران، آیه 78.

و نیز می فرماید: «فَوَیلٌ لِلَّذِینَ یکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیدِیهِمْ ثُمَّ یقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِیشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً...»؛(1) «پس وای بر آن ها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: این از طرف خداست. تا آن را به بهای کمی بفروشند... .»

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «پس از غیبت موسی و عیسی علیهما السلام تورات و انجیل را تغییر دادند و عبارات و کلمات را از موضع خود تحریف نمودند... خداوند نیز دل آنان را کور نمود و به واسطه این کور دلی بود که مطالبی اضافی و تحریف شده را از خود به جای گذاشتند و همین موضوع آنان را در این تهمت های بزرگ و مشتبه ساختن امور و کتمان واقعیات، رسوا ساخت.»(2)

2 - برخی آیات نیز به طور ضمنی دلالت بر وقوع تحریف در کتاب مقدس دارد. خداوند متعال می فرماید: «وَإِذْ قالَ اللَّهُ یاعِیسَی ابْنَ مَرْیمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّی إِلهَینِ مِنْ دُونِ اللَّهِ...»؛(3) «و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم فرمود: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!...»

و نیز می فرماید: «الَّذِینَ یتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الْأُمِّی الَّذِی یجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَالإِنْجِیلِ ...»؛(4) «همان ها که از فرستاده [خدا] ، پیامبرِ «امّی» پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند... .»

از این آیه استفاده می شود که نام پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و خصوصیات ایشان به طور صریح در عهد قدیم و جدید آمده است، در حالی که آنچه را از این دو کتاب هم اکنون مشاهده می کنیم عبارتی که صریح در این مطلب باشد وجود ندارد.

3 - در عهد قدیم و جدید مطالبی را در باب اعتقادات مشاهده می کنیم که نه تنها با قرآن سازگاری ندارد، بلکه با عقل و فطرت نیز ناسازگاری دارد؛ از قبیل اعتقاد به تثلیث، صلب و فدا، حلول و... .

1- 309. سوره بقره، آیه 79.

2- 310. بحار الانوار ج 92 ص 43، ح 3، و ج 77 ص 276، ح 1.
3- 311. سوره مائده، آیه 116.
4- 312. سوره اعراف، آیه 157.

عوامل تحریف در مسیحیت

تبدیل و انتقال از دین مسیح به مسیحیت جدید، به عواملی چند باز می گردد:

1 - افکار پولس

موقعیت پولس تنها به وارد کردن عقایدی جدید در دین مسیحیت باز نمی گردد، بلکه از این تعدّی کرده و در حقیقت به تأسیس دعوتی خاص از بدعت ها در اعتقادات و عبادات پرداخته است.

گویا پولس به جهت آن که نتوانست با نصرانیت و نصارا، از راه خشونت و جنگ به مبارزه برخیزد، لذا راه دیگری را برای نابودی آنان انتخاب نمود و آن این که با پذیرش ظاهری مسیحیت و تحریف آن ضربه ای سهمگین بر پیکره آن وارد ساخت، همان گونه که احبار و رهبانان در صدر اسلام با پذیرش ظاهری اسلام و تحریف گزاره های آن و وارد کردن اسرائیلیات در تعالیم اسلامی، ضربه های سهمگینی بر پیکره اسلام وارد نمودند؛ گرچه مکتب اهل بیت علیهم السلام به جهت مقابله با آن ها، از این توطئه ها مصون ماند.

2 - اصول بت پرستان و آیین های دیگر

اصول بت پرستان قدیم که از روم و فارس و یونان به جای مانده بود و نیز برخی از اصول اعتقادی آیین های دیگر؛ از قبیل هند نیز تأثیر به سزایی در افکار و اصول مسیحیت کنونی داشته است. پولس این اصول را با ظرافت های گوناگون وارد مسیحیت جدید نمود.

3 - جهل به تعالیم انبیا

نصارا به گمراهی کشیده شدند به جهت آن که در گفتار پیامبران به طور صحیح تدبّر ننمودند، و یا به جهت آن که در برخی از کلمات آنان تدبّر کرده و برخی دیگر را رها کردند. خداوند متعال می فرماید: «وَمِنَ الَّذِينَ قالُوا إِنّا نَصارَى أَخَذْنا مِيثاقَهُمْ

فَنَسُوا حَظّاً مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَینا بَینَهُمُ الْعَدَاوَهَ وَالْبَغْضَآءَ إِلَی یوْمِ الْقِیامَهِ»؛ (1) «و از کسانی که ادّعای نصرانیت [و یاری مسیح داشتند پیمان گرفتیم، ولی آن ها قسمت مهمّی را از آنچه به آنان تذکّر داده شده بود، فراموش کردند. از این رو در میان آن ها تا دامنه قیامت، عداوت و دشمنی افکندیم... .»

4 - تأثیر حاکمان

جای شک و تردید نیست که حاکمان و طاغوت ها در نشر خرافات و تبدیل دین مسیح علیه السلام نقش به سزایی داشته اند؛ به ویژه قسطنطنین که بیش ترین تأثیر را در یاری رساندن به پولس و تثبیت عقیده او با الوهیت مسیح داشته است. قسطنطنین کسی بود که در طول حیاتش مشرک بوده و تنها در بستر مرگ غسل تعمید داده شد.(2)

5 - مخفی شدن انجیل

از آیات قرآن استفاده می شود که خداوند متعال بر حضرت مسیح علیه السلام انجیل فرستاده تا برای بنی اسرائیل قرائت کند. آنجا که می فرماید: «وَقَفَّینا عَلَی آثَارِهِم بِعِیسَی ابْنِ مَرْیمَ مُصَدِّقاً لِّما بَینَ یدَیهِ مِنَ التَّوْرَاهِ وَآتَیناهُ الْإِنجِیلَ فِیهِ هُدی وَنُورٌ وَمُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ مِنَ التَّوْرَاهِ وَهُدی وَمَوْعِظَهً لِّلْمُتَّقِینَ»؛ (3) «و به دنبال آن ها [=پیامبران پیشین ، عیسی بن مریم را فرستادیم؛ در حالی که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود تصدیق داشت و انجیل را به او دادیم که در آن، هدایت و نور بود و [نیز این کتاب آسمانی] تورات را که قبل از آن بود، تصدیق می کرد و هدایت و موعظه ای برای پرهیزکاران بود.»

ولی این انجیلی که قرآن به آن اشاره می کند، هیچ کدام از اناجیل چهارگانه معروف نزد نصارا نیست؛ زیرا بنابر تصریح خود نصارا، مدّت ها بعد از حضرت مسیح نوشته شده است.

1- 313. سوره مائده، آیه 14.
2- 314. محاضرات فی النصرانیه ابوزهره ص 109.
3- 315. سوره مائده، آیه 46.

در انجیل مرقس آمده است: «یسوع به سوی جلیل آمده، بشارت به انجیل ملکوت خدا می دهد و می گوید: زمان به انتها رسیده و ملکوت خدا نزدیک است، پس توبه کنید و به انجیل ایمان آورید.»(1)

و در رسائل پولس آمده است: «تصرف شما باید مناسب با انجیل مسیح باشد.»(2)

کسی از این انجیل خبر ندارد که چه شده است؟ جواب هرچه باشد، این موضوع را نمی توان انکار کرد که سبب حقیقی مخفی شدن آن، میدان را باز گذاشتن و زمینه را فراهم کردن برای افرادی؛ از قبیل پولس و دیگران بوده که مردم را به مسیحیت جدید و محرَّف دعوت کرده اند.

گرچه احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن این که مقصود از انجیل تنها همان بشارت هایی باشد که حضرت عیسی علیه السلام از جانب خداوند داده باشد، گرچه که توسط حضرت تبدیل به کتابت در زمان او نشده است.

1- 316. مرقس ار 15.
2- 317. رساله پولس به اهالی فیلپّی ار 27 - 30.

جنگ های صلیبی قبل از آن که رویارویی نظامی غرب مسیحی با شرق مسلمان تلقّی شود، رویارویی توحّش غربی با تمدن اسلامی بوده است، واقعیتی که بسیاری از محققان و تاریخ نگاران به آن اشاره یا تصریح کرده اند.

در زمان حکومت عمر بن خطاب، بیت المقدس به تصرف مسلمانان درآمد. این شهر که مرکز مهمّ دیانت مسیحی و بنابر نظر مسیحیان، مقتل عیسی علیه السلام است بدون هیچ گونه قتل و غارت به تسلیم در مقابل مسلمانان رضایت داد. در زمان حکومت امویان نیز مسیحیان از آرامش نسبی برخوردار بودند. آنان دلیلی برای تأسف خوردن بر پیروی اسلام نداشتند... روزگارشان به مراتب بهتر از دوران حکومت رومیان بود. احکام بهتر مراعات می گشت و تجارت با رونق و مالیات به مراتب از گذشته کمتر بود.(1)

در زمان حکومت عباسیان، مسیحیان بسیاری از حکومت آنان راضی و خشنود بودند. در همان اوقات یا تریارک قدس در نامه ای به همتای خود در قسطنطنیه درباره اولیای امور مسلمانان می نویسد: «آن ها عادل هستند و خطا یا شدت عملی در حق ما روا نمی دارند.»

در اواسط قرن یازدهم، اکثریت سکنه مسیحی فلسطین روزگاری داشتند که به ندرت آن چنان خوشایند بود. مقامات و حاکمان مسلمان در مورد آنان به ملایمت

1- 318. تاریخ جنگ های صلیبی ص 42.

رفتار کرده و امپراطور مراقب منافع آنان بود... بیت المقدس هرگز پیش از این، چنین فراوان از هم دردی و ثروتی که با زائران از غرب به همراه آورده می شدند بهره مند نگشته بود.(1) وسعت روز افزون متصرفات اسلامی در اروپا، بر وحشت غرب می افزود. از طرفی در جهان غرب، روحیه سلحشوری در حال رشد بود و اشعار حماسی عامیانه به قهرمانان نظامی هیبت و اعتبار می بخشید. کلیسا نیز سعی کرد تا این غریزه جنگ جویانه را به سمت و سویی کشاند که منافعش را جلب کند. بدین ترتیب برای جلوگیری از پیشرفت اسلام و گسترش مسیحیت و نجات مسیحیان جنگ را مجاز دانست.

جنگ های صلیبی از سال 1096 میلادی شروع شد و تا سال (1291م) ادامه داشت. لشکریان مسیحی موظف بودند تا علامت صلیب را به عنوان نشانه ای از جان فشانی و فداکاری بر گردن خود داشته باشند و به همین جهت بود که این جنگ ها به جنگ صلیبی مشهور شد. در سال 1096 میلادی لشکریان صلیبی با سپاهی بسیار حرکت خود را شروع کردند و آنچه خانه در امتداد ساحل دریای مرمره قرار داشت تا شهر «نیکو مدیا» غارت کردند. آنان حتی مسیحیانی که در کشورهای اسلامی تحت حکومت و سلطه مسلمانان بودند نیز از دم شمشیر گذرانده و به قتل می رساندند. معروف است که لشکریان، کودکان را به سیخ کرده و کباب می کردند. آنان بالاخره در جنگ با ترکان در نزدیکی نیقیه شکست سختی خورده و اکثراً کشته شدند.(2)

در سال 1097 میلادی به شهر نیقیه حمل کرده و در سال (1098م) شهر انطاکیه و در سال (1099م) شهر معرّه را به اشغال نظامی خود درآوردند. در «معرّه» سه روز تمام اهالی آنجا را از دم تیغ گذرانیده و عدّه زیادی را اسیر کردند.

«رائول دوکان» تاریخ نویس و وقایع نگار غربی می گوید: «در معرّه جنگ جویان ما

1- 319. تاریخ جنگ های صلیبی، ص 43.
2- 320. همان، ص 157 - 167.

بزرگسالان کافر (مسلمان) را در دیگ جوشاندند و کودکان را به سیخ کشیدند و روی آتش کباب کردند و گوشتشان را خوردند.»(1)

و در سال 1099 میلادی (492 ه.ق) بیت المقدس به تصرف صلیبی ها درآمد. آنان یک هفته تمام به کشتار مسلمانان پرداختند و تنها در بیت المقدس بیش از شصت هزار نفر را کشتند.

در سال (1109م) «طرابلس» به تصرف صلیبی ها درآمد. یک صد هزار جلد کتاب های «دارالعلم» در این حادثه به غارت رفت و در آتش سوخت. این حملات پی درپی تا سال (1124م) که بندر صور به اشغال صلیبی ها درآمد ادامه داشت، تا آن که از سال 1144 میلادی (539 ه.ق) پیروزی قوای مسلمانان شروع می شود و اوج این پیروزی ها به توسط سپاهیان صلاح الدین ایوبی است. آنان هنگامی که وارد بیت المقدس می شوند فرماندهان به سربازان خود دستور می دهند که هیچ فرد مسیحی - خواه غربی یا شرقی - نباید مورد آزار قرار گیرد، و لذا هیچ کشتار و غارتی صورت نمی گیرد. صلاح الدین اعلام می کند که غربی ها هر گاه بخواهند می توانند به زیارت اماکن مقدس خود بیایند.

در سال (1204 م) سپاهیان صلیبی پایتخت روم شرقی (قسطنطنیه) را تصرف کرده، سه روز آنجا را مورد قتل و غارت قرار دادند. خوی وحشیانه آنان نه فقط در برابر مسلمانان ظاهر شده بود، بلکه در این شهر مسیحی نشین نیز شمایل و مجسمه ها و کتاب ها و تعداد بی شماری از اشیای هنری به یادگار مانده از تمدن یونان و بیزانس را به تاراج بردند و هزاران نفر را نیز در شهر گردن زدند...

1- 321. جنگ های صلیبی از دیدگاه شرقیان ص 61.

ص:155

(1)

اسلام از نگاه مستبصرین غرب

با مراجعه به سخنان و نوشته های غربی هایی که اسلام آورده اند، پی می بریم که آنان دیدگاه مثبتی به اسلام و تعلیمات ملکوتی آن داشته اند و به همین جهت بوده که اسلام را اختیار کرده اند. اینک به ذکر برخی از عبارات آنان می پردازیم.

1 - مورّخ مشهور انگلیسی «مسترولز» می گوید: «هر دینی که با مدنیت در تمام شئونات زندگی همراهی نداشته باشد، آن را بر دیوار زده و هرگز در آن تأمّل نکنید؛ زیرا دینی که همپای مدنیت و جامعه و در کنار آن نباشد، شرّی است بر اصحاب آن که آن ها را به هلاکت خواهد کشاند.

تنها دیانت حقّی که من مشاهده کردم با مدنیت همراهی دارد، همان دیانت اسلامی است. هرگاه کسی خواست از این مطلب آگاهی پیدا نماید باید قرآن را مطالعه کند و در آنچه از نظریات علمی و قوانین و نظام های مربوط به مجتمع آمده، تأمّل نماید؛ زیرا قرآن کتاب دینی، علمی، اجتماعی، تهذیب اخلاقی و تاریخی است و بسیاری از نظام ها و قوانینش، حتی در این زمان قابل استعمال و پیاده شدن است، چنان که تا روز قیامت نیز قابل اجرا خواهد بود. و اگر کسی از خوانندگان از من طلب کند تا برای او دین اسلام را تعریف کنم، آن را این گونه توضیح می دهم: اسلام دین مدنیت است. آیا در توان کسی هست تا برای من موقعیتی را ذکر کند که دین اسلام مغایر با مدنیت و پیشرفت ظهور پیدا کرده است؟»

1- 322. رجوع شود به کتاب «جنگ های صلیبی از دیدگاه شرقیان» ص 23 - 363.

او در ادامه می گوید: «محمّد پیامبر، شخصی زراعت کار و طبیب و قانوندان و رهبر بود. و اگر آنچه را که در احادیثش آمده مطالعه نمایی، به صدق گفتار من واقف خواهی شد. تو را بس است از آنچه از او رسیده که فرمود: «نحن قوم لانأکل حتّی نجوع و إذا اکلنا لانشبع»؛ «ما قومی هستیم که تا گرسنه نشویم غذا نمی خوریم و هنگامی که غذا می خوریم به حدّ سیری نمی خوریم.» این کلام اساسی است که علم صحّت و طب بر آن استوار است. و طبیبان با کثرت و مهارتی که دارند، تاکنون نتوانسته اند نصیحتی بهتر از این را بیاورند....»(1)

2 - استاد دونالدرکیول (محمد عبداللَّه)؛ او که یک آمریکایی است، بعد از مطالعه فراوان در قرآن کریم و بررسی سیره پیامبراکرم صلی الله علیه وآله اسلام را اختیار کرده و در این باره می گوید: «مرا بسیاری از انگیزه ها و عوامل به سوی اسلام جذب کرد که نمی توانم همه آن ها را برشمارم یا به خاطر بیاورم؛ زیرا برخی از آن ها به حدّی آشکار و ظاهر است که هیچ انسانی در آن شک نمی کند، و برخی نیز باطنی و مخفی است که در اعماق روح و در جوانب ضمیر انسان غوص کرده و در کمین است.

من در رابطه با اسلام، مطالبی خوانده و قرآن را نیز قرائت کرده ام و نیز مقداری از سیره محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه وآله را مطالعه نموده ام، که بخش عظیمی از آن توجّه مرا به خود جلب کرد. بسیط بودن و آسانی عقیده اسلامی برای من جالب توجه بود. در آنجا اسرار و معمّاهایی یافت نمی شد که بخواهی به آن ها ایمان آورده و مناقشه نکنی، بلکه بازگشت ایمان به عقل و نظر در ملکوت خدا و آنچه در عالم از نظام بدیع است می باشد، که انسان را به طور بدیهی به وجود خدایی که متصرف بوده و برای او خلق و امراست، هدایت می کند.

چون خدا را شناختی و به وجود او ایمان آوردی، اسلام به تو می گوید: همانا خدا

1- 323. مجله «المرشد»، ج 3.

به انسان از «حَبْلِ الْوَرِیدِ» نزدیک تر است. خداوند به شما درباره خودش این چنین خبر می دهد: « وَإِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ»؛(1) «و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، [بگو] من نزدیکم؛دعای دعا کننده را اجابت می کنم، به هنگامی که مرا می خواند.»

حقّاً آن گذشتی را که اسلام با مخالفینش دارد، گذشت در صلح، و گذشت در جنگ، و رفتاری که با اهل کتاب از یهود و نصارا دارد، مرا به تعجب واداشته است.

جنبه انسانی که در اسلام است، در هر وصیتی از وصایای آن به طور واضح و ملموس، مشهود است، و در هر تشریعی که آمده وجود دارد. مردم گرچه در بهره های دنیوی و متاع آن اختلاف دارند ولی نزد خدا همه یکسان اند و هیچ کس بر دیگری، به جهت ثروت یا جنسیت یا رنگ برتری ندارد و تنها برتری به تقوا است. و برای فقیر و عاجز و محتاج حقّی معلوم در اموال ثروتمندان است که با زکات واجب آن را می پردازند.

اسلام پیروان خود را از سوار شدن و همراهی با قافله پیشرفت و آبادانی باز نمی دارد، بلکه مردم را دستور می دهد که از اسباب و وسایل استفاده کنند، آن گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «اعقلها و توکّل»؛ «پاهای شتر را ببند و توکّل بر خداکن.» اسلام انسان پاک طینت را از متاع دنیا محروم نمی سازد، آنجا که می فرماید: « وَابْتَغِ فِیما آتاکَ اللَّهُ الدّارَ الآخِرَةَ وَلاتَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا»؛(2) «و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره ات را از دنیا فراموش مکن.»

و نیز می فرماید: « قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیباتِ مِنَ الرِّزْقِ»؛(3) «بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاک را حرام کرده است؟!»

1- 324. سوره بقره، آیه 186.
2- 325. سوره قصص، آیه 77.
3- 326. سوره اعراف، آیه 32.

بسیاری از محاسن اسلام در عقاید و عبادات و معاملات است که نمی توانم آن ها را به شماره درآورم که مرا به پذیرش این دین دعوت کرده است.

اگر قرار باشد که گفتارم را به مطلبی ختم کنم، به گوشه ای از عظمت سیره رسول و تاریخ او ختم می نمایم که هرکس آن را مطالعه کند در دعوت و شخصیت او عظمتی را می بیند، و عظمتی در جهان از او مشاهده می کند و به این نتیجه می رسد که محمّدصلی الله علیه وآله خاتم پیامبران و فرستاده شده به بهترین دین است. و اسم خودم را بدین جهت (محمّد عبداللّٰه) گذاشتم که به نام این شخصیت کریم تبرّک جسته باشم؛ زیرا اخلاق و خصوصیات کامل او مرا به اعجاب واداشته است.»(1)

3 - «الکونت ادوارد کیوجا»؛ او که شخصی ایتالیایی است، بعد از بحث و تحقیق درباره ادیان، حقیقت در جلوی او آشکار شد و به آن علناً اعتراف نمود. وی در این باره می گوید: «دین حقیقی ثابت، همان اسلام است. هنگامی که موج اشتیاق به سوی دین اسلام مرا تحت فشار قرار داده بود، لذا در صدد تحقیق و مطالعه در رابطه با ادیان قدیم و جدید برآمده و بین یک یک آن ها مقایسه نمودم. و به آن ها با دید نقد و بررسی پرداختم. نتیجه کوشش من در این مدت آن بود که من کم کم به این اعتقاد سوق داده شدم که ایمان و عقیده اسلامی، همان دین حقیقی و ثابت است. و به طور حتم قرآن متضمّن هرچیزی است که روح انسانی در ارتقا و کمال معنوی اش به آن احتیاج دارد. و این مطلبی است که به طور آشکار و تمام، برای من واضح شده است.

حقیقتاً چقدر مساجد مسلمانان با سادگی اش زیبا است. و آن زیارت حجّ که چه بسیار فواید مهمی بر آن مشتمل است. در آنجا امتیاز طبقاتی بین فقیر و غنی ملغی است و هیچ کدام بر دیگری ترجیح داده نمی شود. مسلمانان در آن مواقف همگی مساوی در برابر حضرت ذوالجلال اند... .»

1- 327. مجله «منبرالاسلام» شماره 12، سال 19، سنه 1381 هجری.

(1)

4 - «ابراهیم وو»؛ او شخصی مسیحی است که بعد از درس و بحث فراوان، پی به حقانیت اسلام برده و به آن گرویده است. وی در این باره می گوید:

«من قبل از آن که اسلام را اختیار کنم، مسیحی کاتولیک بودم، ولی به مراسم تثلیث و عشاء ربّانی و معجزات مهمانی اعتقاد نداشتم. من مخالف اسرار و مخفی کاری های دینی بودم در حالی که هرگز ایمان به خداوند متعال را رها نمی کردم. هیچ کشیش کاتولیک مرا در توضیح این مسائل به صورتی که مرا قانع کند ابداً مساعدت نکرد، و تنها جوابی که همیشه از ناحیه آنان می شنیدم این بود که اسرار تا ابد به صورت سرّ باید باقی بماند... .

به دنبال این مسائل بود که نوعی از شک و تردید در عقیده ام به دین مسیحیت مرا فراگرفت، تا آن که با جماعتی از مسلمانان در «مالایا» برخورد کردم و معاشرت نمودم. و با مباحث کلامی که بین ما درباره دین صورت گرفت به این حقیقت دست یافتم که اسلام دین حق است و این دین همان دینی است که به طور حقیقت واقعی من به دنبال آن بودم. دینی که در آن احدی و چیزی به جز خدای متعال عبادت نمی شود. و در هیچ معبد اسلامی، صورت یا تمثال یا نقوشی یافت نمی شود. همانا نماز در مسجد، قلب مرا تا ابد مسخّر کرده است....»(2)

قسمت دوم

5 - روژه گارودی؛ او که یکی از فلاسفه و متفکرین فرانسوی است، بعد از نیم قرن تحقیق و جستجو درباره حقّ و حقیقت و پیگیری فراوان و مراجعه به مکاتب و ادیان دیگر، در آخر گمشده خود را در اسلام پیدا کرده و به آرامش درونی خود رسیده است.

او که خانواده اش متدین به هیچ دینی نبوده است، در سنین چهارده سالگی مذهب پروتستان از مذاهب مسیحیت را اختیار می کند. ولی در سال (1933 م) به صف حزب سوسیالیست فرانسه می پیوندد و لذا شروع به فراگیری کتاب های مارکس و انگلس

1- 328. مجله نور دانش، شماره 4، سال 1340 شمسی.
2- 329. مجله نور دانش، شماره 12، سال 1340 شمسی.

و لنین می کند و در سال (1936 م) مدرک خود را در فلسفه از دانشگاهی در استراسبورگ گرفته و به عنوان استاد فلسفه در آنجا استخدام می شود. در سال (1935 م) درجه دکترای خود را درباره «نظریه مادیت در معرفت» می نویسد. و در سال (1954 م) به درجه دکترا از مسکو در دانشکده فلسفه می رسد، با رساله ای که به عنوان «حرّیت» تألیف می نماید.

در سال (1970 م) مؤسسه ای به نام «مرکز الدراسات و البحوث المارکسیه» تأسیس می کند و خودش به مدت ده سال مدیر آن مؤسسه می گردد. از سال (1968 م) اختلافات او و رهبری حزب مارکسیست شروع می شود و در سال (1970 م) در مرحله ای جدید قرار می گیرد که باعث می شود رفته رفته از این حزب کنار بکشد. گارودی در سال (1976 م) مرکزی به نام «مرکز بین المللی برای گفت و گوی تمدن ها» تأسیس کرده و خودش مدیر آن می گردد. و در سال 1982 کتابی را به نام «اسلام، دین آینده» تألیف می کند، و این کار به نوبه خود آماده سازی برای اعلان به اسلامش بوده است که در سال 1982 میلادی، مطابق با یازدهم رمضان 1402 هجری اسلام را اختیار می کند.

او در یک سخنرانی که در جامع ابی النور در دمشق داشته، می گوید: «...اسلام به جهت خراب کردن و جنگ و کشتن انسان نیامده است، بلکه بدان جهت آمده تا آن که مسلمانان، جانشین و خلیفه در روی زمین به جهت برپایی حکم خدا باشند...ما در این وقت احتیاج بیشتری به اسلام داریم، و بر ما است که این اسلام را به نسل جدید معرفی نماییم، این نسلی که در حالت بدی زندگی می کند.

بسیاری از فلاسفه غرب، انسان را بی هدف در زندگی معرفی کرده اند، درحالی که اسلام برای زندگی انسان، هدف عالی قرار داده است. غرب، حتی دانشگاه غربی اسلام را به خوبی فرانگرفته است، و مع الاسف این مقصود و هدف عمدی در غرب است... برخی از دانشگاه ها درصدد برآمده اند تا هرچیزی را به چیز دیگر مرتبط

سازند، ولی یک چیز مهم را فراموش کردند و آن ربط اشیا و امور به خدایی است که خالق اشیاء است، به دنبال اسباب و مسبّبات رفتند بدون آن که آن ها را به خالقی که به وجود آورنده آن هاست ربط دهند... .

گرچه انسان در قرن بیستم از حیث تمدن و مادیات پیشرفت کرده ولی روح و حقیقت خود را گم کرده و خود و پروردگارش را نشناخته است. و لذا پیشرفتش به سوی بمب ها و جنگ های ویرانگر کشیده شده است... اگر ما به آخرت و انسان فکر نکنیم علم و تمدن ما به زودی نابود خواهد شد. علی الخصوص غرب که احتیاج به رسالت اسلامی دارد؛ زیرا اسلام دینی است که دربرگیرنده تمام افکاری است که ادیان پیشین آورده اند، و این دین مکمل آن ادیان و دین جهانی است... غرب توانسته با علوم و وسایلی که در اختیار دارد، کارهای خارق العاده ای انجام دهد ولی با این نحو پیشرفت که دارد به زودی با اختراعاتش عالم را به نابودی می کشاند. لذا بر ما است جهان را بیدار کرده و مردم را به خدای یکتای حقیقی بازگردانیم، آن ها را به خدا مرتبط سازیم. و باید هدف اساسی ما ساختن مجتمع اسلامی کامل و واحد باشد. و بر هر مسلمانی واجب است که قیام به دعوت مردم نماید و در نتیجه نور را در تمام اطراف عالم منتشر سازد.»(1)

او در سخنرانی خود در کنفرانسی که در قاهره تشکیل شده بود نیز می گوید:

«قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی است که امتداد سنت الهی در عالم وجود و تمام رسالت های سابق است. ضروری به نظر نمی رسد که ما در قرآن کریم به عنوان یک مرجع علمی نگاه کنیم، بلکه باید در آن چیزی مهم از مسائل علمی را پیگیری نماییم و آن مسائلی است که با دنبال کردن آن، بشریت را می توانیم از خونریزی نجات دهیم.

علوم طبیعی و شیمی و... وسایل متعدّدی را برای نابودی بشریت تقدیم جامعه

1- 330. عظماء و مفکّرون یعتنقون الاسلام، محمد طماشی، ص 57 - 58.

کرده است، در حالی که در اسلام، علم دارای اهداف عالی است. اسلام مردم را به بحث علمی برای بیان عظمت خالق و پیگیری وفا به واجبات خلافت در زمین دعوت می کند.

بر مسلمانان است که هر فردی را که به خدا ایمان آورده را به اهداف علم آگاه کنند تا بشریت را به نابودی نکشند، و تنها اسلام است که قدرت بر حمایت از بشریت را دارد. اسلام راه صحیح را برای حرکت بحث علمی و حرکت تکنولوژی عرضه می دارد تا انسان را به خضوع و عبودیت برای خداوند عزّ و جلّ وادارد.»(1)

او در جایی دیگر می گوید: «این که من اسلام را اختیار کردم، چیزی از قبیل تجربه نبود، بلکه همانند اتفاقات بزرگی بود که در زندگانی انسان می افتد. و هنگامی که خداوند سینه ام را برای اسلام گسترش داد قناعتی در من ایجاد شد که اسلام تنها این نیست که از دیگر ادیان اختلاف داشته باشد، بلکه اسلام دین خداست... دین فطرت است که خداوند انسان را بر آن خلق کرده است... دینی است که انسان به توسط آن، روح وجود و آقای عالم خواهدبود. مقصود آن است که اسلام دین حقّ از ابتدای خلق خدا آدم؛ یعنی همان انسان اول است.»(2)

او درباره اوّلین باری که با اسلام آشنا شده می گوید: «تا آخر جنگ جهانی دوم به جهت کاری که انجام داده بودم به مدت سه سال در اردوگاهی در منطقه جلفا در صحرای الجزایر زندان بودم. در آنجا اتفاق عجیبی افتاد، و من به جهت تمرّدی که در اردوگاه زندان داشتم به فرمان کماندوی فرانسوی محاکمه سریعی شده و حکم اعدامم با اسلحه صادر شد.

اجرای حکم به افراد لشکر الجزایر واگذار شد که در ارتش فرانسه کار می کردند. ولی من مشاهده کردم که آن ها از این کار سرباز زدند و مرا اعدام ننمودند. من از آن

1- 331. پیشین، ص 59.
2- 332. همان، ص 62.

جهت که لغت عربی را نمی دانستم سبب این تمرّد را ندانستم ولی بعداً از یکی از افراد الجزایری که برای لشکر فرانسه کار می کرد سؤال کردم. او در جواب گفت: شرف جنگجوی مسلمان، او را از تیراندازی به انسان بی سلاح باز می دارد. و این اوّلین باری بود که در این حادثه مهم با اسلام آشنا شدم، و بعدها در طول ده سال، در سوربن با اسلام آشنا شدم.»(1)

گارودی درباره تمدن غربی می گوید: «آنچه را من طرد می کنم مرکزیت و تمدن و فرهنگ غربی است که تعامل و همزیستی را با دیگر تمدن ها ردّ می کند. ردّی که در برخی از مواقع به حدّ تخریب چهره تمدن های دیگر رسیده یا از اصل وجود،آن ها را انکار کرده است.

این اشتباه بزرگی است که غرب خودش را در جایگاه معلّم برای تمام امت ها بگذارد - آن گونه که غالباً چنین می کند - برای من امکان ندارد که شروع به گفت و گوی حقیقی کنم مگر در صورتی که تماماً قانع شده باشم که نزد طرف مقابل من نیز چیزی است که باید از او فراگیرم.»(2)

او درباره تمدن اسلامی نیز می گوید: «در تمدن اسلامی جدایی و تجزیه بین امور نیست. در اسلام علم متصل به دین و عمل مرتبط به ایمان است. و فلسفه برگرفته از نبوت و نبوت متّصل به عقل است. و زمین از آسمان دور نبوده و آسمان متّصل و مرتبط به زمین است، و پیشرفت تمدن سیر صعودی به سوی خدا دارد... .»(3)

وی درباره قرآن می گوید: «قرآن خالد و ابدی است و می تواند در هر وقت و زمان از تاریخ به ما بفهماند و راه یا صراط مستقیم را برای ما روشن سازد و هدف را به ما بنمایاند... .»

1- 333. همان، ص 63، به نقل از مجلّه الأمه.
2- 334. روزنامه «البعث» سوریه، 25 / 3 / 1984 میلادی.
3- 335. من المادیه الی الاسلام، دوحه قطر، سال 1982.

(1)

6 - لیوبولد فایس (محمّد اسد)؛ او که از اهالی اتریش است، بعد از مباحثات و مطالعات فراوان درباره اسلام به این دین مشرّف شده است. وی درباره امتیازات اسلام می گوید: «برنامه های اسلام چنان وسیع است که می تواند جواب تمام احتیاجات انسان معاصر را بدهد.آنچه را که عالم امروز به آن احتیاج دارد، برادری و مساوات است. و این ها فضایلی است که در غیر از اسلام جمع نمی شود. هنگامی که مشاهده می کنیم علاقه و نظام خانواده از هم پاشیده است... ملاحظه می کنیم که اسلام، تمام حقوق را به زن داده و نظام ازدواج را بر اساس عدل بین دو طرف مساوی برپا کرده است. امتیاز تشریع اسلامی آن است که با طبیعت بشر خطاکار ملائمت دارد. نه با ملائکه ای که معصومند، لذا اسلام بهترین دین برای بشریت است.»

1- 336. حوار من غارودی عن الاسلام و الحضارات، مجله «الموقف» سال 1984 میلادی.

(1)

دعوت اهل کتاب به اسلام

قرآن و دعوت اهل کتاب بررسی دیدگاه قرآن

با رجوع به قرآن کریم پی می بریم که خداوند متعال در آیات بسیاری اهل کتاب را به رها کردن دین خود و پذیرش اسلام دعوت کرده است. و از طرفی دیگر برخی از عقاید و باورهای دینی آنان را نیز مورد سرزنش و نکوهش قرار داده است. اینک به بررسی این آیات می پردازیم:

1 - عهد و میثاق از امّت های پیشین؛

خداوند از همه انبیا و امت های پیشین، میثاق و عهد گرفته که در صورت ظهور حضرت محمدصلی الله علیه وآله به آیین او ایمان آورند.

در قرآن کریم می خوانیم: « وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيينَ لَما آتَيتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جآءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ»؛(2) «و [به خاطر آورید] هنگامی را که خداوند از پیامبران [و پیروان آن ها] پیمان مؤكّد گرفت كه هرگاه كتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید.»

2 - قرآن کتاب مهیمن و نسخ کننده؛

خداوند متعال می فرماید: « وَأَنْزَلْنا إِلَيكَ الْكِتابَ بِالْحَقِ ّ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يدَيهِ مِنَ

ص:168

1- 337. عظماء مفکرون، محمّد طماشی، ص 98 - 99.
2- 338. سوره آل عمران، آیه 81 - 82.

الْکِتابِ وَمُهَیمِناً عَلَیهِ»؛(1) «و این کتاب [=قرآن را به حق بر تو نازل کردیم در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند و حافظ و نگهبان آن هاست.»

و نیز می فرماید: « ما نَنْسَخْ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَی ءٍ قَدِیرٌ»؛(2) «هر حکمی را نسخ کنیم و یا [نسخ آن را به تأخیر اندازیم بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم. آیا نمی دانستی که خداوند بر هر چیز تواناست.»

3 - حضرت محمدصلی الله علیه وآله پیامبر جهانی؛

خداوند متعال می فرماید: « وَأَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَکَفی بِاللَّهِ شَهِیداً»؛(3) «ما تو را رسول برای مردم فرستادیم، و گواهی خدا در این باره کافی است.»

و نیز می فرماید: « قُلْ یا أَیهَا النّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکُمْ جَمِیعاً»؛(4) «بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم.»

و می فرماید: « تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً»؛(5) «زوال ناپذیر و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.»

4 - قرآن کتاب جهانی؛

خداوند متعال می فرماید: « کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیکَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»؛(6) «[این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی ها [ی شرک و ظلم و جهل به سوی روشنایی [ایمان و عدل و آگاهی به فرمان پروردگارشان درآوری.»

و نیز می فرماید: « هذا بَیانٌ لِلنّاسِ وَهُدی وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ»؛(7) «این، بیانی است برای عموم مردم، و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران.»

و می فرماید: « تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً»؛

1- 339. سوره مائده، آیه 48.
2- 340. سوره بقره، آیه 106.
3- 341. سوره نساء، آیه 79.
4- 342. سوره اعراف، آیه 158.
5- 343. سوره فرقان، آیه 1.
6- 344. سوره ابراهیم، آیه 1.
7- 345. سوره آل عمران، آیه 138.

(1) «زوال ناپذیر و بابرکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.»

5 - بشارت به اسلام در تورات و انجیل؛

خداوند متعال می فرماید: « وَإِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَی مِنَ التَّوْراهِ وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جاَءَهُمْ بِالْبَیناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ»؛(2) «و [به یاد آور] هنگامی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [= تورات می باشم، و بشارت دهنده به رسولی که بعد ازمن می آید و نام او احمد است. هنگامی که او با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: این سحری است آشکار.»

6 - فراخوانی اهل کتاب به اسلام و توبیخ آنان؛

در قرآن کریم می خوانیم: « یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاَءَکُمْ رَسُولُنا یبَینُ لَکُمْ کَثِیراً مِمّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ وَیعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ قَدْ جاَءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَکِتابٌ مُبِینٌ یهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَیخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَیهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»؛(3) «ای اهل کتاب! پیامبر ما، که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می کردید روشن می سازد، به سوی شما آمد، و از بسیاری از آن [که فعلاً افشای آن مصلحت نیست صرفنظر می نماید. [آری از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه های سلامت هدایت می کند، و به فرمان خود از تاریکی ها به سوی روشنایی می برد و آن ها را به سوی راه راست رهبری می نماید.»

و نیز آمده است: « وَآمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ وَلاتَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ»؛

1- 346. فرقان / 1.
2- 347. سوره صف، آیه 6.

3- 348. سوره مائده، آیه 15 - 16.

(1) «و به آنچه نازل کرده ام [=قرآن ایمان بیاورید که نشانه های آن با آنچه در کتاب های شماست مطابقت دارد و نخستین کافر به آن نباشید.»

همچنین فرموده است: « یا أَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ»؛(2) «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می شوید، در حالی که [به درستی آن گواهی می دهید؟»

7 - امت اسلامی، بهترین امت ها است؛

« وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ»؛(3) «و این چنین شما را امّت میانه ای قرار دادیم [میان افراط و تفریط] تا بر مردم گواه باشید.»

« کُنْتُمْ خَیرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ...»؛(4) «شما بهترین امتی بودید که به سود انسان آفریده شده اید.»

8 - غلبه اسلام بر ادیان دیگر؛

« هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَکَفی بِاللَّهِ شَهِیداً»؛(5) «او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادیان پیروز کند و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد.»

9 - اسلام، شرط هدایت اهل کتاب؛

« وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکِتابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَکَفَّرْنا عَنْهُمْ سَیئاتِهِمْ وَلأَدْخَلْناهُمْ جَنّاتِ النَّعِیمِ»؛(6) «و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، گناهان آنان را می بخشیم و آن ها را در باغ های پر نعمت بهشت وارد می سازیم.»

« فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِی الأُمِّی الَّذِی یؤْمِنُ بِاللَّهِ وَکَلِماتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ»؛(7) «پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش، آن پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد، و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.»

1- 349. سوره بقره، آیه 41.
2- 350. سوره آل عمران، آیه 70.
3- 351. سوره بقره، آیه 143.
4- 352. سوره آل عمران، آیه 110.
5- 353. سوره فتح، آیه 28.
6- 354. سوره مائده، آیه 65.
7- 355. سوره اعراف، آیه 158.

« فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِی شِقاقٍ فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»؛(1) «اگر آن ها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند هدایت یافته اند، و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده اند و خداوند، شرّ آن ها را از تو دفع می کند و او شنونده و داناست.»

10 - امر به ایمان آوردن اهل کتاب؛

« وَآمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ وَلاتَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ وَلا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلاً وَإِیای فَاتَّقُونِ»؛(2) «و به آنچه نازل کردم (= قرآن) ایمان بیاورید، که نشانه های آن با آنچه در کتاب های شماست مطابقت دارد و نخستین کافر به آن نباشید و آیات مرا به بهانه ناچیزی نفروشید، و تنها از من بترسید.»

« قاتِلُوا الَّذِینَ لایؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلابِالْیوْمِ الْآخِرِ وَلا یحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلا یدِینُونَ دِینَ الْحَقِ ّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتّی یعْطُوا الْجِزْیةَ عَنْ یدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ»؛(3) «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را که خدا و رسولش آن را تحریم کرده حرام می شمرند، و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند.»

11 - نهی از تغییر دین؛

« یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ یرُدُّوکُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ کافِرِینَ»؛(4) «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب (که کارشان نفاق افکنی و شعله ور کردن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر باز می گردانند.»

« وَلَنْ تَرْضی عَنْکَ الْیهُودُ وَلاَ النَّصاری حَتّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدی وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوآءَهُمْ بَعْدَ الَّذِی جآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِی وَلا نَصِیرٍ»

1- 356. سوره بقره، آیه 137.

2- 357. سوره بقره، آیه 137.
3- 358. سوره بقره، آیه 41.
4- 359. سوره آل عمران، آیه 100.

؛(1) «هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد تا (به طور کامل تسلیم خواسته های آن ها شوی و) از آیین (تحریف یافته)آنان پیروی کنی. بگو: هدایت الهی تنها هدایت است. و اگر از هوی و هوس های آن ها پیروی کنی بعد از آن که آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یاوری برای تو از جانب خدا نخواهد بود.»

12 - وعده عذاب به جهت عدم ایمان به دین جدید؛

« یا أَیهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَما لَعَنّا أَصْحابَ السَّبْتِ وَکانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولاً»؛(2) «ای کسانی که کتاب خدا به شما داده شده! به آنچه (بر پیامبر خود) نازل کردیم و هماهنگ با نشانه های شماست، ایمان بیاورید، پیش از آن که صورت هایی را محو کنیم سپس پشت سرگردانیم، یا آن ها را از رحمت خود دور سازیم؛ همان گونه که اصحاب سبت را دور ساختیم، و فرمان خدا در هر حال انجام شدنی است.»

13 - وقوع تحریف در کتب ادیان دیگر؛

« فَوَیلٌ لِلَّذِینَ یکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیدِیهِمْ ثُمَّ یقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِیشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً»؛(3) «پس وای بر آن ها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: این از طرف خداست. تا آن رابه بهای کمی بفروشند.»

« أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ یؤْمِنُوا لَکُمْ وَقَدْ کانَ فَرِیقٌ مِنْهُمْ یسْمَعُونَ کَلامَ اللَّهِ ثُمَّ یحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَهُمْ یعْلَمُونَ»؛(4) «آیا انتظار دارید به (آیین) شما ایمان بیاورند با آن که عده ای از آنان سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می کردند در حالی که علم و اطلاعی داشتند.»

14 - قرآن، صراط مستقیم را یکی می داند؛

آیات فراوانی در قرآن در مورد صراط وجود دارد که با اتصاف آن به «مستقیم» یا

1- 360. سوره بقره، آیه 120.

2- 361. سوره نساء، آیه 47.
3- 362. سوره بقره، آیه 79.
4- 363. سوره بقره، آیه 75.

«سوی» و نیز با اضافه آن به «ربّی»، و «ربّک»، «عزیز»، «حمید»، «اللّه»، «یاء متکلم» نوع خاصی از صراط را معرفی می کند و بقیه راه ها را منحرف می شمارد.

خداوند متعال می فرماید:« للَّهِ ِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ یهْدِی مَنْ یشآءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»؛(1) «مغرب و مشرق از آنِ خداست، خدا هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.»

« وَاجْتَبَیناهُمْ وَهَدَیناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»؛(2) «و آن ها را برگزیدیم و به راه راست هدایتشان کردیم.»

15 - دعوت به اسلام؛

آیات و روایاتی که دعوت به اسلام را لازم می داند و شامل یهود و نصارا نیز می شود.

از ابن عباس در تفسیر آیه «وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنزَلَ اللَّهُ»(3) نقل شده که پیامبرصلی الله علیه وآله یهودیان را به اسلام دعوت می کرد ولی آن ها نمی پذیرفتند و می گفتند:«بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَیهِ آبَآءَنا»؛(4) «نه، بلکه ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!»(5)

و به همین جهت بود که پیامبرصلی الله علیه وآله نصارای نجران را دعوت به مباهله نمود.

16 - نقد عقاید اهل کتاب؛

آیات و روایات فراوانی وجود دارد که در آن ها عقاید و کردار یهود و نصارا را زیر سؤال برده و آن ها را به صراحت، ناصواب و باطل می شمارد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

« وَقالَتِ الْیهُودُ یدُ اللَّهِ مَغْلُولَهٌ غُلَّتْ أَیدِیهِمْ وَلُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یداهُ مَبْسُوطَتانِ ینْفِقُ کَیفَ یشاءُ»؛(6) «و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دست های خودشان بسته باد و به خاطر این سخن از رحمت (الهی) دور شوند، بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است، هرگونه که بخواهد می بخشد.»

1- 364. سوره بقره، آیه 142.
2- 365. سوره انعام، آیه 87.
3- 366. سوره بقره، آیه 170.
4- 367. سوره لقمان، آیه 21.
5- 368. بحارالانوار، ج 19، ص 69.
6- 369. سوره مائده، آیه 64.

« وَقالَتِ الْيهُودُ عُزَيرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقالَتِ النَّصارى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ يضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنّى يؤْفَكُونَ»؛(1) «يهود گفتند: عزير پسر خداست. و نصارا گفتند: مسيح پسر خداست. اين سخنى است كه با زبان خود مى گويند كه همانند گفتار كافران پيشين است. خداوند آنان را بكشد، چگونه از حق انحراف مى يابند.»

« اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيمَ وَما أُمِرُوا إِلاّ لِيعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلاّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمّا يشْرِكُونَ * يرِيدُونَ أَنْ يطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَيأْبَى اللَّهُ إِلاّ أَنْ يتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ»؛(2) «(آن ها) دانشمندان و راهبان خويش را معبودهايى در برابر خدا قرار دادند، و (همچنين) مسيح فرزند مريم را؛ در حالى كه دستور نداشتند جز خداوند يكتايى را كه معبودى جز او نيست، بپرستند، او پاک و منزه است از آنچه همتايش قرار مى دهند. آن ها مى خواهند نور خدا را با دهان خويش خاموش كنند ولى خدا جز اين نمى خواهد كه نور خود را كامل كند هرچند كافران ناخشنود باشند.»

« يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ * يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛(3) «اى اهل كتاب! چرا به آيات خدا كافر مى شويد در حالى كه (به درستى آن) گواهى مى دهيد؟! اى اهل كتاب! چرا حق را با باطل (مى آميزيد و) مشتبه مى كنيد، و حقيقت را پوشيده مى داريد در حالى كه مى دانيد؟!»

« لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَما مِنْ إِلهٍ إِلاّ إِلهٌ واحِدٌ وَإِنْ لَمْ ينْتَهُوا عَمّا يقُولُونَ لَيمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ»؛(4) «آن ها كه گفتند: خداوند يكى از سه خداست (نيز) به يقين كافر شدند، معبودى جز معبود يگانه نيست، و اگر از آنچه مى گويند دست برندارند عذاب دردناكى به كافران آن ها (كه روى اين عقيده ايستادگى كنند) خواهد رسيد.»

1- 370. سوره توبه، آيه 30.
2- 371. سوره توبه، آيه 31 - 32.
3- 372. سوره آل عمران، آيه 69.
4- 373. سوره مائده، آيه 73.

آیات متشابهات

از آنجا که در مقابل این آیات، آیات متشابهی وجود دارد که مسیحیان از باب جدل به آن ها استدلال کرده و بر اعتبار آیین خود اعتماد نموده اند، لذا در ابتدا بحثی درباره آیات متشابهات و سبب وقوع آن ها در قرآن مطرح می کنیم و سپس به بحث و بررسی آیات متشابهات پرداخته و از آن ها پاسخ خواهیم داد.

متشابه در اصطلاح قرآنی

متشابه به حسب اصطلاح قرآنی، لفظی است که احتمال معانی مختلفی داشته و لذا مورد شک و شبهه قرار می گیرد. همان گونه که می توان آن را حمل بر معنای صحیح نمود همچنین قابل حمل بر توجیه فاسد است. و به همین جهت است که این گونه آیات مورد طمع اهل فساد قرار گرفته تا با تأویل بر طبق دلخواه خود، ایجاد فتنه در بین مردم نمایند و از این راه به اهداف شوم خود نایل شوند.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید:

«به حسب اصطلاح قرآنی، مقصود از تشابه آن است که آیه به نحوی باشد که مراد آن برای فهم شنونده به مجرّد شنیدن، معین نباشد، بلکه مردّد بین چند معنا باشد تا آن که به محکمات قرآن مراجعه شود و معنای حقیقی آن روشن گردد. در این صورت آیه متشابه به واسطه آیه محکم، محکم خواهد شد. و آیه محکم خود به خود محکم

است؛ از باب نمونه آیه: «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی ؛(1) «همان بخشنده ای که بر عرش مسلّط است.» بار اول که شنونده می شنود امر بر او مشتبه می گردد، ولی هنگامی که به آیه «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَی ءٌ»(2) می رسد، ذهنش بر این استوار می گردد که مقصود به آیه قبل، تسلّط بر حکومت و سلطنت و احاطه بر خلق است، نه تکیه دادن بر مکان که لازمه آن تجسیم محال است. همچنین آیه «إِلَی رَبِّها ناظِرَهٌ»(3) هنگامی که به آیه «لَّا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَهُوَ یدْرِکُ الْأَبْصارَ»ارجاع داده شود، این گونه نتیجه گیری می شود که مقصود به نظر، غیر از نظر حسّی با چشم است....»(4)

وقوع متشابه در قرآن

در مورد وقوع تشابه در قرآن سه نظریه وجود دارد:

1 - خطّ اعتدال

شکی نیست همان گونه که آیات محکمات در قرآن وجود دارد که اکثریت آیات را تشکیل می دهد، همچنین آیات متشابهات وجود دارد که در اقلّیت است.

خداوند متعال می فرماید: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُّحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَأُخَرُ مُتَشابِهتٌ...»؛(5) «او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم»[= صریح و روشن است؛ که اساس این کتاب می باشد؛ (و هرگونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می گردد.) و قسمتی از آن، «متشابه» است.»

اگر آیات قرآن را شش هزار آیه بدانیم، آیات متشابهات آن با حذف مکرّرات، در حدود دویست آیه است.

1- 374. سوره طه، آیه 5.
2- 375. سوره شوری، آیه 11.
3- 376. سوره قیامت، آیه 23.
4- 377. المیزان، ج 3، ص 21.
5- 378. سوره آل عمران، آیه 7.

2 - خطّ افراط

برخی در صدد برآمدند تا هرگونه آیه متشابه بالذات را در قرآن نفی کنند، به دلیل این که قرآن کتاب هدایت برای عموم مردم است.«هذا بَیانٌ لِّلنّاسِ»(1)

و نیز آمده است: «الر کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ»(2)

لذا تعبیر به تشابه در قرآن را حمل بر تشابه نسبی نسبت به آن افرادی دانسته اند که در قلوبشان انحراف است.

ولی این توجیه نمی تواند علاج امر واقعی کند؛ زیرا شکی در وجود این گونه آیات برای عموم انسان ها نیست. ولی در عین حال وجود متشابه در قرآن ضرر به جنبه هدایتگری قرآن نمی زند؛ زیرا:

اوّلاً: وجود آن ها نسبت به آیات محکمات اندک است.

ثانیاً: در جنب کتاب خداوند افراد معصوم وجود داشته و دارند که مرجع مردم در حلّ تشابه از این گونه آیاتند و آنان همان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشند.

3 - خطّ تفریط

در مقابل خطّ سابق، گروهی معتقدند که تمام آیات قرآن از نوعی تشابه برخوردارند ولذا نمی توان بدون بیان معصوم از آن ها بهره برد. آنان با این دیدگاه خود ظواهر قرآن را از اعتبار ساقط کرده اند. و در ادعای خود به برخی آیات؛ از قبیل: «اَللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتاباً مُّتَشابِهاً»؛(3) «خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است.» و نیز به برخی روایات؛ از قبیل: «إنّما یعرف القرآن من خوطب به»(4) تمسک کرده اند.

این دیدگاه نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا:

اوّلاً: با برخی از آیات دیگر سازگاری ندارد؛ از قبیل: «أَفَلَا یتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَی

1- 379. سوره آل عمران، آیه 138.
2- 380. سوره هود، آیه 1.
3- 381. سوره زمر، آیه 23.
4- 382. البرهان، ج 1، ص 18.

قُلُوبٍ أَقْفالُهَا»؛(1) «آیا آن ها در قرآن تدبّر نمی کنند، یا بر دل هایشان قفل نهاده شده است؟!» و نیز با روایاتی که قرآن را مرجع هر چیز، خصوصاً هنگام فتنه ها قرار داده، سازگاری ندارد.(2)

ثانیاً: در مورد آیه سوره زمر تعبیر به تشابه درباره کتاب؛ یعنی قرآن، به جهت هم سنخ بودن آیات قرآن و شبیه بودن با یکدیگر در جودت کلام و ایفای معنا و قوّت تعبیر است.

سبب وقوع تشابه در قرآن

برخی سؤال می کنند که چرا همه آیات قرآن از قبیل محکمات نیامده است تا موجب اشتباه برای برخی نشده و راه برای منحرفات بسته شود؟

فخر رازی می گوید: «برخی از اهل الحاد به جهت وجود آیات متشابهات در صدد طعن بر قرآن برآمده اند، آنان می گویند: چگونه قرآن مرجع مردم در تمام عصرها به شمار می آید با آن که داعی اختلاف در آن بسیاراست؛ زیرا هر مذهبی مدّعای خود را از قرآن استخراج می کند. و این به جهت اختلافی است که در دلالت آیات وجود دارد، امری که لایق به خداوند حکیم نیست که کتاب مبینش را در معرض جدل و تضارب آرا قرار دهد. خداوند اگر قرآن را از متشابهات پاک می ساخت نزدیک تر به حصول غرض و مقصود از هدایت عمومی بود.»(3)

از این شبهه هرکدام از علما، جواب خاصی داده اند:

پاسخ فخر رازی

او می گوید: «قرآن کتابی است مشتمل بر دعوت خواص و عوام. و طبیعت عوام از

1- 383. سوره محمّد، آیه 24.
2- 384. کافی، ج 2، ص 598، ح 2.
3- 385. تفسیر فخر رازی، ج 7، ص 171.

درک حقایق به دور است؛ از باب نمونه: اگر کسی از عوام در ابتدا بشنود که خداوند موجودی است که دارای جسم و مکان نبوده و به او اشاره نمی شود، گمان می کند که او معدوم و منتفی است و لذا به تعطیل می افتد. به همین جهت بهتر آن است که این گونه افراد در ابتدا به الفاظی خطاب شوند که با توهّم و خیالشان تناسب دارد و در ضمن، آن را با کلامی که دلالت بر حقّ صریح دارد مخلوط کند تا با جمع بین آن دو، به نظر حق برسند.کلام اول متشابه و به دوم محکم گویند.

پاسخ ابن رشد

ابن رشد می گوید: «مردم بر سه دسته اند: یکی طبقه علما که مقصود ارباب حکمت متعالیه اند. و دیگر عموم مردم که بهره ای از علم ندارند. و طایفه سوم کسانی هستند که نه در سلک علما و نه در سلک عموم مردمند، که همان صاحبان مذاهب کلامی از اشاعره و خط اعتزال می باشند.

در دسته اخیر است که تشابه در شرع پدید می آید، و آنان کسانی هستند که مورد مذمت خداوند متعال قرار گرفته اند. ولی نزد علما هیچ گونه تشابهی وجود ندارد؛ زیرا آنان هر آیه ای را طبق مقصود شرع می دانند.

و اما جمهور مردم هیچ گونه شکّی را نمی فهمند؛ زیرا تنها به ظواهر کلمات اخذ می کنند و از هر گونه تردید در امانند...»(1)

علاج ریشه ای

برخی می گویند: وقوع تشابه در مثل قرآن که کتاب آسمانی خالد است، از جمله امور ضروری به نظر می رسد. مادامی که قرار است قرآن معارف دقیقش را بر اسلوب های متداول نزد بشر عرضه کند، معارفی که در سطح بسیار بالایی از فهم مردم قرار دارد، قرآن مفاهیمی را عرضه کرده که ذهن طبیعی بشر آن زمان نسبت به آن

1- 386. الکشف عن مناهج الادله، ابن رشد، ص 89 و 96 و 97 و 107.

غریب است، خصوصاً مردم جزیرهالعرب که از هرگونه فرهنگ و تمدنی عقب مانده بود. از طرفی قرار است که این معارف دقیق و عمیق را در قالب اسلوب های رایج و الفاظ متداول در آن زمان ریخته و بیان دارد. الفاظی که عرب آن ها را در معنای حسّی به کار می گیرد. به همین جهت است که استعمال این الفاظ برای آن معانی عمیق، در ذهن عموم مردم غریب و عجیب باشد. آنان از این الفاظ معانی ظاهری را می فهمند؛ زیرا الفاظ از ادای معانی آن قصور دارد. به همین جهت است که خداوند متعال برای ادای مقاصد خود از انواع مجاز و استعارات و کنایات و اشارات استفاده کرده است، امری که آن مفاهیم بلند را به فهم عموم مردم نزدیک می سازد، گرچه از جهتی دیگر به جهت بالا بودن معنا و قصور لفظ از ادای آن معنی، لفظ قاصر از ادای حقّ آن بوده و سبب اصلی برای پدید آمدن تشابه در تعبیرات قرآنی شده است.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «سبب وقوع تشابه در قرآن، به خضوع آن نسبت به الفاظ و اسلوب های رایج در القای معارف عالیه اش باز می گردد. الفاظی که بر معانی محسوس یا قریب به حسّ وضع شده است. از همین جهت است که چون این الفاظ وافی به تمام مقصود نیست لذا در آن ها تشابه ایجاد می شود و حقیقت مطلوب مخفی می گردد. آری، مگر بر کسانی که دارای بصیرت نافذ بوده و دارای مستوایی رفیع هستند... .»(1)

راسخون در علم، آگاهان از تأویل

فهم تأویل متشابهات اختصاص به خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام ندارد، بلکه باید مرتبه ای از آن را نیز اولیا و بندگان صالح خدا و کسانی که بهره ای از علم دارند بفهمند، و متشابهات را به محکمات قرآنی بازگردانند؛ زیرا:

اوّلاً: قرآن مشتمل بر آیات متشابهات است. و از آنجا که در هر زمان منحرفینی

1- 387. المیزان، ج 3، ص 58 - 62.

وجود دارند، لذا باید - از باب قاعده لطف - افرادی از علمای عارف به تأویل متشابهات وجود داشته باشند تا آن ها را تأویل صحیح کرده و با بازگشت به محکمات، معانی صحیح را برای مردم بازگو کنند.

ثانیاً: اگر آیات متشابه را به جز خداوند کسی نداند، در نتیجه بخش بسیاری از آیات قرآنی بی فایده خواهد شد.

ثالثاً: ما در طول تاریخ اسلام مشاهده می کنیم که هیچ کس در بخشی از آیات قرآن به جهت متشابه بودن آن ها توقّف نکرده است، بلکه عموم مفسران اسلامی در صدد رفع ابهام برآمده و با ارجاع آن ها به محکمات، رفع شبهه نموده اند.

ابوعلی طبرسی می گوید: «از جمله اموری که این قول را تأیید می کند که راسخون در علم، تأویل قرآن را می دانند این که صحابه و تابعین، اجماع بر تفسیر جمیع قرآن دارند، و ما مشاهده نکردیم که در بخشی از آیات توقف کرده و آیه ای را به صرف وجود تشابه در آن تفسیر نکنند.»(1)

بدرالدین زرکشی می گوید: «خداوند قرآن را برای نفع بندگان نازل نموده است، تا این که دلالت بر معنایی کند که آن را اراده نموده است. کسی حقّ ندارد بگوید که رسول خداصلی الله علیه وآله علم به متشابه ندارد. و اگر جایز است که رسول خدا متشابهات را بشناسد با وجودی که قرآن می گوید: «وَما یعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ»(2) جایز است که ربانیون از صحابه و مفسّرین از امتش نیز بشناسند... .»(3)

بنابراین در آیه «وَما یعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(4) کلمه «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» عطف بر«اللَّهُ» است. و در نتیجه دلالت بر جواز فهم تأویل متشابهات از راسخون در علم دارد. و این هیچ استبعادی ندارد؛ زیرا شرف علم، آنان را به این مرتبه

1- 388. مجمع البیان، ج 2، ص 410.
2- 389. سوره آل عمران، آیه 7.
3- 390. البرهان فی علوم القرآن، ج 2، ص 72 - 73.

4- 391. سوره آل عمران، آیه 7.

رسانیده که مرتبه ای از تأویل قرآن را بدانند. و لذا در شهادت به توحید نیز شریک با خدا شده اند، آنجا که قرآن می فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِکَهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَآئِماً بِالْقِسْطِ ...»؛(1) «خداوند، [با ایجاد نظام واحد جهان هستی،] گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش، گواهی می دهند؛ درحالی که [خداوند در تمام عالم] قیام به عدالت دارد... .»

به همین جهت است که زمخشری جمله «یقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا ...»(2) که دنباله آیه آمده را جمله حالیه و در محلّ نصب گرفته تا حال توضیحی از کلمه «راسِخُونَ» باشد.(3) برخی دیگر از مفسّران نیز همین ترکیب و معنا را پذیرفته اند.

جواز اعتماد بر معانی عقلی

ما معتقدیم که عقل قطعی انسان، محور اساسی برای اثبات اولیات بوده و نیز ارکان اصلی دین؛ از قبیل اثبات وجود خداوند و توحید را باید با آن اثبات نمود. و نیز معتقدیم که قرآن کریم هرگز هیچ گونه مخالفتی با آن ندارد. در قرآن مطلبی وجود ندارد که مخالف با عقل قطعی باشد بلکه خالی از هرگونه شائبه است و از امتیازات این دین این است که تمام تعالیم کتاب آسمانی اش به جهت عدم تحریف، هیچ گونه مخالفتی با عقل قطعی ندارد، بلکه به تمام معنا موافق با آن است.

قرآن کریم دعوت به رجوع به عقل می کند و همراه با عرض تعالیم عالی دینی، دعوت به تفکر و تعقل می نماید. و این دلیل بر آن است که عقل، محور اساسی و میزان برای تشخیص حق و حقیقت و معارف قرآنی است.

خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَأَیاتٍ لِقَوْمٍ یعْقِلُونَ»؛(4) «در این ها نشانه هایی است برای گروهی که عقل خویش را به کار می گیرند.»

1- 392. سوره آل عمران، آیه 18.
2- 393. سوره آل عمران، آیه 7.
3- 394. الکشاف، ج 1، ص 338.
4- 395. سوره رعد، آیه 4.

و نیز می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبادِ* الَّذِینَ یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ»؛(1) «بشارت بده بندگانم را، همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آن ها خردمندانند.»

مدرکات عقل نظری و عملی

عقل انسان دو نوع ادراک دارد:

1 - ادراکات نظری؛ که عبارت است از ادراک عقل آنچه را که در واقع و نفس الامر است؛ مثل ادراک وجود خالق بر عالم.

2 - ادراکات عملی؛ که عبارت است از ادراک مطالبی که سزاوار است واقع شود یا نشود؛ مثل ادراک این که عدل حسن است، ظلم قبیح است. و انبیا باید معصوم باشند.

مدرکات عقل عملی همانند مدرکات عقل نظری حجّت است، و گرنه ممکن نیست که وجوب اطاعت شارع و حرمت نافرمانی او را به اثبات برسانیم

و نیز باب اثبات نبوت پیامبران بسته خواهدشد؛ زیرا اثبات آن مبتنی بر مقدمه ای عقلی و عملی؛ یعنی قبح اجرای معجزه به دست دروغگو است که با انکار آن نمی توان اثبات صدق مدّعی نبوّت به مجرّد وجود معجزه به دست او نمود.

علاج تعارض بین عقل و نقل

اصولیون می گویند: هرگاه بین دلیل لفظی غیر صریح با دلیل عقلی قطعی تعارض شد، دلیل عقلی بر لفظی مقدم است؛ زیرا عقل منجرّ به علم می شود در حالی که دلیل لفظی غیر صریح، ظهور در معنای خاص دارد، و ظهور هنگامی حجّت است که علم

1- 396. سوره زمر، آیه 17 - 18.

به بطلان آن معنای ظاهر در بین نباشد، در حالی که فرض آن است که آن معنای ظاهر، مخالف با دلیل عقلی قطعی است.

امّا دلیل لفظی نصّ، که یک احتمال بیشتر در آن نیست هرگز با دلیل برهانی یا استقرایی قطعی معارضه ندارد، و هیچ موردی برای آن یافت نمی شود. ولی در مورد دلیل لفظی صریح، در صورتی که مخالف با دلیل عقلی قطعی شد دست از ظاهر دلیل لفظی برداشته و بر معنای غیر ظاهر آن حمل می کنیم. این راه حلّی است که بسیاری از علما و محقّقین به آن اشاره کرده اند.

ابن رشد اندلسی در مبحثی تحت عنوان «الحق لایضادّ الحقّ بل یوافقه و یشهد له»؛ یعنی حق با حق ضدّیت ندارد بلکه با آن موافق بوده و شاهد آن است، می گوید:

«هرگاه ما اعتقاد داریم که این شریعت الهی برحق است و سعادت انسان را تأمین می کند... علم قطعی پیدا می کنیم که هرگز نظر برهانی بر خلاف آن نخواهد بود؛ زیرا هیچ گاه حق با حق ضدیت ندارد بلکه موافق آن بوده و شاهد صدق آن است.»(1)

او در جایی دیگر می گوید: «هرگاه ظاهر نصّ، مخالف با مفاد برهان بود باید در صدد تأویل برآمد. و معنای تأویل آن است که دلالت لفظ را از معنای حقیقی آن گرفته و بر معنای مجازی آن حمل کرد، بدون آن که اخلالی به عادت لسان عرب از مجازگویی در نام گذاری چیزی پیدا شود....»(2)

وی همچنین می گوید: «ما قطع داریم که تمام مواردی که ظاهر شرع مخالف با مفاد برهان است قابل تأویل بر اساس قانون تأویل عربی است. و این قضیه ای است که هیچ مسلمانی در آن شک ندارد... .»

ص:185

1- 397. فصل المقال، ابن رشد، ص 96.
2- 398. همان، ص 97.

(1)

بررسی شبهات

مسیحیان اثبات حقانیت اعتقادات خود بر مسلمانان، از باب جدل به آیاتی چند از قرآن مجید تمسک کرده اند. ما به آن ها پرداخته و از هر کدام پاسخ می دهیم.

1 - تورات و انجیل، منبع هدایت و نور!!

برخی می گویند: قرآن کریم از انجیل و تورات به هدایت و نور تعبیر کرده است، آنجا که می فرماید: « إِنّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِيها هُدى وَنُورٌ...»؛(2) «همانا ما تورات را فرو فرستادیم که در آن هدایت و نور است.»

و درباره انجیل نیز می فرماید: «وَآتَيناهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدى وَنُورٌ...»؛(3) «و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود.»

پاسخ

اوّلاً: این آیات و نظایر آن، مربوط به تورات و انجیل غیر محرّف است.

ثانیاً: گرچه در تورات و انجیل، هدایت و نور است ولی قرآن، نور آشکار و کامل ترین دین سعادت بشر می باشد. لذا قرآن درباره تورات می فرماید: «فِيها هُدى وَنُورٌ»(4)؛ «در تورات هدایت و نور قرار دارد.» و درباره انجیل می فرماید: «فِيهِ هُدى

1- 399. همان، ص 98.
2- 400. سوره مائده، آیه 44.
3- 401. سوره مائده، آیه 46.
4- 402. سوره مائده، آیه 44.

وَنُورٌ». ولی تعبیر قرآن درباره خودش بر خلاف این دو است، چنان که می فرماید: «وَأَنزَلْنا إِلَيكُمْ نُوراً مُّبِيناً»(1)؛ «و به سوی شما نور آشکاری را فرو فرستادیم.»

ثالثاً: این آیات مربوط به تورات و انجیل در عصر نزول و قبل از آمدن اسلام است.

رابعاً: همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، طبق آیات محکمات قرآن، تمام اهل کتاب وظیفه دارند تا به آیین جدید گرویده و اسلام را بپذیرند.

2 - قرآن، تصدیق کننده کتب اهل کتاب!!

مطابق بسیاری از آیات، قرآن تصدیق کننده کتابی است که نزد اهل کتاب بوده است: خداوند متعال می فرماید: « وَما كانَ هذَا الْقُرْآنُ أَنْ يفْتَرى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِى بَينَ يدَيهِ»؛(2) «شایسته نبود [و امکان نداشت که این قرآن، بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود ولی تصدیقی است برای آن که پیش از آن است [از کتب آسمانی .»

این مضمون در آیات فراوانی به آن اشاره شده است، به این که قبل از ظهور اسلام، کتاب مقدس اهل کتاب تحریف نشده است.

پاسخ

اوّلاً: در این آیه دعوت به پذیرش مفاد قرآن از سوی اهل کتاب شده است، و اگر کتابی کامل تر و متمّم کتاب های پیشین نباشد دعوت به آن ها معنا ندارد.

ثانیاً: قرآن، تورات و انجیلی را که برای عصر گذشته بوده و وظیفه مردم پذیرش آن بوده را تصدیق می کند.

ثالثاً: چگونه تورات و انجیل تحریف نشده است در حالی که تورات تا مدتی بنابر نصّ تاریخ، نسخه هایش مفقود بوده و بعد از حدود هفتاد سال، بار دیگر از ذهن برخی به رشته تحریر درآمده است. و نیز اناجیل چهارگانه که به دست بشر نوشته شده، از مصونیت برخوردار نبوده است.

خداوند متعال می فرماید: « وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ

1- 403. سوره نساء، آیه 174.
2- 404. سوره یونس، آیه 37.

الْکِتابِ وَما هُوَ مِنَ الْکِتابِ وَیقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَیقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَهُمْ یعْلَمُونَ»؛(1) «در میان آن ها [یهود] کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب [خدا] ، زبان خود را چنان می گردانند که گمان می کنید آنچه را می خوانند از کتاب خدا است، در حالی که از کتاب [خدا] نیست. و [با صراحت می گویند: آن از طرف خداست با این که از طرف خدا نیست، و به خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند.»

رابعاً: قرآن تصدیق کننده کتاب های پیشین در ناحیه اصول همه ادیان است نه در مورد شریعت ها که هر دینی شریعت جدید دارد وگرنه ظهور و دعوت دین جدید لغو خواهد بود.

و نیز می فرماید: « یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جآءَکُمْ رَسُولُنا یبَینُ لَکُمْ کَثِیراً مِمّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ وَیعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ»؛(2) «ای اهل کتاب! پیامبر ما، که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می کردید روشن می سازد، به سوی شما آمد و از بسیاری از آن، [که فعلاً افشای آن مصلحت نیست صرف نظر می نماید.»

قرآن می فرماید: « فَوَیلٌ لِلَّذِینَ یکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیدِیهِمْ ثُمَّ یقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِیشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَوَیلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیدِیهِمْ وَوَیلٌ لَهُمْ مِمّا یکْسِبُونَ»؛(3) «پس وای بر آن ها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: این، از طرف خداست. تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آن ها از آنچه با دست خود نوشتند و وای بر آن ها از آنچه از این راه به دست می آورند.»

خامساً: قرآن تصدیق کننده تورات و انجیلی است که نزد رسول بوده و غیر محرّف باقی مانده است.

سادساً: تعالیم انبیا، در اصول با یکدیگر مشترکند؛ گرچه در شریعت به جهت تکامل بشر با یکدیگر اختلاف دارند.

1- 405. سوره آل عمران، آیه 78.
2- 406. سوره مائده، آیه 15.
3- 407. سوره بقره، آیه 79.

سادساً: قرآن تصدیق می کند که تورات و انجیلی برای امّت های پیشین فرستاده شده است، گرچه از طرفی دیگر مردم را تکلیف به پذیرش دین جدید به جهت کمال و تمام بودن آن دارد.

3 - قرآن، مهیمن بر کتب اهل کتاب!!

خداوند متعال می فرماید: « وَأَنْزَلْنا إِلَیکَ الْکِتابَ بِالْحَقِ ّ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ مِنَ الْکِتابِ وَمُهَیمِناً عَلَیهِ»؛(1) «و این کتاب قرآن را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند، و حافظ و نگهبان آن هاست.»

بیضاوی در تفسیر خود «مهیمن» را به معنای رقیب و مراقب معنا کرده است.

پاسخ

اوّلاً: قرآن، مراقب و حافظ اصل کتاب های آسمانی موجود در عصر پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله است، نه آنچه از کتاب های محرّف نزد آنان وجود دارد.

دلیل آن هم این است که می فرماید: « مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیه» و نفرموده لما بین یدیهم. و معنای آن این است که قرآن، اصل محتوای کتاب های آسمانی را بدون تحریف دربردارد، و تعلیمات آن ها را در خود جای داده است، گرچه در آن اضافاتی به عنوان متمّم مکارم اخلاق آمده است؛ زیرا بشر ترقی کرده و به تکامل بالاتری نایل آمده است.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «هیمنه چیزی بر چیز دیگر، عبارت است از این که چیزی دارای سلطه بر چیزی دیگر در محافظت و مراقبت از آن و انواع تصرف در آن باشد. و این حال قرآن است که خداوند متعال آن را به عنوان تبیان هر چیز نسبت به آنچه از کتب آسمانی نزد او است معرفی کرده است. اصول ثابت و غیر متغیر آن کتب را حفظ کرده و آنچه را که سزاوار نسخ است، از فروعی که راه برای تغییر و تبدّل به مناسبت حال انسان است، نسخ کرده است. و این به ملاحظه سلوک انسان در راه ترقّی و تکامل به مرور زمان است.

1- 408. سوره مائده، آیه 48.

خداوند متعال می فرماید: « إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یهْدِی لِلَّتِی هِی أَقْوَمُ»؛(1) «این قرآن، به راهی که استوارترین راه هاست، هدایت می کند.»

و نیز می فرماید: « ما نَنْسَخْ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها»؛(2) «هر حکمی را نسخ کنیم و یا [نسخ آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم.»

و نیز می فرماید: « الَّذِینَ یتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الْأُمِّی الَّذِی یجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَالْإِنْجِیلِ یأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَینْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیحِلُّ لَهُمُ الطَّیباتِ وَیحَرِّمُ عَلَیهِمُ الْخَبائِثَ وَیضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛(3) «همان ها که از فرستاده [خدا] ، پیامبر امّی پیروی می کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آن ها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد، اشیای پاکیزه را برای آن ها حلال می شمارد، و ناپاکی ها را تحریم می کند، و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آن ها بود، [از دوش و گردنشان] بر می دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاری اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.»

ثانیاً: هیمنه داشتن قرآن و سلطه و نظارت او نسبت به دیگر کتب آسمانی، به این است که قرآ، با در نظر گرفتن دستورات کتاب های دیگر تدوین شده است؛ زیرا این کتاب آخرین نسخه آسمانی است که برای هدایت بشر از ضلالت و گمراهی و رساندن او به کمال مطلق نازل شده است.

4 - خداوند، حافظ کتاب های آسمانی!!

برخی برای مصونیت تورات و انجیل از تحریف، به آیه شریفه « إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ»(4) تمسک کرده اند. به این بیان که خداوند اراده کرده که تمام

1- 409. سوره اسراء، آیه 9.
2- 410. سوره بقره، آیه 106.
3- 411. سوره اعراف، آیه 157.
4- 412. سوره حجر، آیه 9.

آسمانی را از تحریف حفظ نماید. و امر کرده که از اهل کتاب سؤال کنند، آنجا که می فرماید: « فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ...».(1)

و نیز تصریح نموده که در کلمات خدا تغییر و تبدیل نیست، آنجا که می فرماید: « لا تَبْدِیلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ».(2)

پاسخ

اوّلاً مقصود از «الذکر» در آیه اول خصوص قرآن است، به دلیل آیه ای دیگر که می فرماید: « وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَلِقَوْمِکَ».(3)

ثانیاً: مسأله حفاظت از ذکر در آیه نُه از سوره حجر، اختصاص به قرآن دارد؛ بر خلاف کتاب هایی که قبل از قرآن نازل شده است، لذا مصون از تحریف نمانده اند.

ثالثاً: در مورد آیه دوم؛ یعنی « فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ» می گوییم: این جمله در حقیقت جواب استدلالی است که منکرین نبوت حضرت محمّدصلی الله علیه وآله به آن استدلال می کردند. آنان می گفتند: « هَلْ هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ»؛(4) «آیا این شخص بشری مثل شما نیست.»

لذا در آیه آمده: « وَما أَرْسَلْنا قَبْلَکَ إِلَّا رِجالًا نُوحِی إِلَیهِمْ فَسْلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛(5) یعنی انبیای پیشین نیز مردانی از جنس بشر بودند، و لذا بشر بودن با نبوّت منافاتی ندارد.

رابعاً: در مورد آیه سوم: « لا تَبْدِیلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ» مقصود از کلمات خداوند، همان اقوال و وعده هایی است که خداوند داده است؛ از آن جمله نویدهایی است که خداوند متعال در این آیه و آیات قبل داده است، آنجا که می فرماید: « أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَلا هُمْ یحْزَنُونَ * الَّذِینَ آمَنُوا وَکانُوا یتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَفِی الْآخِرَهِ»؛(6) «آگاه باشید! [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند. همان ها که ایمان آوردند، و [از مخالفت فرمان خدا] پرهیز می کردند. در زندگی دنیا و آخرت، شاد [و مسرور] هستند.»

1- 413. سوره انبیاء، آیات 7 و 48 و 105.

2- 414. سوره یونس، آیه 64.
3- 415. سوره زخرف، آیه 44.
4- 416. سوره انبیاء، آیه 3.
5- 417. سوره انبیاء، آیه 7.
6- 418. سوره یونس، آیات 62 - 64.

5 - عدم نسخ کتاب مقدّس!!

خداوند متعال می فرماید:« وَمَنْ یبْتَغِ غَیرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ»؛(1) «و هر کس جز اسلام [و تسلیم در برابر فرمان حق] آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیان کاران خواهد بود.»

و نیز می فرماید: « لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ»؛(2) «در قبول دین، اکراهی نیست.»

پاسخ

اوّلاً: در مورد آیه اول مقصود از اسلام دین اسلام است که با شریعت جدید بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده است.

ثانیاً: گرچه روح تعالیم تمام ادیان، همان تسلیم در برابر پروردگار است، ولی مقتضای تسلیم در برابر دستورات الهی آن است که اگر دین جدید با تعالیم و شریعت نو آمد، آن را پذیرا باشد.

ثالثاً: مقصود از آیه « لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ» این نیست که در پذیرش دین انسان مختار است، به گونه ای که اگر انتخاب نکرد، کسی با او کاری نداشته باشد بلکه اشاره به یک امر واقعی دارد که انسان دین را باید با اختیار خود قبول کند، و به زور و تهدید دین بر دل نمی نشیند و این منافات ندارد با این که انسان وظیفه شرعی و عقلی و الهی دارد که به دنبال دین حق رفته و آن را قلباً پذیرا باشد.

6 - اقرار اسلام به حقّانیت مسیحیت!!

مطابق بسیاری از آیات، واجب است که به تورات و انجیل ایمان آوریم:

خداوند متعال می فرماید: « وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلاّ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ إِلاَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَینا وَأُنْزِلَ إِلَیکُمْ وَإِلهُنا وَإِلهُکُمْ واحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛(3) «با اهل کتاب جز با روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از

1- 419. سوره آل عمران، آیه 85.
2- 420. سوره بقره، آیه 256.
3- 421. سوره عنکبوت، آیه 46.

آنان که ستم کردند و [به آن ها] بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده ایمان آورده ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم.»

این مضمون در آیات دیگر هم وارد شده است.

پاسخ

اوّلاً: آیه فوق در مقام بیان کیفیت مجادله با اهل کتاب است، تا دل آنان را به اسلام و مسلمانان نزدیک کرده و تألیف نمایند.

ثانیاً: مقصود از «أُنْزِلَ إِلَیکُمْ» اصول دین اهل کتاب است که با اصول اسلام فرقی ندارد و این توجیه به جهت آیات دیگر است که اهل کتاب را به اسلام و دین پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دعوت می کند.

ثالثاً: مقصود آن است که ما ایمان داریم به آنچه بر شما نازل شده که از جانب خدا بوده و تا قبل از ظهور اسلام، همه مأمور به عمل بر طبق دستورات آن بوده اند.

رابعاً: مقصود از « إِلهُنا وَإِلهُکُمْ واحِدٌ» اشاره به یک مطلب واقعی و خارجی دارد نه این که بگوید اعتقاد اهل کتاب نیز توحید است؛ زیرا خداوند در آیات دیگر آنان را به تثلیث نسبت داده است.

خامساً: آیه گرچه به صورت اِخبار آمده است ولی در حقیقت مقصود به آن انشا است. و لذا معنای « وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ یعنی همگی باید تسلیم پروردگار متعال باشیم. و در صورتی هم که معنای اخبار، مقصود و مراد حقیقی آن باشد، آیه اشاره به این نکته دارد که چون همگی درصدد تسلیم پروردگاریم لذا باید نسبت به آمدن دین جدید نیز تسلیم دستورات خدا باشیم. این نحو استدلال یک نحو مجادله احسن است.

7 - قرآن و صحت عقیده مسیحیت!!

برخی در تأیید اهل کتاب و از آن جمله مسیحیت، به این آیه تمسک کرده اند:

« إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هادُوا وَالصّابِئُونَ وَالنَّصاری مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صالِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَلا هُمْ یحْزَنُونَ»(1)؛ «آن ها که ایمان

آورده اند، و یهود

1- 422. سوره بقره، آیه 62.

و صائبان و مسیحیان، هر کسی به خداوند یگانه و روز جزا ایمان بیاورند، و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آن هاست و نه غمگین خواهند شد.»

پاسخ

اوّلاً: آیه فوق به صیغه ماضی آمده و دلالت بر رستگاری سابقین از یهود و نصارا دارد که قبل از ظهور اسلام به خدا و رسول خدا ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند.

ثانیاً: مقصود از « مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» ایمان به اسلام و عمل به دستورات آن است.

ثالثاً: در جای خود بیان شده که یقین حجّت ذاتی است، و اگر کسی از هر دین و مذهب و آیینی بر مرام خود یقین داشته و از مرام دیگران بی خبر است و حدّ اقل احتمال حقانیت دیگران را نمی دهد، این چنین کسی در صورتی که به یقین خود عمل کند اهل نجات خواهد بود. و این مطلبی است که روایات نیز به آن ها اشاره دارند.

رابعاً: در مورد شأن نزول آیه، گفته شده که عدّه ای از اهل کتاب به پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله عرض کردند: پدرانمان که بر حکم دین و آیین خود بوده و از دنیا رحلت کرده اند جایگاهشان چگونه است؟ در این هنگام آیه فوق نازل شد.

خامساً: در آیه فوق قید (من عمل صالحاً) آمده است. و از آنجا که شریعت اسلام ناسخ شرایع گذشته است لذا عمل صالح به این است که طبق دین و شریعت جدید عمل شود.

8 - مسیحان از صالحان اند!!

برخی می گویند: مطابق آیات قرآن، مسیحیان مؤمن بوده و صالحند؛ زیرا قرآن می فرماید: «لَیسُوا سَوَآءً مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ یتْلُونَ آیاتِ اللَّهِ آنَآءَ الَّیلِ وَهُمْ یسْجُدُونَ* یؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیوْمِ الْأَخِرِ وَیأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَینْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ وَیسارِعُونَ فِی الْخَیرَاتِ وَأُولَئِکَ مِنَ الصّالِحِینَ»؛(1) «آن ها همه یکسان نیستند، از اهل

1- 423. سوره آل عمران، آیات 113 و 114.

کتاب، جمعیتی هستند که [به حق و ایمان قیام می کنند، و پیوسته در اوقات شب آیات خدا را می خوانند، در حالی که سجده می نمایند. به خدا و روز واپسین ایمان می آورند، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، و از انجام کارهای نیک، پیشی می گیرند و آن ها از صالحانند.»

پاسخ

اوّلاً: در برخی از آیات اشاره به کفر و اعتقاد به تثلیث در مسیحیت شده است و با جمع بین این آیات و آیه مورد سؤال پی می بریم که تنها کسانی از اهل کتاب صالحند که ثابت و قائم بر امر خدایند و بر ایمان به خدا و اطاعت از او پابرجایند و اینان کسانی هستند که چون امر خداوند به متابعت از دین جدید آمد آن را متابعت کرده و بدون هیچ اعتراضی با جان و دل پذیرفتند.

کسانی از آنان صالحند که امر به معروف و نهی از منکری دارند که در دین جدید از جانب خداوند برای آنان رسیده است، و در خیرات که در رأس آن ها دین و معارف و شریعت جدید است سرعت دارند و قبل از دیگران به اسلام می گروند. اینان از صالحانند.

ثانیاً: در شأن نزول آیه فوق آمده که چون عبداللَّه بن سلام و جماعتی اسلام آوردند، احبار و دانشمندان یهود گفتند: تنها شروران از ما ایمان آورده اند. در اینجا بود که این آیه نازل شد.

از اینجا استفاده می شود که آیه فوق درصدد مدح یک دسته از اهل کتاب است که اسلام اختیار کرده و به مسلمانان ملحق شده اند.

ثالثاً: در صدر آیه، قید «قائمهً» آمده که در ظاهر به معنای قیام به حق و حقیقت است و منظور از آن پذیرش دین اسلام می باشد.

9 - حکم به فسق مخالفین انجیل!!

برخی می گویند: دلیل بر حقانیت مسیحیت از قرآن این است که قرآن حکم به فسق کسی کرده که احکام انجیل را برپا نکند.

خداوند متعال می فرماید: « وَلْیحْکُمْ أَهْلُ الْإِنْجِیلِ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فِیهِ وَمَنْ لَمْ یحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ»؛(1) «اهل انجیل [پیروان مسیح نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، فاسقند.»

پاسخ

اوّلاً: آیه به نصارا دستور می دهد تا به تمام آنچه در انجیل آمده حکم کنند که یکی از آنچه در این کتاب آمده، بشارت به پیامبری جدید و پذیرش دعوت آن است.

در ذیل آیه نیز به طور مطلق انسان را دعوت به حکم بر طبق «ما انزل اللّه» کرده و می گوید: در غیر این صورت انسان فاسق خواهد بود. و این تفسیر با جمع بین آیات به دست می آید؛ یعنی امثال این آیه و آیاتی که اهل کتاب را به پذیرش دین جدید دعوت می نماید.

ثانیاً: آیه فوق حکم به لزوم التزام به «ما أنزل اللّه» واقعی و غیر محرّف دارد، نه آنچه که در دست مسیحیان است که تحریف شده است.

10 - دعوت اسلام به تعالیم تورات و انجیل!!

خداوند متعال می فرماید: « یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ وَالْکِتابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ یکْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً»؛(2) «ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده، و کتاب [آسمانی که پیش از این فرستاده است، ایمان [واقعی] بیاورید، و کسی که خدا و فرشتگان او و کتاب ها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند در گمراهی دور و درازی افتاده است.»

و نیز می فرماید: « قُلْ آمَنّا بِاللَّهِ وَما أُنْزِلَ عَلَینا وَما أُنْزِلَ عَلی إِبْراهِیمَ وَإِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ وَیعْقُوبَ وَالْأَسْباطِ وَما أُوتِی مُوسی وَعِیسی وَالنَّبِیونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَینَ أَ

1- 424. سوره مائده، آیه 47.

2- 425. سوره نساء، آیه 136.

حَدٍ مِنْهُمْ»؛(1) «بگو: به خدا ایمان آوردیم و [همچنین به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و [دیگر] پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است، ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم.»

پاسخ

با جمع بین این آیات و آیات دیگری که اهل کتاب را دعوت به اسلام کرده و از متابعت شریعت و آیین خود سرزنش می کند، به این نتیجه می رسیم که مقصود به این دو آیه این است که مسلمانان وظیفه دارند تا به تمام کتاب های آسمانی غیرمحرّف به طور کلّی ایمان آورده و آن ها را از جانب خدا بدانند، گرچه با نزول کتاب و آمدن شریعت جدید، شریعت گذشته نسخ شده و آیین جدید که متمّم و مکمّل آیین قدیم است جایگزین آن گردیده و ملاک ایمان و عمل خواهد بود، و لذا تمام اهل کتاب وظیفه دارند تا به دین و آیین جدید ایمان آورند.

11 - لزوم سؤال از اهل کتاب!!

مطابق برخی از آیات، در صورتی که علم نداریم باید از اهل کتاب سؤال کنیم:

خداوند متعال می فرماید: « وَما أَرْسَلْنا قَبْلَکَ إِلاّ رِجالاً نُوحِی إِلَیهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»؛(2) «ما پیش از تو، جز مردانی که به آن ها وحی کردیم، نفرستادیم، [همه انسان بودند و از جنس بشر] اگر نمی دانید از آگاهان بپرسید.»

و نیز در جایی دیگر می فرماید: « فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمّا أَنْزَلْنا إِلَیکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ»؛(3) «و اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می خواندند بپرس....»

پاسخ

در مورد آیه اول می گوییم: آیه در حقیقت جواب از احتجاج مشرکان بر نفی نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است؛ زیرا آنان می گفتند: « هَلْ هذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ»؛(4) «آیا این پیامبر جز بشری مثل شما است؟»

1- 426. سوره آل عمران، آیه 84.
2- 427. سوره انبیاء، آیه 7.
3- 428. سوره یونس، آیه 94.
4- 429. سوره انبیاء، آیه 3.

قرآن در جواب آنان می گوید: انبیای پیشین نیز همگی مردمانی از جنس همین بشر بودند، لذا بشر بودن منافات با نبوت ندارد، و تنها فرق بین پیامبران و دیگران این است که بر پیامبران وحی می شود. و وحی موهبتی از جانب خدا است و شامل عموم بشر نمی شود.

آن گاه خداوند در آخر آیه اوّل به مشرکان خطاب می کند که اگر در این مسأله شک دارند و به علم نرسیده اند، می توانند از اهل کتاب سؤال کنند که آیا پیامبرانشان از جنس بشر نبوده است؟

و در مورد آیه دوم می گوییم: صدر آیه گرچه در ظاهر خطاب به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله است ولی این مستلزم وجود شک و تردید در قلب پیامبرصلی الله علیه وآله نیست؛ زیرا این گونه خطاب، همان گونه که صحیح است به وسیله آن، شخص دارای شک و تردید را مخاطب قرار داد، همچنین صحیح است که به وسیله آن، شخصی را که به یقین و بینه در امری رسیده است نیز مورد خطاب قرار داد، کنایه از این که مطلبی را که به پیامبرصلی الله علیه وآله خبر داده شده، آن قدر دارای دلیل و حجت و برهان و آیه است که بر فرض اگر نسبت به یکی از حجت ها، مخاطب یا شنونده، شک و تردید پیدا کند دیگر حجج می تواند جایگزین آن شده و او را به یقین رساند. و این طریقه و روشی شایع در تخاطب و تفاهم عرفی است که عقلا در محاورات خود از آن بهره می جویند. و بازگشت معنای کلام آن است که این معارف که خداوند بر تو بیان داشته، دارای حجت ها و ادله ای است که عقل، انسان را مجبور به قبول آن می کند.

آن گاه خداوند در ذیل آیه می فرماید: این امری است که اهل کتاب نمی توانند آن را انکار کنند. آری آن ها تنها بشارت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و برخی از معارفی که از مختصات اسلام است و نیز بخشی از تغییراتی که اسلام در کتب آسمانی وارد کرده را نمی پذیرند.

ص:200

نکته قابل توجه این که سوره یونس که این آیه در آن واقع است، از سوره های اولیه ای است که در مکه نازل شده است؛ یعنی موقعی که هنوز خصومت بین مسلمانان و اهل کتاب، خاصّه یهود، به جهت لجاجت آن ها تشدید نشده بود، و لذا قرآن امر به سؤال از اهل کتاب کرده است.

احتمال دیگری که در آیه دوم است این که: ظاهر خطاب گرچه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است ولی در حقیقت به مردم مشرک می باشد. و آنان را امر می کند که اگر در مفاد آیات که از جانب خداست شک دارند می توانند از اهل کتاب بپرسند تا برایشان ثابت شود که قرآن از جانب خداست.

12 - اشاره قرآن به عقیده تجسّد!!

برخی از مسیحیان می گویند: قرآن به ازلی بودن حضرت مسیح اشاره کرده، آنجا که می گوید: « إِنَّ اللَّهَ یبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ...»؛(1) «خداوند تو را به کلمه ای [= وجود با عظمتی از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی پسر مریم است....»

و نیز به بازگشت او به خداوند اشاره کرده، آنجا که می فرماید: « رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیهِ»؛(2) «بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد.»

و نیز می فرماید: « إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَرافِعُکَ إِلَی...»؛(3) «[به یاد آورید] هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: من تو را برمی گیرم و به سوی خود بالا می برم....»

پاسخ

در مورد آیه اول که درباره حضرت عیسی علیه السلام از واژه «کلمه» استفاده کرده، بدین جهت است که حضرت مسیح بر خلاف سایر انبیا و مردم، با کلمه «کن» ایجادی و به تعبیر دیگر با اراده تکوینی خداوند ایجاد شده است، بر خلاف سایر انبیا و مردم

1- 430. سوره آل عمران، آیه 45.
2- 431. سوره نساء، آیه 158.

3- 432. سوره آل عمران، آیه 55.

که ولادتشان بر مجرای اسباب عادی، به مدت نه ماه و نه روز در شکم مادر به دنیا آمده اند. و لذا در آیات دیگر به ولادت غیر طبیعی حضرت اشاره کرده و می فرماید: « وَکَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ»؛(1) «...و کلمه [و مخلوق] اوست، که او را به مریم القا نمود، و روحی [شایسته از طرف او بود....»

و نیز در جای دیگر می فرماید: « إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیکُونُ»؛(2) «مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است، که او را از خاک آفرید، سپس به او فرمود: موجود باش! او هم فوراً موجود شد [بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست .»

در مورد آیه دوم و سوم که به آن ها استشهاد شده است، می گوییم: از آنجا که «رفع» در این دو آیه به خداوند نسبت داده شده است مقصود به آن، رفع معنوی است نه رفع صوری و مادی؛ زیرا خداوند متعال مکانی از سنخ مکان های جسمانی ندارد. و این همانند آن جمله ای است که در ذیل آیه آمده است که می فرماید: « ثُمَّ إِلَی مَرْجِعُکُمْ»(3)؛ «سپس بازگشت شما به سوی من است.»

و به تعبیر دیگر مراد از «رفع»، ترفیع درجه و قرب به خداوند سبحان است، نظیر آنچه خداوند در حقّ کشته شدگان در راه خود می فرماید: « أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛(4) «آنان زنده هایی نزد پروردگارشان می باشند.»

و نیز درباره حضرت ادریس می فرماید: « وَرَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیاً»؛(5) «و ما او را به مکانی عالی سوق دادیم.»

13 - مدح مطلق حضرت مسیح علیه السلام!!

برخی می گویند: قرآن هر یک از انبیا و حتّی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را به گونه ای به گناه یا

1- 433. سوره نساء، آیه 171.
2- 434. سوره آل عمران، آیه 59.
3- 435. سوره آل عمران، آیه 55

4- 436. سوره آل عمران، آیه 169.
5- 437. سوره مریم، آیه 57.

سهو و نسیان نسبت داده، در حالی که حضرت مسیح علیه السلام را به تمام معنا ستوده و به عصمت او اقرار کرده است و این دلیل بر جنبه الوهیت داشتن اوست.

خداوند متعال از زبان حضرت می فرماید: « وَجَعَلَنِی مُبارَکاً أَینَ ما کُنْتُ...»؛(1) «و مرا - هرجا که باشم - وجودی پربرکت قرار داده.»

و نیز می فرماید: « وَإِنِّی سَمَّیتُها مَرْیمَ وَإِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَذُرِّیتَها مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ»؛(2) «و من او را مریم نام گذاردم، و او و فرزندش را از [وسوسه های شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می دهم.»

پاسخ

اوّلاً: در مورد آیه اول می گوییم: این که حضرت هر جا باشد مبارک شده به جهت این است که او به جهت نفعی که به مردم رسانده و آنان را از علم نافع خود بهره مند ساخته و به عمل صالح دعوت نموده و نیز تربیت و تزکیه نموده و مریض های صعب العلاج را درمان کرده و... مایه برکت برای مردم بوده است.

ثانیاً: در مورد آیه دوم، کلام از مادر حضرت مریم؛ یعنی همسر عمران است که به خدا عرض کرد: «من فرزندم را مریم نامیدم و او و ذرّیه اش را در پناه تو قرار دادم تا از شیطان رانده شده در امان باشد و بتواند تو را خدمت کرده و عبادت نماید.» و این ربطی به جنبه الوهیت حضرت مسیح علیه السلام ندارد.

ثالثاً: قرآن کریم از این گونه مدح ها بلکه بالاتر از آن را درباره انبیاعلیهم السلام خصوصاً رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله داشته است.

«یا أَیها النَّبِی إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِیراً * وَدَاعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُّنِیراً»؛(3) «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذارکننده! و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی روشنی بخش!»

1- 438. سوره مریم، آیه 31 و 32.

2- 439. سوره آل عمران، آیه 36.
3- 440. سوره احزاب، آیه 45 و 46.

«وَما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعالَمِینَ»؛(1) «ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.»

رابعاً: این آیه در حقیقت درخواست عصمت برای حضرت مریم است که قرآن نیز به آن اشاره کرده و درباره سایر انبیا نیز ثابت نموده است.

قرآن درباره حضرت مریم علیه السلام می فرماید: « یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ»؛(2) «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته، و بر تمام زنان جهان برتری داده است.»

و درباره انبیاعلیهم السلام می فرماید: « إِنّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِکْرَی الدّارِ»؛(3) «ما آن ها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم، و آن یادآوری سرای آخرت بود.»

و در آیه دیگر از زبان شیطان می فرماید: « قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ»؛(4) «گفت: به عزتت سوگند! همه آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص و برگزیده ات را.»

خامساً: آیات متشابهی که در قرآن آمده و دلالت بر توبیخ و عدم عصمت دارد را نمی توان به ظاهرش اخذ کرد بلکه همان گونه که قبلاً اشاره شد باید آن ها را به محکمات بازگرداند و با حمل بر خلاف ظاهر، به معنای مقصود دسترسی پیدا کرد.

سادساً: از این گونه آیات متشابهات که در ظاهر، توبیخ و سرزنش انبیا است درباره حضرت عیسی علیه السلام نیز در قرآن آمده است؛ از جمله آن که می فرماید: « وَإِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّی إِلهَینِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیسَ لِی بِحَقٍّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی ...»؛(5) «و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!، او می گوید: منزّهی تو! من حقّ ندارم آنچه را که شایسته

1- 441. سوره انبیاء، آیه 107.

2- 442. سوره آل عمران، آیه 42.
3- 443. سوره ص، آیه 46.
4- 444. سوره ص، آیه 82.
5- 445. سوره مائده، آیه 116.

من نیست، بگویم. اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می دانی. تو از آنچه در روح و جان من است آگاهی، و من از آنچه در ذات پاک توست، آگاه نیستم... .»

سابعاً: بالاتر از این تعبیرات برای دیگر پیامبران در قرآن آمده است. خداوند متعال از قول پیامبر خود می فرماید: «إِنَّ وَلِیی اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ وَهُوَ یتَوَلَّی الصّالِحِینَ»؛(1) «ولی و سرپرست من، خدایی است که این کتاب را نازل کرده؛ و او همه صالحان را سرپرستی می کند.»

ثامناً: «اثبات شیی ء نفی ما ادا نمی کند.» اگر حضرت عیسی علیه السلام مبارک است این دلیل نمی شود که دیگران غیر مبارک باشند.

تاسعاً: خداوند درباره تعدادی از انبیا می فرماید: «إِنّا أَخْلَصْناهُم بِخالِصَهٍ ذِکْرَی الدَّارِ»؛(2)

و در جای دیگر از قول شیطان رجیم نقل می کند که گفت: «فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِینَّهُمْ أَجْمَعِینَ»؛(3)

با جمع بین این دو آیه به این نتیجه می رسیم که شیطان بر انبیا راه ندارد. پس مسئله عصمت مختص به حضرت مسیح و مریم علیهما السلام نیست.

و نیز قرآن کریم درباره تعدادی از انبیا می فرماید: «... وَهَدَیناهُمْ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»؛(4)

و در جای دیگر می فرماید: «وَمَن یهْدِ اللَّهُ فَما لَهُ مِن مُّضِلٍّ...»؛(5)

با جمع بین این دو دسته آیه به این نتیجه می رسیم که انبیا از هر گونه وسوسه شیطانی مصون می باشند.

14 - نسبت علم غیب به مسیح علیه السلام!!

برخی می گویند: از این که خداوند علم غیب را که مخصوص خودش می باشد به

1- 446. سوره اعراف، آیه 196.
2- 447. سوره ص، آیه 46.
3- 448. سوره ص، آیه 82.
4- 449. سوره انعام، آیه 87.
5- 450. سوره زمر، آیه 37.

حضرت مسیح نسبت می دهد ولی از انبیا و حتی پیامبر اسلام علیهم السلام نفی می کند، دلیل بر تجسد حضرت مسیح علیه السلام و جنبه الوهیت او به اعتراف قرآن است:

خداوند متعال از قول حضرت مسیح علیه السلام نقل می کند: « وَأُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فِی بُیوتِكُمْ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآیةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»؛ (1) «و از آنچه می خورید و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم، مسلّماً در این ها نشانه هایی برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.»

و درباره انبیا می فرماید: « یوْمَ یجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَیقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ قالُوا لا عِلْمَ لَنا إِنَّكَ أَنْتَ عَلاّمُ الْغُیوبِ»؛ (2) «[از] روزی [بترسید] كه خداوند پیامبران را جمع می كند، و به آن ها می گوید: [در برابر دعوت شما] چه پاسخی به شما داده شد؟ می گویند: ما چیزی نمی دانیم، تو خود، از همه اسرار نهان آگاهی.»

و درباره خصوص پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: « قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِی خَزائِنُ اللَّهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَیبَ...»؛ (3) «بگو: من نمی گویم خزائن خدا دست من است. و من [جز آنچه خدا به من بیاموزد] از غیب آگاه نیستم.»

پاسخ

اوّلاً: در قرآن كریم مطابق برخی از آیات، علم غیب مخصوص خداوند است؛ از قبیل:

« وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیبِ لا یعْلَمُها إِلاّ هُوَ»؛ (4) «كلیدهای غیب تنها نزد او [خداوند] است و از آن ها جز او كسی اطلاع ندارد.»

« قُلْ لا یعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَالْأَرْضِ الْغَیبَ إِلاَّ اللَّهُ وَما یشْعُرُونَ أَیانَ یبْعَثُونَ»؛ (5) «[ای رسول ما] بگو كه در آسمان ها و زمین جز خدا كسی از علم غیب آگاه نیست، و هیچ خلقی نمی داند كه چه هنگام زنده و برانگیخته می شود.»

1- 451. سوره آل عمران، آیه 49.

2- 452. سوره مائده، آیه 109.
3- 453. سوره انعام، آیه 50.
4- 454. سوره انعام، آیه 59.
5- 455. سوره نمل، آیه 65.

ولی با مراجعه به آیات دیگر پی می بریم که منظور از علم غیب مختص به خداوند، غیب ذاتی و استقلالی است، و این منافات ندارد که افراد دیگری؛ از قبیل انبیا و اوصیا از آن علم به اذن و اراده خداوند بهره مند باشند.

خداوند سبحان در سوره جن می فرماید: « عالِمُ الْغَیبِ فَلا یظْهِرُ عَلی غَیبِهِ أَحَداً إِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ...»؛(1) «او دانای غیب است و هیچ کس به عالم غیب او آگاه نیست جز پیامبری را که از او خشنود باشد... .»

همچنین در قرآن کریم خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره قصه حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: « ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ»؛(2) «آن از خبرهای غیبی است که به تو وحی نموده ایم.»

ثانیاً: در مورد آیه دوم که رسولان در جواب از سؤال خداوند می گویند: « لا عِلْمَ لَنا» این جواب در حقیقت یک نوع خضوعی در برابر عظمت و کبریایی خداوند و اعتراف به احتیاج ذاتی آنان در مقابل مولای حقیقی است، که به جهت رعایت ادب حضور و اظهار حقیقت امر صورت گرفته است و لذا نمی توان آن را جواب نهایی به حساب آورد، و هرگز دلالت بر جهالت و عدم علم آنان به غیب به اذن و اراده الهی ندارد؛ زیرا خداوند متعال آنان را شاهدان بر امت خود قرار داده است، آنجا که می فرماید: « فَکَیفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِ ّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنا بِکَ عَلی هؤُلآءِ شَهِیداً»؛(3) «حال آن ها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی [بر اعمالشان می آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟!»

حال چگونه ممکن است که انبیا در روز قیامت، شاهدان بر امت خود باشند بدون آن که از غیب به اذن الهی اطلاع داشته باشد؟

1- 456. سوره نمل، آیه 65.
2- 457. سوره یوسف، آیه 102.
3- 458. سوره نساء، آیه 41.

در نتیجه: جواب رسولان به جمله « لا عِلْمَ لَنا» از روی ادب عبودیت آن ها در برابر حضرت حق سبحانه و تعالی بوده است؛ زیرا حقیقت علم غیب از آن خداوند و ملک او است.

و دیگر این که خداوند سبحان علم غیب را برای طایفه ای از مقرّبین درگاهش در روز قیامت ثابت کرده است، آنجا که می فرماید: « وَعَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیماهُمْ»؛(1) «و بر اعراف مردانی هستند که هر یک را از چهره شان می شناسند... .»

و درباره سخن پیامبرصلی الله علیه وآله در روز قیامت می فرماید:« وَقالَ الرَّسُولُ یا رَبِّ ّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً»؛(2) «و پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! قوم من قرآن را رها کردند.»

ثالثاً: در مورد آیه سوم که در استدلال به آن اشاره شد که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله علم غیب را از خود نفی می کند:« وَلا أَعْلَمُ الْغَیبَ» مقصود او علم غیب استقلالی و بدون تعلیم وحیانی است؛ زیرا خداوند متعال در آیاتی دیگر به علم غیب وحیانی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اشاره کرده است، از قبیل:

« إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما یوحی إِلَی»؛(3) «و من تنها از آنچه به من وحی می شود، پیروی می کنم.»

« عالِمُ الْغَیبِ فَلا یظْهِرُ عَلی غَیبِهِ أَحَداً إِلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ»؛(4) «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده....»

در این آیه خداوند علم غیب را برای جنس رسولان ثابت کرده است.

و در مورد قصه حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: « ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ»

1- 459. سوره اعراف، آیه 46.
2- 460. سوره فرقان، آیه 30.
3- 461. سوره احقاف، آیه 9.

4- 462. سوره جنّ، آیه 26.

(1) «[ای پیامبر!] این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم.»

همین مطلب در مورد قصه حضرت مریم علیه السلام نیز آمده است: « ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ».(2)

و درباره قصه حضرت نوح علیه السلام می فرماید: « تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیبِ نُوحِیها إِلَیکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَلا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا»؛(3) «این ها از خبرهای غیب است که به تو [ای پیامبر!] وحی می کنیم، خبرهایی که نه تو، و نه قومت، این ها را پیش از این نمی توانستید بدانید.»

در نتیجه: مقصود از نفی علم غیب توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از خود « وَلا أَعْلَمُ الْغَیبَ» نفی این مطلب است که انسان به حسب وجود طبیعی هرگز از غیب اطلاع ندارد، گرچه می تواند به جهت قرب خاص به خداوند، از غیب او بهره مند گردد و این به مشیت و اراده خداوند بستگی دارد.

رابعاً: در مورد حضرت عیسی علیه السلام که مواردی از علم غیب او را خداوند متعال در قرآن نقل می کند به این جهت است که علم غیب و اخبار غیبی یکی از معجزات مهم حضرت عیسی علیه السلام برای اثبات نبوّتش بوده است.

15 - نسبت خلقت به حضرت مسیح علیه السلام!!

خداوند متعال با آن که خلقت را تنها به خودش نسبت می دهد؛ زیرا می فرماید: « قُلِ اللَّهُ یبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یعِیدُهُ فَأَنّی تُؤْفَکُونَ»؛(4) «بگو: تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده، سپس باز می گرداند، با این حال چرا از حق روی گردان می شوید؟»

ولی از زبان حضرت مسیح علیه السلام نقل می کند که گفت: « أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیئَهِ الطَّیرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیکُونُ طَیراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَالأَبْرَصَ وَأُحْی الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فِی بُیوتِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لآیهً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»؛(5) «من از گِل، چیزی به شکل پرنده می سازم. پس در آن می دمم و به فرمان خدا، پرنده ای می گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی را بهبود می بخشم،

1- 463. سوره یوسف، آیه 102.
2- 464. سوره آل عمران، آیه 44.
3- 465. سوره هود، آیه 49.
4- 466. یونس / 34، و رجوع شود به سوره یس، آیه 77 - 81، و سوره اعراف، آیه 11 - 12.
5- 467. سوره آل عمران، آیه 49 و سوره مائده، آیه 110.

و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم، و از آنچه می خورید و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم. مسلّماً در این ها، نشانه هایی برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.»

پاسخ

خداوند متعال در صدر آیه دوم از قول حضرت مسیح علیه السلام چنین نقل می کند که خطاب به قومش گفت: « أَنِّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیهٍ مِنْ رَبِّکُمْ...»؛ یعنی من به طور حتم نشانه ای از جانب پروردگارتان می آورم... .

این جمله و این تعبیر « بِإِذْنِ اللَّهِ» دلیل بر آن است که حضرت مسیح علیه السلام جنبه الوهیت نداشته و تنها رسول خداوند است. و از آن جهت که امر رایج در آن زمان گسترش طب و طبابت بوده است، لذا به تناسب وضع موجود، معجزه آن حضرت نیز امور خارق العاده ای بود که با آن وضع تناسب داشته است.

16 - احیاء اموات دلیل بر تجسّد!!

خداوند متعال با این که زنده کردن و میراندن را به خود نسبت می دهد و می فرماید:« وَهُوَ الَّذِی أَحْیاکُمْ ثُمَّ یمِیتُکُمْ ثُمَّ یحْییکُمْ...»؛(1) «و او کسی است که شما را زنده کرد، سپس می میراند، و بار دیگر زنده می گرداند... .»ولی در مورد حضرت مسیح علیه السلام از زبان او نقل می کند که گفت: « وَأُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْی الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ»؛(2) «کور مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی را بهبود می بخشم و مردگان را زنده می کنم به اذن خدا .»

و نیز می فرماید: « وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیئَهِ الطَّیرِ بِإِذْنِی... فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیراً بِإِذْنِی»؛(3) «و هنگامی که به فرمان من، از گِل چیزی به صورت پرنده می ساختی ... و مردگان را [نیز] به فرمان من زنده می کردی... .»

پاسخ

با جوابی که نسبت به استدلال پیشین داده شد، پاسخ این سؤال نیز روشن می شود.

1- 468. سوره حجّ، آیه 66.
2- 469.] . سوره آل عمران، آیه 49.
3- 470. سوره مائده، آیه 110.

17 - شفاعت كردن مسيح عليه السلام!!

خداوند با وجود آن که می فرماید: « قُلْ للَّهِ ِ الشَّفاعَهُ جَمِیعاً»؛(1) «بگو: تمام شفاعت ها از آن خداست.» ولی درباره حضرت مسیح علیه السلام می فرماید: « إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیمُ إِنَّ اللَّهَ یبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ»؛(2) «[به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای [وجود با عظمتی از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی بن مریم است، در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود، و از مقرّ بان [الهی] است.»

پاسخ

اوّلاً: گرچه خداوند سبحان در آیاتی شفاعت را به خود اختصاص می دهد، ولی در آیات دیگر آن را برای دیگران نیز به اذن خود ثابت می کند.

در جایی می فرماید: « ما مِنْ شَفِیعٍ إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»؛(3) «هیچ شفیعی جز به اجازه او نخواهد بود.» در اینجا «ما» موصوله است و لذا دلالت بر عموم دارد.

و نیز در جای دیگر می فرماید: « وَلا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ عِنْدَهُ إِلاّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ»؛ (4) «نفع نمی دهد شفاعت نزد خدا مگر برای کسی که خداوند برای او اذن دهد.»

از این آیات استفاده می شود که افرادی هستند که خداوند متعال اذن شفاعت را به آنان داده که یکی از آن ها حضرت عیسی علیه السلام و یکی دیگر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است، آنجا که می فرماید: « وَلَسَوْفَ یعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی ؛(5) «و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی.»

خداوند متعال در قرآن کریم از فرشتگان به عنوان شفاعت کنندگانی یاد کرده که جز درباره کسانی که خداوند رضایت می دهد شفاعت نخواهند کرد، آنجا که می فرماید: « بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ* لا یسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ یعْمَلُونَ * یعْلَمُ ما بَینَ

1- 471. سوره زمر، آیه 44.
2- 472. سوره آل عمران، آیه 45.
3- 473. سوره زمر، آیه 44.
4- 474. سوره سبأ، آیه 23
5- 475. سوره ضحی، آیه 5.

أَيدِيهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَلا يشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی ؛(1) «بلکه آنان بندگان مقرّب خدایند که هرگز پیش از امر او کاری نخواهند کرد و هرچه کنند به فرمان او است. و از احدی جز آن که خدا از او راضی است شفاعت نمی کنند.»

و نیز قرآن کریم درباره فرزندان یعقوب می فرماید: « یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ»؛(2) «ای پدر! برای ما از خدا آمرزش طلب کن که [درباره یوسف خطا کرده ایم.»

و نیز خداوند به جهت عفو و آمرزش گناهان، مردم را دعوت می کند که از پیامبرصلی الله علیه وآله بخواهند تا برای آنان استغفار کند:« وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحِیماً»؛(3) «و اگر کسانی که بر خود - با گناه کردن - ستم نمودند، از کردار خود به خدا توبه کرده و به سوی تو آمدند تا برای آنان استغفار کنی و از خدا آمرزش خواهی، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

18 - قرآن و ردّ فرزند تناسلی بودن مسیح علیه السلام!!

مسیحیان می گویند: قرآن که تثلیث و فرزندی عیسی علیه السلام را مردود می شمارد از آن جهت است که گروهی از مسیحیان فرزند بودن تناسلی حضرت را معتقد بودند، نه فرزند بودن به معنای مظهریت، لذا قرآن کریم می فرماید: « وَلا تَقُولُوا ثَلاثَهٌ انْتَهُوا خَیراً لَکُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ یکُونَ لَهُ وَلَدٌ»؛(4) «و نگویید: [خداوند] سه گانه است. [از این سخن] خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا، تنها معبود یگانه است. او منزه است که فرزندی داشته باشد.»

پاسخ

سؤال ما از توجیه گران مسیحی این است که مقصود شما از مظهریت حضرت عیسی علیه السلام چیست؟ اگر مراد شما از آن، حلول است که در جای خود آن را ابطال کرده ایم.

1- 476. سوره انبیاء، آیه 26 - 28.
2- 477. سوره یوسف، آیه 97.

3- 478. سوره نساء، آیه 64.
4- 479. سوره نساء، آیه 171.

و اگر مقصود شما آن است که صفات خداوند در وجود حضرت تجلّی کرده و لذا او مظهر جمیع اسما و صفات الهی شده است، این مطلبی است که عرفای اسلامی نیز به آن اشاره کرده اند، ولی مسیحیان این معنا را اراده نمی کنند.

19 - مبارزه قرآن با تثلیث تعدد و اشراک!!

مسیحیان می گویند: ما معتقد به خدای واحدی هستیم که سه مظهر دارد، ولی در جوهر یکی است و قائل به تعدد الهه و شرک در الوهیت نیستیم. و حمله های قرآن نیز متوجه این نوع بدعتی بوده که در زمان قرآن ظاهر شده بود؛ زیرا خداوند گرچه می فرماید: « لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍ وَما مِنْ إِلهٍ إِلاّ إِلهٌ واحِدٌ»؛(1) «آن ها که گفتند: خداوند یکی از سه خداست، [نیز] به یقین کافر شدند، معبودی جز خدای یگانه نیست... .»

ولی در جایی دیگر تعدد و تثلیث را این گونه شرح می دهد:« وَإِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّی إِلهَینِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛(2) «و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!»

پاسخ

اوّلاً: ما اصرار نداریم تا مسیحیان را در هر صورت به جهت اعتقاد به تثلیث مشرک جلوه دهیم، و لذا اگر از ادعای خود معنا و مفهوم صحیحی را اراده کنند ما نیز آن را می پذیریم.

ثانیاً: گرچه مسیحیان اعتقادات خود را که بعضاً شرک آلود است توجیه می کنند ولی این توجیهات از آنجا که قابل فهم برای عموم مردم نیست لذا آنان را به شرک انداخته و آن اعتقادات را بر معنای ظاهرش حمل می کنند.

ثالثاً: از توجیه گران مسیحی سؤال می کنیم که مراد شما از این سه مظهر چیست؟

1- 480. سوره مائده، آیه 73.

2- 481. سوره مائده، آیه 116.

گر وحدت حقیقی و کثرت اعتباری است اشکالی ندارد، ولی شما به آن معتقد نیستید. و اگر کثرت حقیقی و وحدت اعتباری است، قطعاً شرک است. و اگر هر دو حقیقی است، مستلزم تناقض می باشد.

20 - قرآن و تصدیق عقیده تثلیث مسیحی!!

مسیحیان می گویند: در قرآن اشاره به ثالوث مسیحیت شده است.

خداوند متعال می فرماید: « إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیمُ إِنَّ اللَّهَ یبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ»؛(1) «و [به یاد آورید] هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای [وجود با عظمتی از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی بن مریم است، در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهدبود، و از مقرّبان [الهی] است.»

و نیز می فرماید:« وَآتَینا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ الْبَیناتِ وَأَیدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»؛(2) «و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم.»

در این دو آیه به دو اقنوم از اقانیم ثلاثه اشاره شده است.

پاسخ

شکی نیست که حضرت مسیح علیه السلام و روح القدس و خداوند وجود دارند، ولی سخن در عقیده به این سه موجود است، ما به تبع قرآن کریم معتقدیم که حضرت مسیح بنده صالح خدا و رسول او بوده است. و در مورد روح القدس نیز برخی او را فرشته مخصوص خدا می دانند، که از طرف او حقایق را بر پیامبرش القا کرده و او را تأیید می نماید. و تنها خدایی که مستحقّ پرستش است یکی است به نام «اللَّه» ولی مسیحیان سه مبدأ برای این عالم در عرض یکدیگر قائلند و این عقیده سر از شرک درمی آورد.

وانگهی تأیید روح القدس امری مشترک بین تمام رسولان است و به پیامبری خاص اختصاص ندارد.

1- 482.] . سوره آل عمران، آیه 45.
2- 483. سوره بقره، آیه 87.

خداوند متعال می فرماید: « ینَزِّلُ الْمَلائِکَهَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا»؛(1) «فرشتگان را با روح [الهی به فرمانش بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل می کند [و به آن ها دستور می دهد] که مردم را انذار کنید....»

21 - قرآن و فرزند غیرتناسلی بودن مسیح!!

خداوند متعال می فرماید:« إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیمُ إِنَّ اللَّهَ یبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ...»؛(2) «به یاد آورید] هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای [وجود با عظمتی از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی بن مریم است....»

در این آیه در مورد حضرت مسیح علیه السلام این گونه تعبیر می کند که کلمه مسیح از خداست.

پاسخ

قبلاً اشاره کردیم که حضرت مسیح علیه السلام تنها فرقی که با دیگر انبیا و سایر مردم دارد این است که او از مجاری و اسباب طبیعی آفریده نشده است، بلکه با امر تکوینی خداوند «کن» در رحم حضرت مریم ایجاد شده است و بعد از چند مدتی از رحم او خارج شده است، ولی به هر تقدیر او کلمه فعلی و مخلوق تکوینی خداوند متعال است. و فرزند غیرتناسلی بودن دلیل بر داشتن جنبه الوهیت نیست و از صفت مخلوق بودن خارج نمی شود.

1- 484. سوره نحل، آیه 2.
2- 485. سوره آل عمران، آیه 45.

بررسی اشکالات نصارا بر اسلام

بررسی اشکالات

مسیحیان اشکالات مختلفی دارند که به جهت آن ها تسلیم اسلام نشده و قرآن و حدیث نبوی را نمی پذیرند. اینک به هریک از آن ها در فصلی جداگانه اشاره می کنیم:

الف) اشکال مربوط به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

برخی از نصارا وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را انکار کرده و برخی نیز ادعای نبوت از جانب او را قبول ندارند.

پاسخ

1- مسیحیان از هر راهی که نبوت حضرت عیسی علیه السلام را برای یهودیان به اثبات رساندند، ما نیز از همان راه، نبوّت حضرت محمّدصلی الله علیه وآله را به اثبات می رسانیم.

2- نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را از طریق اعجاز و اجتماع قراین و شواهد به طریق تواتر می توان به اثبات رساند. و نیز می توان از طریق بشاراتی که در کتاب مقدس آمده، نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را به اثبات رساند.

ب) اشکالات مربوط به قرآن

توضیح

مسیحیان و اهل کتاب، اشکالاتی بر قرآن کریم نیز وارد کرده اند که به آن ها اشاره می کنیم:

اشکال اول

گاهی می گویند: تعالیم اسلام برگرفته از تعالیم ادیان دیگر است.

«اسقف یوسف درّه حدّاد» می گوید: «قرآن از مصادر و منابع پراکنده ای استفاده کرده که مهم ترین آن ها کتاب مقدس است؛ خصوصاً کتاب موسی. و این به جهت شهادت و اعتراف خود قرآن است؛ زیرا در قرآن آمده است: « إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَی صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی ؛(1) «این دستورها در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است. در کتب ابراهیم و موسی.» و نیز می فرماید: « أَمْ لَمْ یَنَبَّأْ بِما فِی صُحُفِ مُوسَی ؛(2) «یا از آنچه در کتب موسی نازل گردیده باخبر نشده است.» و نیز می خوانیم: « وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ»؛(3) «و توصیف آن در کتاب های پیشینیان نیز آمده است.»(4)

ویل دورانت نیز می گوید: «قابل ذکر است که شریعت اسلامی، شباهت بسیاری به شریعت یهود دارد...» آن گاه به ترتیب قضایایی را بر می شمارد که در قرآن و عهدین به آن ها اشاره شده است. او از جمله آن قضایا مسأله توحید، نبوت، ایمان، انابه، روز حساب و بهشت و دوزخ را برمی شمارد، و گمان می کند که این ها همه برگرفته از تأثیر یهودیت بر دین اسلام است... .»(5)

او نیز می گوید: «در کشورهای عربی، بسیاری از مسیحیان می زیسته اند، گرچه تعداد کمی در مکه بوده اند. محمّد ارتباط تنگاتنگی - حدّاقلّ - با یکی از آن ها به نام ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه داشت. او اطلاع زیادی از کتاب های یهود و مسیحیان داشت. و نیز محمّد فراوان شهر مدینه را زیارت می نمود، شهری که پدرش عبداللَّه در آنجا وفات یافت و گویا در آن شهر با برخی از یهود که در مدینه زیاد بودند، ملاقات کرده باشد.»(6)

پاسخ

اوّلاً: به اثبات رسیده که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله امّی بوده و خواندن و نوشتن نمی دانسته است و نیز نزد هیچ کسی درس نخوانده است.

1- 486. سوره اعلی، آیه 18 - 19.
2- 487. سوره نجم، آیه 36.
3- 488. سوره شعراء، آیه 196.

4- 489. دروس قرآنیه ج 2 ص 173.
5- 490. تاریخ تمدن ج 4 ص 236.
6- 491. قصه الحضاره ج 13 ص 23.

ویل دورانت می گوید: «ظاهراً هیچ کس در این فکر نبود که وی (محمّدصلی الله علیه وآله) را نوشتن و خواندن آموزد.»(1)

جان دیون یورت می گوید: «درباره تحصیل و آموزش، آن طوری که در جهان معمول است، همه معتقدند که محمدصلی الله علیه وآله تحصیل نکرده و جز آنچه در میان قبیله اش رایج و معمول بوده چیزی نیاموخته است.»(2)

گیور گیو درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «با این که امّی بود، در اوّلین آیات که بر وی نازل شده، صحبت از قلم و علم؛ یعنی نوشتن و فراگرفتن و تعلیم دادن است.»(3)

ثانیاً: ما معتقدیم که شرایع الهی، همگی از یک اصل واحدی سرچشمه می گیرند و همه یک هدف را دنبال می کنند که همان توحید و اخلاص در عمل و تخلّق به مکارم اخلاق است. خداوند متعال می فرماید:

« إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»؛(4) «دین در نزد خدا اسلام (و تسلیم در برابر حقّ) است.»

« وَمَنْ یبْتَغِ غَیرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْأَخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ»؛(5) «و هر کس جز اسلام، آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیان کاران است.»

« قُولُوا آمَنّا بِاللَّهِ وَما أُنْزِلَ إِلَینا وَما أُنْزِلَ إِلَی إِبْرَاهِیمَ وَإِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ وَیعْقُوبَ وَالْأَسْباطِ وَما أُوتِی مُوسَی وَعِیسَی وَما أُوتِی النَّبِیونَ مِنْ رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛(6) «بگویید: ما به خدا ایمان آورده ایم، و به آنچه بر ما نازل شده و بر آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، (و همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگارشان داده شده است، و در میان هیچ یک از آن ها جدایی قائل نمی شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم.»

1- 492. تاریخ تمدن ج 11 ص 14.

2- 493. عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن ص 17.
3- 494. محمّد پیامبری که از نو باید شناخت ص 45.
4- 495. سوره آل عمران، آیه 19.
5- 496. سوره آل عمران، آیه 85.
6- 497. سوره بقره، آیه 136.

ثالثاً: در ائتلاف ادیان آسمانی و اتحاد کلمه آن ها، سه احتمال وجود دارد:

الف) به لحاظ وحدت منشأ است.

ب) به لحاظ بر گرفتن برخی از برخی دیگر است.

ج) اتحاد و ائتلاف اتفاقی است.

احتمال سوم باطل است. احتمال دوم نیز اشکالاتی دارد؛ زیرا:

1 - به صراحت قرآن کریم، معارف قرآن وحی به نبی اسلام است به صورت مستقیم.

2 - قرآن معارفی را عرضه کرده که هرگز ذهن بشر به آن ها نرسیده است.

3 - قرآن، تعالیمی را عرضه کرده که هرگز سنخیتی با معارف کتاب مقدس اهل کتاب ندارد.

قرآن به صراحت به این مطلب گوشزد کرده که به پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله به صورت مستقل وحی شده است: « إِنّا أَوْحَینا إِلَیکَ کَما أَوْحَینا إِلَی نُوحٍ وَالنَّبِیینَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَینا إِلَی إِبْرَاهِیمَ وَ ...»؛(1) «ما به تو وحی فرستادیم، همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و (نیز) به ابراهیم و....»

« ...وَأُوحِی إِلَی هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ»(2)؛ «و این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آن ها می رسد با آن بیم دهم.»

رابعاً: آیاتی از قرآن که اسقف یوسف درّه حدّاد به آن استشهاد کرده، اشاره به این مطلب دارد که معارف قرآن را که بر پیامبر نازل شده است، همگی در صحف اولی نیز آمده است. و نیز در مورد آیه سوّم که به آن استشهاد کرده، می توان گفت که ضمیر در «أم لم ینبأ» به کسی برمی گردد که در مقابل دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ایستاده و آن را مسخره می کرده است.

1- 498. سوره نساء، آیه 163.
2- 499. سوره انعام، آیه 19.

اشکال دوم

قرآن در مواردی مخالف با عهد عتیق و عهد جدید مطالبی را عرضه کرده است، و این خود دلیل بر آن است که قرآن کلام خداوند نیست.

پاسخ

عهد عتیق و جدید از آنجا که سند متصل آن ها به مؤلّفان آن ها ثابت نشده، و نیز الهامی بودن مطالب آن ها به اثبات نرسیده، و از طرفی تحریف نیز در آن ها راه پیدا کرده است، لذا مخالفت قرآنی که از تحریف مصون است با عهد قدیم و جدید، امری طبیعی به نظر می رسد، بلکه این مخالفت و مغایرت دلیلی بر تحریف آن کتب است.

اشکال سوم

در قرآن آمده است که هدایت و ضلالت از جانب خداوند است. و نیز بهشت مشتمل بر نهرها و حور و قصرهاست. و جهاد با کفار واجب است. این ها از امور قبیحی است که خود دلالت دارد بر این که قرآن کلام الهی نیست.

پاسخ

اوّلاً: در عهدین نیز به این مطالب اشاره شده است؛

در سِفر خروج می خوانیم: «پروردگار به او فرمود: نظر کن به جمیع عجایبی که در دست تو قرار داده ام، آن ها را نزد فرعون انجام ده؛ زیرا من قلب او را قسی گردانده ام و او مردم را آزاد نخواهد کرد.»(1)

ثانیاً: چه اشکالی دارد که بهشت مشتمل بر حور و قصرها و سایر نعمت های جسمانی و مادی باشد؛ زیرا مطابق ادله، معاد هم جسمانی است و هم روحانی.

ثالثاً: از آن جهت که حقّ و حقیقت همیشه دشمن داشته است لذا باید صاحبان حقّ برای مقابله با دشمنان خود به پا خیزند و جهاد کنند.

رابعاً: هدایت به معنای توجه انسان به کار خیر، و اضلال به معنای واگذاری انسان به حال خود است.

اشکال چهارم

قرآن نزد مسلمانان تحریف شده است، پس از اعتبار ساقط است.

1- 500. سِفر خروج باب 4 ، شماره 21.

پاسخ

1- قول مشهور و اکثر علمای شیعه و سنی عدم تحریف قرآن است. و هر عقیده ای که قرار است به دین و یا مذهبی نسبت داده شود باید ملاحظه رأی اکثر در آن دین و مذهب را نمود.

2- بر فرض محال که تحریف در قرآن حاصل شده باشد، ولی این باعث نمی شود که نبوّت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را منکر شویم؛ زیرا از راه های دیگر می توان آن را به اثبات رسانید. همان گونه که کتب عهدین از تحریف تهی نیست و در عین حال مسیحیان به آن اعتقاد دارند.

اشکال پنجم

در آیات قرآن به محمّدصلی الله علیه وآله و دیگر پیامبران نسبت گناه داده شده است و این با مقام نبوت انبیا سازگاری ندارد.

پاسخ

1- تمام آیاتی که ظهور در گناه کردن انبیا دارد از آیات متشابهات به حساب می آید که با ردّ کردن آن ها به محکمات قابل توجیه بوده و آن ها را حمل بر خلاف ظاهر می کنیم.

2- در کتب عهدین نیز به بسیاری از انبیا نسبت گناه داده شده است.

اشکال ششم

قرآن از آن جهت که به زبان عربی است، برای عرب فرستاده شده است نه دیگران. خداوند متعال می فرماید: « إِنّا أَنزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیاً ...»؛ (1) «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم.»

« بِلِسانٍ عَرَبِی ّ مُبِینٍ»؛ (2) «به زبان عربی آشکار (نازل کرد).»

« وَلَوْ نَزَّلْناهُ عَلَی بَعْضِ الْأَعْجَمِینَ* فَقَرَأَهُ عَلَیهِمْ ما کانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ»؛ (3) «هرگاه ما آن را بر بعضی از عجم ها نازل می کردیم. و او آن را بر ایشان قرائت می کرد به آن ایمان نمی آوردند.»

1- 501. سوره یوسف، آیه 2.
2- 502. سوره شعراء، آیه 195.
3- 503. سوره شعراء، آیه 198 - 199.

پاسخ

1 - تمام مردم بر این امر واقفند که لغت عرب از فصیح ترین لغات و واضح ترین آن ها به شمار می آید. و از طرفی دیگر، قرآن به جهت اثبات معجزه بودنش به اعلا درجه بیان و بلاغت و فصاحت نازل شده است و لذا ناگزیر است که به لغت عرب در سرزمین عرب نازل شود و از آنجا به جمیع اطراف عالم منتشر گردد.

2- در قرآن کریم اشاره شده که قرآن برای همه عالمیان و جهانیان است، اگر شما به قرآن استدلال می کنید باید همه آیات را در نظر بگیرید.

خداوند متعال می فرماید: « تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً»،(1) «بزرگ (و خجسته) است کسی که بر بنده خود فرقان (کتاب جدا سازنده حق از باطل) را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشدار دهنده ای باشد.»

همچنین در آیه ای دیگر آمده است: « وَأُوحِی إِلَی هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ»؛(2) «و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هرکس را (که این پیام به او) برسد هشدار دهم.»

عبارت «مَنْ بَلَغَ» دلالت روشنی بر عمومیت رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دارد؛ زیرا به این معناست که هرکس، در هر زمان و یا هر ملیت و نژادی پیام قرآن را دریافت کند مأمور به پیروی از آن است.

و نیز می فرماید: « شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدی لِلنّاسِ»؛(3) «ماه رمضان که در آن قرآن فرو فرستاده شده است (کتابی) که مردم را راهبر است.»

قرآن کریم از پیروزی اسلام بر همه ادیان، از جمله ادیان الهی پیشین سخن می گوید و می فرماید: « هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»؛(4) «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هرچه دین است پیروز گرداند، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند.»

1- 504. سوره فرقان، آیه 1.
2- 505. سوره انعام، آیه 19.
3- 506. سوره بقره، آیه 185.
4- 507. سوره توبه، آیه 33.

اشکال هفتم

گاهی مسیحیان می گویند: برای ما مسیحیان قبل از پیامبر شما رسولی آمد که به زبان ما سخن گفت و ما را مخاطب قرار داده و انذار کرد و ما تا به حال به او متمسّکیم و مطابق آنچه که در قرآن شما مسلمانان آمده، هر پیامبری به زبان قوم خودش فرستاده شد و برای هر قومی نیز پیامبری است.(1)

« وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيبَينَ لَهُمْ»؛(2) «و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (حقایق را) برای آن ها آشکار سازد.»

« وَلَقَدْ بَعَثْنا فِى كُلِ ّ أُمَّةٍ رَسُولاً»؛(3) «ما در هر امّتی رسولی برانگیختیم.»

« وَلَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلاً إِلى قَوْمِهِمْ فَجآءُوهُم بِالْبَيناتِ»؛(4) «و پیش از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم، آن ها با دلایل روشن به سراغ قوم خود رفتند.»

پاسخ

1 - از آیات بسیاری استفاده می شود که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به سوی اهل کتاب، بلکه برای جمیع انس و جنّ فرستاده شده است.

2 - اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را در گفتارش تصدیق می کنید و به کتابش تمسک می نمایید، پس باید به آیات محکمات دیگر که نصّ در عمومیت دین اسلام است نیز نظر داشته باشید.

3 - شکی نیست که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به کفر اهل کتاب از کسانی که به او ایمان نیاورده اند تصریح کرده است.(5)

4 - آمدن نصارای نجران و مباحثه پیامبرصلی الله علیه وآله با آنان و پیشنهاد مباهله، دلیل بر عمومیت رسالت پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله است.

ص:223

1- 508. الجواب الصحیح لمن بدّل دین المسیح، ج 1 ص 123.

2- 509. سوره ابراهیم، آیه 4.
3- 510. سوره نحل، آیه 36.
4- 511. سوره روم، آیه 47.
5- 512. سوره آل عمران، آیه 70 - 71 و سوره مائده، آیه 72 - 77 و 17 ، و 73 - 7 و سوره نساء، آیه 171، 3، 17 و سوره توبه، آیه 29 - 32.

(1)

5 - اسلام آوردن نجاشی پادشاه حبشه دلیل بر عمومیت رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است.

6 - اسلام برخی از نصارای عرب نیز دلیل دیگری بر عمومیت رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است.(2)

7 - فرستادن پیک به جمیع طوایفی که در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله بودند، خود دلیل دیگری بر آن است که رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله عمومی بوده است.

از جمله کسانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله برای او نامه فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد پادشاه نصارا در اسکندریه است. حضرت صلی الله علیه وآله نامه ای را به حاتب بن ابی بلتعه داد تا به مقوس (جریح بن مینا) برساند و او را به اسلام دعوت کند.(3)

اشکال هشتم

برخی از نصارا می گویند: اختلاف قرائت، به نوبه خود دلیل بر تناقض در قرآن است، و این دلالت دارد که قرآن از جانب خداوند نیست.

پاسخ

1 - پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله قرآن را به چند طریق قرائت نمی کرده است ولی به جهت آسان شدن قرائت قرآن بر قبایل مختلف عرب؛ همانند قبیله مضر و نزار و هذل به آن ها رخصت داد تا قرآن را به لغت خود قرائت کنند. و این اختلاف در قرائت به نحوی نبوده است که موجب تناقض یا تضادّ در معنا شود.

2 - در مواردی که بر فرض اختلاف قرائت، موجب تضادّ در معنا شود روایات معصومین علیهم السلام معنای صحیح آن را بیان کرده است.

ج) اشکالات مربوط به احادیث

مسیحیان بر احادیث اسلامی نیز اشکالاتی وارد نموده اند که به آن ها می پردازیم:

اشکال اول

راویان احادیث از نزدیکان و اصحاب و همسران محمّدصلی الله علیه وآله هستند، و لذا شهادت آن ها در حقّ او مورد قبول واقع نمی شود.

ص:224

1- 513. سوره آل عمران، آیه 61.
2- 514. سوره قصص، آیه 52 - 55.
3- 515. سیره ابن هشام ج 4 ص 188 ، زادالعماد ج 1 ص 122 و... .

پاسخ

1 - این اشکال در حقّ خود نصارا نیز وارد است؛ زیرا راویان حالات و گفته های حضرت مسیح علیه السلام نیز مادر عیسی و پدر مریم و شاگردان و حواریون حضرت عیسی بوده اند.

اگر بگویند که سنّت حضرت عیسی به توسط حواریون نقل شده که از عصمت برخوردار بوده اند، ما نیز در جواب می گوییم: سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز به توسط اهل بیت معصومش نقل شده است. آری این نقص تنها متوجه اهل سنت است که واسطه نقل سنت پیامبر را صحابه که غیر معصوم اند می دانند.

2 - پیامبرصلی الله علیه وآله و اصحابش تا 13 سال در مکه در شدیدترین وضع به سر می برده و همه نوع اذیت و آزار و شکنجه را تحمل کردند تا آن که عده ای از آن ها به حبشه هجرت نمودند. و می دانیم که هیچ کس برای مطامع دنیوی این گونه مصایب را تحمل نمی کند، این دلیل بر آن است که حقانیت دین اسلام برای اصحاب به اثبات رسیده بوده است.

اشکال دوّم

گاهی می گویند: مؤلّفان کتاب های حدیث، حالات محمّدصلی الله علیه وآله و معجزات او را با چشمان خود ندیدند، و نیز با گوش های خود بدون واسطه نشنیدند، بلکه بعد از مدت های زیاد از دیگران شنیده و در کتاب های خود ثبت کرده اند.

پاسخ

1 - این اشکال متوجّه اناجیل و دیگر کتاب های عهد جدید نیز هست؛ زیرا لوقا و مرقس از حواریون به حساب نمی آیند.

2 - قرآن که مهم ترین معجزه پیامبرصلی الله علیه وآله است از راه تواتر قطعی به دست ما رسیده است.

ص:225

الف» راه های اثبات نبوت پیامبران

حکمت الهی اقتضا می کند که راه های عمومی را برای شناخت پیامبران معین سازد تا به توسط آن بتوان آنان را شناخت، وگرنه نقض غرض در هدف بعثت می شود؛ زیرا از طرفی خداوند سبحان انبیا را برای هدایت مردم فرستاده و از طرفی دیگر مردم را به پیروی و متابعت آنان دعوت کرده است، در این صورت معین نکردن راه هایی برای شناخت انبیا، نقض غرضِ بعثت خواهد بود، و نقض غرض از مولای حکیم، قبیح است. اینک به برخیِ از این راه ها اشاره می کنیم.

1 - شهود عرفانی

شهود عرفانی، دارای مراتبی است که مرحله عالی آن بسیار محدود است و جز برای «اوحدی» از مردم میسور و ممکن نیست؛ زیرا این راه، فردی را می طلبد که آنچه پیامبران می بینند و می شنوند او نیز ببیند و بشنود؛ یعنی امر نبوت به شکل علم حضوری برای او به منصّه کشف و شهود برسد و دیگر نیازی به داده های عقلی نداشته باشد، نظیر آنچه درباره حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام رسیده است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله درباره او فرمود: «أنّک تسمع ما أسمع وتری ما أری إلّا إنّک لست بنبی و لکنّک وزیر و إنّک لعلی خیر»؛(1) «ای علی! تو می شنوی آنچه را که من می شنوم، و می بینی آنچه را که من می بینم، جز آن که تو پیامبر نیستی، لیکن وزیر و برخیری.»

1- 516. نهج البلاغه، خطبه 192.

مرحله متوسط شهود عرفانی، آن است که کسی متن نبوت پیامبر را مشاهده کند، که در این حال، هیچ تردیدی برای شاهد حاصل نخواهدشد.

و مرحله نازل شهود آن است که عارف متشرع بر اثر شهود مکرّر معارف الهی به سنخ ضعیف شهود انبیا باریابد که در این حال، به صحّت دعوای پیامبر اطمینان حاصل می شود، هرچند تتمیم آن نیازمند به تبیین عقلی است.

حاصل آن که راه شهود عرفانی برای بیشتر مردم بسته است، لذا غالباً بدان مقام نمی رسند.

2 - معجزه

معجزه، امری است خارق العاده که از جانب خداوند و به دست پیامبر یا امام علیهم السلام صورت می پذیرد، و با مدعای پیامبر یا امام مطابقت دارد و قابل تعلیم و تعلّم نیست و دیگران از انجام آن ناتوانند.

معجزه از آن جهت که کار خدایی است که در دست پیامبر یا امام انجام می گیرد ثابت می کند آورنده آن با ماورای طبیعت؛ یعنی خداوند مرتبط است و هرچه می گوید عین حقیقت و وحی است.

3 - گواه پیامبران سابق

پیامبران از آن جهت که از گناه و اشتباه مصون و در امانند، لذا شهادت و گواهی آنان به نبوت کسی با واقعیت خارجی مطابقت دارد. این راه دارای شرایطی است؛ از قبیل:

الف) گواهی آن پیامبر از طریق معتبری به ما رسیده باشد؛ مثل این که خود ما بدون واسطه، گواهی او را شنیده باشیم، و یا این که گواهی او به صورت متواتر به ما رسیده باشد.

ب) اوصاف پیامبران بر او منطبق باشد، این راه عمومیت ندارد و شامل پیامبران نخستین نمی شود. و نیز اختصاص به شناخت پیامبران ندارد بلکه برای گواهی بر هر معصومی؛ اعم از پیامبر، قرآن یا امام نیز کافی است.

4 - گواهی قراین و شواهد

یکی دیگر از راه های شناخت انبیا و اثبات نبوت آنان، گواهی قراین و شواهد خارجی است. این قراین هرچند به تنهایی مفید گمان است ولی در صورت اجتماع آنان، انسان را به قطع می رساند.این قراین عبارتند از:

الف) ویژگی های اخلاقی و نفسانی

به این که مدّعی پیامبر به اصول اخلاقی پایبند بوده و از نفس پاک و روحی بلند برخوردار و مظهر کمالات و فضایل انسانی باشد، و در حیات او هیچ سابقه ای از زشت کاری، دنیاپرستی، جاه طلبی، و تمام اموری که با موازین اخلاقی ناسازگارند به چشم نخورد. بدیهی است اگر چنین انسانی که مظهر امانت و پاکدامنی و صداقت و درستی است، مدّعی نبوت شود، حالات روحی و فضایل اخلاقی او شاهدی قوی بر راستگویی او خواهدبود.

ب) ویژگی های محیطی

وضعیت محیطی که شخص مدّعی نبوت در آن رشد یافته و دعوت خود را عرضه کرده است، قرینه دیگری بر صدق مدعای او خواهد بود.

ج) پیروان

با تأمّل در وضعیت کسانی که دعوت شخص مدّعی پیامبر را پذیرفته اند، می توان به شاهدی دیگر دست یافت؛ زیرا گرویدن انسان های فهیم و پاکدامن به شخص مدّعی نبوت، قرینه ای بر حقانیت او است.

ص:230

د) راهکارها

قرینه دیگر بر پیامبری آن است که شخص مدّعی نبوّت، برای دستیابی به اهداف و مقاصد خویش از راه های معقول و عادلانه که با اصول فطری و اخلاقی همخوانی دارد، بهره گیرد، و هیچ گاه حاضر نگردد که رهبری خود و گسترش دعوتش را بر پایه های فریبکاری و بی عدالتی استوار سازد.

ه) ثبات قدم و پایبندی به اصول اولیه دعوت

از دیگر قراین و شواهد حقانیت مدّعی پیامبری، آن است که تا پایان، به اصول اولیه دعوت خود پایبند باشد، نه آن که هر از چند گاهی دچار تبدّل رأی گردد و اصولی مخالف با تعالیم قبلی خود عرضه نماید. و دیگر این که برخود بر سختی ها و دشواری هایی که بر سر راه رسالت او است ثبات قدم داشته و اهل عقب نشینی و تزلزل در برابر دشمنان نباشد.

و) تعالیم

محتوای آموزه ها و تعالیم شخصی که مدّعی نبوت است، گواه دیگری بر صدق یا کذب آن است. ارائه معارف معقول و جامع در زمینه خداشناسی، انسان و جهان و نیز عرضه تعالیمی که متضمن دعوت به فضایل اخلاقی و دوری از رذایل نفسانی است، از حقانیت آورنده آن و ارتباط او با منبع الهی حکایت می کند.

ب» راه های اثبات نبوت پیامبر اسلام«صلی اللَّه علیه و آله»

اشاره

بعد از بحث از راه های اثبات نبوّت به طور عموم، اینک به بررسی راه های اثبات نبوّت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به طور خصوص می پردازیم.

راه اول: راه باطن

اولیای الهی در مراتب مختلف از راه کشف و شهود باطن، پی به وحیانی بودن تعالیم رسول اکرم صلی الله علیه وآله برده و نبوت آن حضرت را تصدیق نموده اند، کسانی که در صدق و صفا و درستکاری آنان شک وجود ندارد، که از جمله آنان امام علی علیه السلام است؛ کسی که انسان های منصف از تمام ادیان، خصوصاً مسیحیان او را به بزرگی و عظمت و جلالت قدر ستوده اند. آن حضرت در جایی می فرماید: «... لقد کان یجاور فی کل سنه بحرآء فأراه ولایراه غیری ولم یجتمع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله و خدیجه و أنا ثالثهما. أری نور الوحی و الرساله، واشمّ ریح النبوه، و لقد سمعت رنّه الشیطان حین نزل الوحی علیه صلی الله علیه وآله، فقلت: یا رسول اللَّه! ما هذه الرّنه؟ فقال: هذا الشیطان قد أیس من عبادته. أنّک تسمع ما أسمع وتری ما أری، إلّا انّک لست بنبی، و لکنّک وزیر و انّک لعلی خیر...»؛ (1) «... هرسال در (حراء) خلوت می گزید، من او را می دیدم و به جز من کسی وی را نمی دید. آن هنگام اسلام در هیچ خانه ای جز خانه ای که در آن رسول خداصلی الله علیه وآله

1- 517. نهج البلاغه، خطبه 192.

و خدیجه در آن بود، راه نیافته بود و من سومین آن ها بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم. من هنگامی که وحی بر او فرود می آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم: ای فرستاده خدا! این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است و از این که او را نپرستند نومید و نگران است. و همانا تو می شنوی آنچه را که من می شنوم، و می بینی آنچه را که من می بینم، جز آن که تو پیامبر نیستی، لیکن وزیر و بر خیری.»

راه دوم: بشارات در کتاب مقدس

توضیح

با مراجعه به عهدین موجود، گرچه از تحریف خالی نیست امّا هنوز در آن بشاراتی به ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مشاهده می شود.

الف) عهد قدیم؛ در سفر تکوین آمده است: «من تو را در اسماعیل اجابت کرده و او را مبارک گرداندم. او را تکثیر کرده و جداً عظیم نمودم، برای او دوازده شخصیت بزرگ به دنیا خواهد آمد، و من او را برای امّتی بزرگ قرار می دهم.»(1)

در تورات، سفر تثنیه آمده است: «خداوند از طرف طور سینا آمد، و از جانب ساعیر پرتو افکنی نمود، و از فاران اعلان وجود کرد.»(2)

می دانیم که آمدن از طور سینا اشاره به فرو فرستادن تورات بر موسی در طور سینا است. و اشراق خداوند از ساعیر اشاره به فرو فرستادن انجیل به عیسی در آن مکان دارد. و مقصود از استعلاء خداوند از کوه های فاران، اشاره به فرو فرستادن قرآن بر پیامبر از مکه است؛ زیرا فاران همان مکه می باشد.

در سفر اشعیاء می خوانیم: «اشعیاء گفت: به من امر شد: بایست و نظاره کن، نظر کن چه می بینی؟ گفتم: دو سواره را می بینم که می آیند، یکی از آن دو بر الاغ و دیگری بر روی شتر. یکی از آن دو به دیگری می گوید: بابل سقوط نمود... .»

1- 518. سفر تكوين 17 / 20.
2- 519. سفر تثنيه 23 / 2.

(1)

مقصود از راکب حمار، حضرت مسیح علیه السلام و راکب جمل، حضرت محمّدصلی الله علیه وآله است. و می دانیم که بابل در زمان بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وآله سقوط کرد.

ب) عهد جدید؛ در انجیل متّی آمده است: «...بدین جهت به شما می گویم: ملکوت خداوند زود است که از شما گرفته شود و به امّتی دیگر واگذار گردد که ثمره آن را خواهند گرفت.»(2)

در انجیل یوحنّا آمده است: «اگر شما مرا دوست دارید وصیت های مرا حفظ نمایید، و من از پدر می خواهم که به شما فارقلیط دیگر دهد تا با شما تا ابد بماند، او روح حقّ است، کسی که عالم توان قبول او را ندارد.»(3)

و نیز در انجیل یوحنّا آمده است: «همانا فارقلیط، روح حقّ، کسی که او را پدر به اسم من می فرستد، او هر چیزی را به شما تعلیم می دهد، و او هرچه را برایتان گفتم، به شما تذکّر می دهد.»(4)

و نیز آمده است: «هرگاه فارقلیطی که من او را از جانب پدر می فرستم نزد شما بیاید، روح حق که از جانب پدر آمده است، او برای من شهادت می دهد.»(5)

و نیز می خوانیم: «همانا برای شما خیر است که من بروم؛ زیرا اگر من نروم فارقلیط نزد شما نمی آید. من که رفتم او را به سوی شما می فرستم. او عالم را بر گناهش توبیخ خواهد کرد. من حرف های زیادی دارم که می خواهم بگویم ولی شما تحمّل آن را ندارید. ولی هنگامی که روح حق آمد شما را به تمام حقّ راهنمایی خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نمی گوید، بلکه هرچه را می شنود می گوید و به هرچه می آید شما را خبر می دهد، و تمام آنچه را برای پدر است به شما معرفی می کند.»

1- 520. سفر اشعیاء 21 / 6 - 9.
2- 521. متّی 21 / 15 - 17.

3- 522. یوحنّا 14 / 15 - 17.
4- 523. انجیل یوحنّا 14 / 26 - 27.
5- 524. همان، 15 / 26 - 27.

(1)

معنای «فارقلیط»

همان گونه که اشاره شد در انجیل «یوحنّا» سخن از بشارت مسیح علیه السلام به آمدن شخصی بعد از او به نام «فارقلیط» آمده است. برای بررسی این که مقصود از «فارقلیط» کیست، ابتدا به ذکر مقدماتی می پردازیم:

1 - حضرت مسیح علیه السلام به لغت عبری سخن می گفت؛ زیرا او در بین کسانی که به این لغت سخن می گفتند رشد کرده و بزرگ شد. از نویسندگان انجیل نیز، متّی انجیل خود را به لغت عبری نوشت، ولی سه نفر دیگر از نویسندگان انجیل، به لغت یونانی انجیل خود را مکتوب داشتند. بنابراین کلمه ای را که حضرت مسیح تلفّظ کرده، به لغتی بوده که از آن جامعه رخت بربسته و تنها در انجیل یوحنّا اشاره به بشارت آمدن پیامبرصلی الله علیه وآله شده که از ابتدا به لغت یونانی نوشته شده است.

2 - «فارقلیط» لفظی است با لغت سریانی که اهل سوریه آن زمان به این لغت سخن می گفتند. و لذا این لفظ در انجیل هایی که به لغت سریانی نوشته شده سرایت نمود. علمای اسلام و مفسّرین انجیل ها، اتّفاق دارند که این لفظ از لغت یونانی منتقل شده است، لغتی که یوحنّا انجیلش را به آن نوشت.

3 - در معنای لفظ «فارقلیط» معادل لغت یونانی آن اختلاف شده است. محققین اسلامی معتقدند که اصل یونانی این کلمه «بریکلیطوس» به معنای محمّد و احمد است. ولی مفسرین اناجیل می گویند: اصل این کلمه «بارکلیطوس» به معنای کمک کار و تعزیت داده شده است.

در دائرهالمعارف بزرگ فرانسه، ضمن شرح کلمه محمّد آمده است: «محمّد، مؤسس دین اسلام و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. کلمه محمّد از حمد گرفته شده و اشتقاق آن از ماده «حمد یحمد» به معنای تمجید و تعظیم است. و از امور عجیب این که در اینجا اسم دیگری است که آن هم از حمد مشتق شده و مرادف لفظ

1- 525. انجیل متّی 16 / 7 - 15.

محمّد است و آن «احمد» است که به گمان ما مسیحیان جزیره العرب آن را به جای «فارقلیط» به کار می گرفتند. و احمد به معنای کسی است که زیاد مورد ستایش و احترام جدّی واقع شده است. و این ترجمه کلمه «بریکلیوس» است که مسیحیان اشتباه کرده و به جای آن «بارکلیطوس» را به کار گرفته اند. بنابراین، نویسندگان اسلامی گفته اند که مراد از این لفظ، بشارت به ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است، و قرآن مجید به این موضوع به طور علنی در آیه ای از سوره صف اشاره می کند.»(1)

4 - بعید به نظر نمی رسد که حضرت مسیح علیه السلام با یک کلمه خاص اسم پیامبری که قرار بوده بعد از خودش بیاید؛ مثل کلمه احمد را ذکر کرده، ولی یوحنّا آن را مطابق ذوق خودش به لغت یونانی ترجمه کرده است. در حالی که وظیفه هر مترجمی است که هنگام ترجمه، اسم را به حال خود بگذارد. و لذا در قرآن کریم آمده است: «وَإِذْ قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَنِى إِسْرائِيلَ إِنِّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيكُمْ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يدَى مِنَ التَّوْراهِ وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ يأْتِى مِنْ بَعْدِى اسْمُهُ أَحْمَدُ...»؛(2) «و [به یاد آورید] هنگامی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ درحالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [= تورات می باشم. و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است... .»

5 - کسانی از مسیحیان که لفظ «فارقلیط» را در تفاسیر خود به «روح القدس» تفسیر کرده اند، می گویند: «روح القدس بعد از پنجاه روز از به دار آویخته شدن عیسی به زمین فرود آمد، همان وقتی که حواریون در یک منزل اجتماع نموده بودند. در آن هنگام صوتی همانند وزیدن باد، از آسمان شنیده شد، که در آن هنگام به جهت وارد شدن روح القدس در بدن هایشان، شروع به سخن به زبان های مختلف کردند.»

ولی با مراجعه به عباراتی که در انجیل یوحنّا درباره «فارقلیط» آمده، پی خواهیم

1- 526. دائرهالمعارف بزرگ فرانسه ج 23 ص 4174.
2- 527. سوره صف، آیه 6.

برد که با «روح القدس» سازگاری ندارد، بلکه مقصود به آن پیامبری است که در آخرالزمان ظهور خواهد نمود. اینک به نمونه هایی از آن عبارات اشاره می کنیم:

الف) اگر شما مرا دوست دارید احکام مرا حفظ کنید تا برای شما «فارقلیط» دیگر از جانب پدر (خدا) طلب کنم که تا ابد با شما باشد.

ب) به حقیقت می گویم: همانا رفتن من از میان شما به زودی شما را نفع خواهد داد؛ زیرا اگر من در میان شما باقی بمانم فارقلیط، دیگر به سوی شما نمی آید... .

و دیگر عبارات که دلالت صریح و یا ضمنی بر این دارد که مراد به «فارقلیط» پیامبر آخرالزمان است.

چیزی که جای تعجّب دارد این است که این کلمات در ضمن وصایایی از حضرت عیسی علیه السلام که به عنوان آخرین سفارشات آن حضرت علیه السلام به حواریون و شاگردان خود و نیز به عنوان وداع او با آن ها نموده، مطرح است. ولی نکته ای که به عنوان سؤال مطرح است این که چگونه این وصیت ها در انجیل یوحنّا آمده ولی سه انجیل دیگر از آن ها غفلت کرده اند؟ آیا نسّاخ آن ها را حذف کرده اند و یا این که به جهت اغراض خاص، صاحبان سه انجیل دیگر در اناجیل خود نیاورده اند؟ این سؤال از اسراری است که تاکنون صاحبان کلیسا از پاسخ به آن عاجز مانده اند.

6 - و نیز قراینی دیگر وجود دارد که دلالت دارد بر این که مقصود از «فارقلیط» همان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است که بعد از حضرت مسیح علیه السلام آمده است، نه روح القدس. اینک به برخی دیگر از این قراین اشاره می کنیم:

الف) برخی از تواریخ مسیحیت که قبل از اسلام مورد توجه دانشمندان و مفسرین انجیل بوده، اشاره دارد به این که «فارقلیط» همان پیامبر موعود است؛ از باب نمونه به «منتس» ریاضیدان معروف قرن دوم میلادی می توان اشاره کرد که در سال 187 میلادی در آسیای صغیر به این مطلب تصریح نمود.

ب) از تاریخ اسلام استفاده می شود که دانشمندان و بزرگان مسیحیت، همگی انتظار ظهور پیامبری را در آخرالزمان غیر از عیسی داشتند.

ج) تعبیرات و اوصافی که برای «فارقلیط» ذکر شده، همگی اشاره به این نکته دارد که «فارقلیط» پیامبری دیگر است نه روح القدس.

7 - در انجیل لوقا نیز مانند انجیل یوحنا به دین اسلام و پیامبر آن اشاره شده است. در آنجا می خوانیم: «و ناگهان با مالکان گروهی از لشکریان آسمانی ظاهر شدند. آنان خدا را تسبیح می کنند و می گویند: ستایش مخصوص خداوند است، در مرتبه های عالی و بر روی زمین اسلام و برای مردم «احمد» است.»(1) و لذا در قرآن کریم آمده است: «وَإِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یابَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَی مِنَ التَّوْراهِ وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ ...».(2)

8- حضرت مسیح به هیچ وجه ادعا نکرد که من آخرین پیامبر خدا هستم و پس از من هیچ پیامبری دیگر نخواهد آمد. بلکه سفارش نمود از پیامبران دروغگو پرهیز کنید و برای آن که پیامبر راستگو را از دروغگو تشخیص دهید به ثمرات و آثار آن ها بنگرید. چنان که در انجیل متّی آمده است: «از انبیای دروغین بر حذر باشید که در لباس میش به نزد شما می آیند ولی در باطن گرگان درنده اند. آنان را از اعمالشان خواهید شناخت. آیا می توان از بوته خار، انگور و از خار بُن، انجیر چید؟ همین طور درخت خوب، میوه نیکو به بار می آورد و درخت فاسد، میوه بد. بنابراین شما آن ها را از میوه هایشان خواهید شناخت.»(3)

یحیی علیه السلام نیز که در عصر عیسی علیه السلام می زیست هرگز ادعا ننمود که جز مسیح هیچ پیامبری ظهور نخواهد کرد، بلکه در وقت معرفی خود گفت: من نه مسیح هستم و نه

1- 528. انجیل لوقا 3 / 14.
2- 529. سوره صف، آیه 6.
3- 530. انجیل متّی 7 / 15 - 20.

آن پیامبر موعود. این سخن به طور ضمنی دلالت دارد بر آن که پیامبر دیگری جز مسیح خواهد آمد. چنان که در انجیل یوحنّا آمده است: «این است شهادت یحیی وقتی یهودیان اورشلیم، کاهنان و لاویان را پیش او فرستادند تا بپرسند که او کیست؟ او از جواب دادن خودداری نکرد، بلکه به طور وضوح اعتراف نموده، گفت: من مسیح نیستم. آن ها از او پرسیدند: پس آیا الیاس هستی؟ پاسخ داد: خیر. آن ها از او پرسیدند: آیا تو آن پیامبر موعود هستی؟ پاسخ داد: خیر... .»(1)

حواریون مسیح نیز هیچ گاه ادعا ننمودند که عیسی علیه السلام آخرین پیامبر الهی است. تنها سفارش ایشان آن بود که: مدّعیان نبوّت را بیازمایید تا راستگو از دروغگو مشخص گردد. و این سفارش می رساند که آنان ظهور پیامبری دیگر را ممکن می دانستند. چنان که یوحنا گفته است: «ای عزیزان! به هر نبوّتی اعتماد نکنید بلکه آن ها را بیازمایید تا ببینید که آیا در واقع از جانب خداست یا نه؟ زیرا عده زیادی هستند که به سرتاسر دنیا رفته، به دروغ ادّعای نبوت می کنند.»(2)

روشن تر از همه، گواهی کتاب «اعمال رسولان» است که آشکارا نشان می دهد پس از مسیح علیه السلام انبیای دیگری نیز برانگیخته شده اند. چنان که می نویسد: «در همین احوال چند نفر نبی از اورشلیم به انطاکیه وارد شدند. یکی از آنان که اغابوس نام داشت برخاست و با الهام روح (روح القدس) قحطی سخت و فراگیری را پیشگویی کرد. این قحطی در زمان سلطنت کلودیوس قیصر اتفاق افتاد.»(3)

چگونه به انجیل محرّف یا صادر از غیر معصوم استشهاد می شود؟

گاهی سؤال می شود شما که قائل به وجود تحریف در تورات و انجیل و دیگر کتب غیر از قرآن هستید، چگونه در قضیه مهدویت و سایر موضوعات به آن استدلال می کنید؟

1- 531. انجیل یوحنّا 1 / 19 - 22.
2- 532. رساله اول یوحنّا 4 / 1.
3- 533. اعمال رسولان 11 / 27 - 28.

پاسخ

1 - در موضوع مهدویت چندان آیات و روایات فراوانی وجود دارد که برای اثبات آن احتیاج به منابعی دیگر غیر از قرآن نمی باشد.

2 - استناد و استشهاد به بشارات کتاب های آسمانی و غیر آسمانی دیگران، از باب تأیید است نه اثبات.

3 - نقل بشارات از کتاب های مقدس دیگران به جهت تقارن بین ادیان و هدایت اهل ادیان به دین حق؛ یعنی اسلام است.

4 - کسی ادعا نکرده که تمام آنچه که در کتاب های مقدس ادیان دیگر آمده، تحریف شده است؛ بلکه آنچه مسلّم است این که بخشی از آن ها مورد تحریف قرار گرفته است.

5 - در اثبات عدم تحریف در مواردی که به آن ها استشهاد می شود همین بس که در مصادر اسلامی نیز به آن اشاره، بلکه تصریح شده است.

6 - برخی از بشارات کتاب های مقدس ادیان دیگر با واقعیات تاریخی مطابقت داشته است؛ از قبیل این که: مصلح جهانی همان امام دوازدهم از ذریه اسماعیل و از نسل بهترین زنان است که ولادت او در وضع شدید و اختناق سیاسی به وقوع خواهد پیوست، و به همین جهت خداوند او را از ظالمان تا هنگام ظهور محفوظ خواهد داشت.

قرآن و بشارات عهدین

قرآن به عنوان کتاب آسمانی اشاره می کند که یهود و نصارا می دانستند که پیامبری در آخرالزمان خواهد آمد و آنان اوصاف و علامات او را که در عهد قدیم و جدید آمده، می دانسته و تطبیق آن را نیز بر پیامبر اسلام حضرت محمدصلی الله علیه وآله می دانستند. قرآن در آیات بسیاری به این مطلب اشاره کرده است.

خداوند متعال می فرماید: «الَّذِینَ یتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الأُمِّی الَّذِی یجِدُونَهُ مَکْتُوباً

عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَالْإِنْجِیلِ یأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَینْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ»؛(1) «همانا کسانی که از فرستاده (خدا)، پیامبر امّی پیروی می کنند، پیامبری که صفاتش در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آن ها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد.»

و نیز می فرماید: «الَّذِینَ آتَیناهُمُ الْکِتابَ یعْرِفُونَهُ کَما یعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَإِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ یعْلَمُونَ»؛(2) «کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده ایم، او (=پیامبر) را همچون فرزندان خود می شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند.»

قرآن کریم بر اهل کتاب چنین احتجاج کرده که در تورات و انجیل به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بشارت داده شده است، و اگر این ادعا صحیح نبود اهل کتاب بر حضرت اعتراض و انکار می کردند، در حالی که در عوض این کار سکوت کرده و یا با جعل تهمت ها و مخفی کردن حق و تفسیر بشارت ها به دلخواه خود، پیروان دین مسیح و یهود را از پذیرش حق و ایمان به نبی خاتم صلی الله علیه وآله باز می داشتند.

کسانی که به تاریخ مراجعه کنند پی می برند که برخی از علمای اهل کتاب، به خصوص نصارا بعد از آن که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را درک کردند یا دعوت او را به رسالتش شنیدند به او ایمان آورده و اسلام را پذیرفتند؛ زیرا می دانستند که او همان پیامبری است که در آخرالزمان انتظار او را می کشیدند. و قصه بحیرای راهب و سلمان فارسی و بسیاری دیگر از ره یافتگان به اسلام از این قبیل است.

قرآن به این حقیقت اشاره کرده و می فرماید: «ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَرُهْباناً وَأَنَّهُمْ لا یسْتَکْبِرُونَ وَإِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْینَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِ ّ یقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِینَ»؛(3) «این به خاطر آن است که در میان آن ها، افرادی عالم و تارک دنیا هستند؛ و آن ها (در برابر حق) تکبّر نمی ورزند. و هر زمان

1- 534. سوره اعراف، آیه 157.
2- 535. سوره بقره، آیه 146.
3- 536. سوره مائده، آیه 83 - 84.

که آیاتی بر پیامبر (اسلام) نازل شده بشنوند، چشم های آنان را می بینی که (از شوق) اشک می ریزد، به خاطر حقیقتی که دریافته اند. آن ها می گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را با گواهان (و شاهدان حق، در زمره یاران محمّدصلی الله علیه وآله) بنویس.»

و نیز قرآن تأکید می کند که حضرت مسیح علیه السلام به اسم پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله تصریح کرده و به آمدن او بشارت داده است، آنجا که می فرماید: «وَإِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَی مِنَ التَّوْراهِ وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»؛(1) «و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده (= تورات) می باشم، و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است.»

راه سوم: گواهی قراین و شواهد

در مباحث نبوت عامه اشاره کردیم که سومین راه اثبات نبوت پیامبران، وجود مجموعه ای از قراین است که در کنار هم گواهی قطعی به حقانیت یک پیامبر و الهی بودن دعوت او می دهد. نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، افزون بر دو راه قبلی، از این راه نیز قابل اثبات است. البته از آنجا که قراین مورد بحث، خصلتی تاریخی دارند، بحث گسترده از آن نیازمند بررسی جامع تاریخ زندگانی پیامبرصلی الله علیه وآله است و این نیز از گنجایش بحث ما خارج است. بنابراین تنها به مروری فشرده بر بخشی از مهم ترین قراین تاریخی نبوت پیامبراسلام صلی الله علیه وآله اکتفا می کنیم:

1 - شخصیت اخلاقی پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله

براساس مدارک تاریخی معتبر، رسول خداصلی الله علیه وآله چه پیش از بعثت و چه پس از آن، از سجایای اخلاقی والایی برخوردار بوده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در دامن

1- 537. سوره صف، آیه 6.

شخصیت های برجسته ای؛ چون عبدالمطّلب و ابوطالب پرورش یافت. پیش از چهل سالگی (زمان بعثت) به هیچ یک از زشت خویی های مرسوم در میان عرب (بت پرستی، شرابخواری و...) آلوده نگشت. فضایل اخلاقی اش چنان بر مردم آن زمان آشکار شده بود که همگان او را «محمدامین» می شناختند.

بدیهی است که اگر دشمنان، کوچک ترین نقطه ضعفی در او می یافتند، به عنوان بهترین سلاح برای مقابله با او و رسالتش بهره می جستند و آن را مستند مخالفت خویش قرار می دادند، حال آن که در تاریخ حتی یک نمونه از چنین استنادی نیز نقل نشده است.

پس از بعثت نیز هیچ گونه تغییری در منش اخلاقی پیامبرصلی الله علیه وآله حاصل نشد. فرازهایی از شخصیت اخلاقی رسول خداصلی الله علیه وآله در طی این دوران، در منابع تاریخی و در قالب صدها نمونه از مکارم و فضایل اخلاقی ایشان نقل شده است.

کوتاه سخن آن که، منش اخلاقی پیامبر در طول زندگی اش به گونه ای است که احتمال دخالت انگیزه های غیراخلاقی (مانند شهرت طلبی، هوسرانی و...) در ادعای نبوت او کاملاً منتفی می شود. همچنین، راستگویی، پاکدامنی و امانتداری وی، قرینه روشنی بر راستگویی و صداقت او در ادعای پیامبری است.

2 - محیط ظهور اسلام

حضرت محمدصلی الله علیه وآله در جامعه ای غیر متمدن ظهور یافت که اکثریت آن در منجلاب فساد و گمراهی غوطه ور بودند و زشت ترین کارها (قتل و غارت، کشتن دختران و ...) در نزد آنان رایج و پسندیده بود. عموم مردم در جهل و بی خبری به سر می بردند. و به جز ادبیات شعری (آن هم با محتوایی بی ارزش) اثری از فرهنگ و دانش به چشم نمی خورد.

در چنین جامعه عقب مانده ای، پیامبراسلام صلی الله علیه وآله رسالت خویش را آغاز کرد

و عالی ترین معارف اعتقادی، اخلاقی، حقوقی و... را عرضه نمود، بدون این که در ارائه این معارف، بهره ای از محیط اجتماعی خود برده باشد.

3 - پیروان محمّدصلی الله علیه وآله

به گواهی تاریخ، پس از تبلیغ اسلام، شماری از بزرگ ترین شخصیت های تاریخی؛ مانند علی بن ابی طالب علیه السلام، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، به محمدصلی الله علیه وآله گرویدند و به او ایمان آوردند. این افراد، که خود از نوادر روزگار و از مدارج والای علمی و عملی برخوردار بودند، خویش را وقف اسلام کرده و بدون داشتن هیچ گونه چشم داشت مادی، در راه پیشرفت اهداف پیامبرصلی الله علیه وآله از جان خویش نیز گذشتند. باتوجه به این که، یکی از راه های معمول شناختن شخصیت های اجتماعی، دقت در احوال پیروان، به ویژه همراهان نزدیک آن ها است، تأمّل در شخصیت اصحاب برجسته پیامبرصلی الله علیه وآله قرینه دیگری بر الهی بودن دعوت ایشان فراهم می آورد.

4 - روش های اجرایی

مطالعه روش های اجرایی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای نیل به اهداف و مقاصد خود، شاهد دیگری بر الهی بودن رسالت او است. وی برخلاف روش معمول در میان سیاستمداران دنیاطلب، هیچ گاه گامی از مسیر حق بیرون نگذارد و برای رسیدن به هدف، از ابزار غیر مشروع بهره نبرد. برخورد ایشان؛ حتی با دشمنان، همواره بر سبیل عدالت و انصاف بود و هرگز با خدعه و نیرنگ کار خود را به سامان نرساند.

یکی از شواهد برجسته این مدّعا، قضیه ای است که پس از مرگ فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله یعنی ابراهیم، رخ داد. مرگ ابراهیم با گرفتگی خورشید(کسوف) مقارن گردید و مردم این واقعه را معجزه ای تلقی کردند که حاکی از تأثیر مرگ فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله در آسمان ها بود. اما رسول خداصلی الله علیه وآله به جای آن که با تأیید این برداشت عمومی، از آن برای تثبیت موقعیت اجتماعی خود بهره برداری کند، با آن مخالفت ورزید، اعلان نمود که

خورشید و ماه از آیات الهی و مطیع خداوندند و گرفتگی آن ها ارتباطی با مرگ و حیات انسان ها ندارد... .(1)

خلاصه آن که مطالعه روش های عملی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در پیشبرد نهضت خویش؛ خواه در جنگ و خواه در صلح، نشان می دهد که وی تنها در پی انجام وظیفه الهی و اجرای حق بود، بدون آن که در اندیشه تأمین منافع شخصی خویش باشد.

5 - ثبات قدم و پایداری

از دیگر نشانه های مردان الهی آن است که در راه تحقق اهداف و آرمان های خود، از هیچ فداکاری و ایثاری دریغ ندارند و در این راه، از جان، مال، فرزند و گرانمایه ترین سرمایه های خویش نیز به راحتی درمی گذرند. این امر گویای آن است که اینان خود به رسالت خویش ایمان دارند و به آن، همچون مأموریت الهی می نگرند و در پی مقاصد مادی و دنیوی نیستند.

نیم نگاهی به تاریخ زندگی پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله کافی است تا بالاترین درجه پایداری و از خودگذشتگی وی را آشکار کند. ثبات قدم رسول خداصلی الله علیه وآله در مکه (در سال های آخرین پس از بعثت) و مقاومت او در برابر انواع تطمیع ها، توهین ها، تهدیدها و شکنجه ها؛ پایداری او در جنگ ها، استقامت او در شعب ابی طالب، صبر و شکیبایی زایدالوصف او در از دست دادن دوستان و یاران خویش و... برگه های زرّینی از یک عمر پایداری و مقاومت پیامبراسلام صلی الله علیه وآله در راه خداست.

در تاریخ، حتی یک نمونه برای عقب نشینی پیامبرصلی الله علیه وآله در جنگ نقل نشده است. حتی در جنگ احد که اکثر لشکر اسلام عقب نشینی کرد، رسول خداصلی الله علیه وآله با جماعت محدودی از یاران خود به نبرد ادامه داد. شگفت آن که امام علی علیه السلام که در شجاعت، شهره تاریخ است، درباره پیامبرصلی الله علیه وآله می گوید: «کنا اذا احمرّ البأس اتّقینا برسول اللّٰه فلم

1- 538. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 22، ص 156.

یکن احد منّا اقرب الی العدوّ منه»؛(1) «وقتی آتش جنگ بالا می گرفت، به رسول خداصلی الله علیه وآله پناه می بردیم، پس در میان ما کسی نزدیک تر از او به دشمن نبود.»

6 - تعالیم

پیامبراکرم صلی الله علیه وآله در مدت کوتاه پس از بعثت (بیست و سه سال) آموزه های عمیق و گسترده ای را در شؤون گوناگون اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی و... عرضه داشت که بسیاری از آن ها با اصول رایج جاهلیت و فرهنگ عمومی پیش از اسلام در تعارض بود. خردپسندی و هماهنگی تعالیم اسلام در زمینه خداشناسی، انسان شناسی و جهان شناسی، دعوت به سوی فضایل و ارزش های اخلاقی و پرهیز از رذایل اخلاقی، و نیز عدالت محوری و جامعیت قوانین اجتماعی و اقتصادی اسلام، همگی از الهی بودن رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله خبر می دهند.

البته با مطالعه تاریخ اسلام و زندگانی رسول خداصلی الله علیه وآله می توان به قراین دیگری نیز دست یافت، اما به نظر می رسد قراینی که در بالا به آن اشاره شد، برای حصول یقین به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله کفایت می کند.

راه چهارم: معجزات

اشاره

پیامبراسلام صلی الله علیه وآله دارای معجزات مختلفی بوده است؛ گرچه ممکن است نتوان برای اثبات هریک از معجزات پیامبر ادعای تواتر لفظی کرد، ولی تواتر معنوی را می توان برای اصل معجزه ادعا نمود، به این معنا که آن قدر معجزات مختلفی از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که انسان به اصل اعجاز و کارهای خارق العاده از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله اطمینان، بلکه یقین پیدا می کند، ولی از بین تمام معجزات می توان ادعا نمود که قرآن کتاب آسمانی است و آورنده آن رسول خداصلی الله علیه وآله است. این مطلب را با تطبیق خصوصیات معجزه بر

1- 539. نهج البلاغه.

این کتاب آسمانی می توان اثبات نمود؛ از قبیل:

1 - خارق العاده بودن قرآن؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مطابق نصّ تاریخی، کسی بود که هیچ مکتبی نرفته و استادی را ندیده و درسی نخوانده بود، ولی در عین حال مطالبی را به جامعه عرضه کرده که عقول بشر را تاکنون مبهوت و متحیر نموده است. این موضوع را در مباحث آینده به طور مبسوط مورد بررسی قرار خواهیم داد.

2 - ادعای نبوت؛ مطابق نصّ قرآن کریم، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ادعای پیامبری برای عموم مردم عالم را به دستور خداوند داشته است،آنجا که می فرماید: «قُلْ یا أَیهَا النّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکُمْ جَمِیعاً»؛ (1) «بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی شما هستم.»

3 - تحدّی؛ مطابق نصوصات قرآنی و تاریخی، رسول اعظم صلی الله علیه وآله هنگامی که آیات قرآن را برای مردم قرائت می نمود، آنان را به تحدّی و آوردن به مثل قرآن دعوت می نمود، و این در حالی است که طبق شواهد تاریخی، هیچ کس نتوانست حتی یک آیه مثل آن را بیاورد.

و نیز می فرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلی أَنْ یأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً»؛ (2) «بگو: اگر انسان ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد، هرچند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند.»

و نیز می فرماید: «أَمْ یقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»؛ (3) «آیا می گویند: او به دروغ این (قرآن) را (به خدا) نسبت داده (و ساختگی است)؟! بگو: اگر راست می گویید، شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید، و تمام کسانی را که می توانید - غیر از خدا - (برای این کار) دعوت کنید!»

1- 540. سوره اعراف، آیه 158.
2- 541. سوره اسراء، آیه 88.
3- 542. سوره هود، آیه 13.

خداوند متعال می فرماید: «وَإِنْ کُنْتُمْ فِی رَیبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدآءَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»؛(1) «و اگر درباره آنچه بر بنده خود (=پیامبر) نازل کردیم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره مانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر از خدا - (برای این کار) فراخوانید، اگر راست می گویید.»

انواع تحدّی قرآن

خداوند سبحان به گونه های مختلف، تحدّی و دعوت به مقابله به مثل کرده است:

1 - تحدی قرآن به علم

خداوند می فرماید: «لا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ»؛(2) « نه هیچ تر و خشکی وجود دارد جز این که در کتاب آشکار (= در کتاب علم خدا) ثبت است.»

2 - تحدّی قرآن به آورنده آن

خداوند می فرماید: «قُلْ لَوْ شآءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیکُمْ وَلا أَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»؛(3) «بگو اگر خدا می خواست من این آیات را بر شما نمی خواندم و (خداوند) از آن آگاهتان نمی کرد؛ چه این که مدت ها قبل از این، در میان شما زندگی نمودم؛ (و هرگز آیه ای نیاوردم) آیا نمی فهمید؟!»

3 - تحدّی قرآن به خبرهای غیبی

خداوند می فرماید: «تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیبِ نُوحِیها إِلَیکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَلا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا»؛(4) «این ها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم؛ نه تو و نه قومت، پیش از این نمی توانستید بدانید.»

4 - تحدّی قرآن به عدم وجود اختلاف در آن

خداوند می فرماید: «أَ فَلا یتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ

1- 543. سوره بقره، آیه 23.
2- 544. سوره انعام، آیه 59.
3- 545. سوره یونس، آیه 16.
4- 546. سوره هود، آیه 49.

اخْتِلافاً كَثِيراً»؛(1) «آیا درباره قرآن نمی اندیشند؟! که اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می یافتند.»

چرا پیامبرصلی الله علیه وآله با قرآن تحدّی نمود؟

با این که پیامبرصلی الله علیه وآله غیر از قرآن معجزه دیگری هم داشت اما بیشتر روی قرآن تکیه می کرد و در اثبات نبوت خویش به آن استناد می جست. چرا آن حضرت در میان معجزات خود روی قرآن تکیه می کرد؟

پاسخ

شرایط محیط هر پیامبری ایجاب می کرد که با معجزه خاصّی مجهّز گردد که مناسب با آن زمان و محیط است.

عرب جاهلی در فنّ فصاحت و بلاغت، و در انشای خطبه های فصیح و بلیغ، و سرودن اشعار پرمعنا و شیرین، بر ملل دیگر برتری داشت. از این جهت مشیت حکیمانه الهی بر این تعلّق گرفت که پیامبر خود را با سلاحی مجهّز سازد که آنان خود را در آن موضوع سرآمد روزگار می دانستند تا در پرتو تفکر در بلاغت قرآن، به شیرینی و جذبه و کشش آیات الهی اذعان نمایند، که این نوع سخن گفتن از حدود توانایی بشر بیرون است.

2 - اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به معجزاتی اکتفا می کرد که پیامبران پیشین به آن اکتفا کرده بودند، هرگز آیین جاودانی او ضامن بقا تا روز رستاخیز نداشت و بشر آینده که از عهد رسالت و نبوت دور بودند، سندی بر صحت آیین وی در اختیار نداشتند... .

چرا قرآن به لغت عربی نازل شد؟

تمام مردم بر این مطلب اتفاق دارند که لغت عرب از فصیح ترین لغات و واضح ترین آن ها است. و از طرف دیگر قرآن به جهت اثبات معجزه بودنش به اعلا درجه بیان و بلاغت و فصاحت نازل شده است، و لذا ناگزیر آن است که به لغت عرب در سرزمین عرب نازل شود و از آنجا به اطراف عالم منتشر گردد.

1- 547. سوره نساء، آیه 82.

انواع اعجاز قرآن

اشاره

اعجاز قرآن را می توان از راه های گوناگون به اثبات رسانید:

1 - اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت.

فصاحت (زیبایی الفاظ) به دو قسم است:

الف) کلمه فصیح؛ واژه ای روان و مستعمل است که از حسن و زیبایی شایسته ای برخوردار است.

ب) کلام فصیح؛ عبارتی است که واژگان آن علاوه بر فصاحت، هماهنگی و تناسب کامل با یکدیگر داشته و از هرگونه تعقید و پیچیدگی مصون باشد. چنین کلامی، مطبوع و دلنشین خواهدبود و ادای آن بدون هیچ دشواری و صعوبتی انجام می پذیرد.

خداوند متعال می فرماید: «قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يوسُفَ حَتّی تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ»؛ (1) «گفتند: به خدا سوگند! تو آن قدر یاد یوسف می کنی تا در آستانه مرگ قرار گیری، یا هلاک گردی.»

«تفتأ» و «حرضاً» تا حدودی سنگین ادا می شوند ولی در جمله ای که آمده اند عبارتی زیبا و هماهنگ را تشکیل داده اند.

و نیز می فرماید: «وَاتْلُ عَلَيهِمْ نَبَأَ ابْنَی آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَلَمْ يتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ (2) «و داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنان بخوان: هنگامی که هرکدام کاری برای تقرّب [به پروردگار انجام دادند؛ امّا از یکی پذیرفته شده و از دیگری پذیرفته نشد، [این برادر] گفت: حتماً تو را خواهم کشت. [برادر دیگر] گفت: [من چه گناهی دارم؟ زیرا] خدا، تنها از پرهیزکاران می پذیرد.»

1- 548. سوره یوسف، آیه 85.
2- 549. [. سوره مائده، آیه 27.

در این آیه حرف «قاف» از حروف سنگین است 11 بار تکرار شده ولی تألیف آیه بسیار متناسب است.

امّا بلاغت؛ (عظمت زیبایی) بر کلام بلیغی اطلاق می شود که افزون بر فصاحت، تناسب تامی با مقتضای حال داشته باشد.

در سوره انعام و اسراء مضمون واحدی با دو تعبیر متفاوت بیان شده است:

«وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَإِیاهُمْ»؛(1) «و فرزندانتان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آنان را روزی می دهیم.»

«وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِیاکُمْ»؛(2) «و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید، ما آنان و شما را روزی می دهیم.»

در آیه اول، ابتدا از روزی دادن به پدران و سپس فرزندان سخن به میان آمده، امّا در آیه دوم عکس این ترتیب اعمال شده است.

با دقت در دو عبارت «من املاق» و «خشیه املاق» روشن می شود که مخاطب آیه نخست کسانی اند که به صورت بالفعل مبتلا به فقرند، لذا مقتضای حال آنان این است که ابتدا از روزی دادن به آنان سخن گفته شود و سپس، مسأله روزی دادن به فرزندان مطرح گردد.

امّا مخاطب آیه دوم کسانی اند که بیم دارند در آینده بر اثر تحمل هزینه فرزندان به فقر دچار شوند درحالی که هم اکنون تهیدست نیستند. حال این گروه اقتضا دارد که نخست از روزی فرزندانشان سخن گفته شود... .

2 - اعجاز قرآن از نظر هماهنگی در اسلوب و بیان

قرآن با این که در ظرف 23 سال در حالات مختلف و اوضاع گوناگونی بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل گردید و هرکدام از آن حالات، باید در ایجاد اختلاف در سبک و بلاغت کلام

1- 550. سوره انعام، آیه 151.

2- 551. سوره اسراء، آیه 31.

نقش مؤثری داشته باشند، مع الوصف همه سوره های آن دارای اسلوب و روش واحدی است...اگر قرآن سخن بشر بود باید آن اوضاع و احوال در اسلوب بلاغت اثر بگذارد.

همگی می دانیم که حالات درونی انسان از نظر نشاط و شادی، غم و رنج، و کامیابی و ناکامی، در شیوه سخن گفتن کاملاً مؤثّر است، اگر قرآن ساخته انسان بود، آن حالات در آن اثر می گذاشت.

3 - اعجاز قرآن از نظر هماهنگی در مضمون

یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن، هماهنگی مجموع آیات قرآن در مضمون و محتوا و اهداف آن است. قرآن در موضوعات گوناگونی سخن گفته است که تاکنون کسی موفق به شمارش آن نشده است، در حالی که در مفاد و مضامین آیات هر موضوع، کوچک ترین اختلافی وجود ندارد.

4 - اعجاز قرآن از دیدگاه تاریخ

پیامبران و کتاب های آسمانی آنان از نظر قرآن، مقام بس بلندی دارند، با این وصف قرآن معتقد است که این کتاب ها مورد دستبرد علمای یهود و رهبران دینی آنان قرار گرفته است و گروهی به خاطر منافع مادی، در پیام های الهی دخل و تصرف های ناروایی انجام داده اند.

خداوند متعال می فرماید: «مِنَ الَّذِینَ هادُوا یحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ»؛ (1) «بعضی از یهود، سخنان را از جای خود تحریف می کنند.»

در حالی که قرآن کریم از دست گزند تحریف مصون مانده است. و مضامین عالی آن گویای این حقیقت است.

5 - اعجاز قرآن از دیدگاه قانونگذاری

برای آگاهی از اهمیت قوانین اسلام لازم است از مشخصات آن به خوبی آگاه شویم:

1- 552. سوره نساء، آیه 46.

الف) قوانین اسلام با تمام چهره های تمدن انسانی سازگار است.

ب) تمام دستورات آن متکی بر مقتضیات فطرت و نهاد انسانی است.

ج) انسان موجودی است مرکب از جسم و روان، لذا قرآن در تمام قوانین خود هردو جانب را رعایت کرده است.

د) قوانین اسلام با ژرف نگری خاصّی وضع شده است، چیزی که با سعادت انسان ناسازگار باشد تحریم و آنچه به حال او مفید است حلال شمرده شده است.

ه) قوانین قرآن از ضمانت اجرایی کافی برخوردار است.

و) قوانین اسلام از جامعیت و گسترش خاصّی برخوردار است. قوانین آن چنان کلّی و وسیع است که هیچ موضوعی در گذشته و امروز، از قلمرو آن خارج نمی باشد و از مجموع قوانین کلّی آن می توان حکم هر موضوعی را استنباط نمود.

6 - اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی

«غیب» در لغت عرب به معنای مستور و پنهان، در مقابل محسوس و مشهود به کار می رود. و هرچیزی که از حواس ما بیرون باشد «غیب» می گویند. بنابراین غیب در قرآن تنها منحصر به گزارش های صحیح از گذشته و آینده نیست، بلکه دارای اقسامی است که در ذیل به آن ها اشاره می کنیم:

الف) جهان ماورای طبیعت.

ب) اسرار آفرینش.

ج) تشریح اوضاع ملل گذشته.

د) گزارش از حوادث آینده؛ از قبیل:

- خبر از ناتوانی بشر از معارضه با قرآن؛

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلی أنْ یأتُوا بِمِثْلِ هذَا

الْقُرْآنِ لا یأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً»؛(1) «بگو: اگر انسان ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد، هرچند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند.»

- روم مغلوب، پس از اندکی پیروز می گردد؛

خداوند متعال می فرماید: «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیغْلِبُونَ»؛(2) «الم. رومیان مغلوب شدند. (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ امّا آنان پس از (این) مغلوبیت به زودی غلبه خواهند کرد....»

- خدا حافظ و نگهبان تو است؛

خداوند متعال می فرماید: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ * إِنّا کَفَیناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ»؛(3) «آنچه را مأموریت داری آشکارا بیان کن؛ و از مشرکان روی گردان (و به آن ها اعتنا نکن) ما شرّ استهزا کنندگان را از تو دور خواهیم کرد.»

نیز می فرماید: «یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ ...»؛(4) «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (کاملاً به مردم) برسان، و اگر ابلاغ نکنی، رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را (از خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد.»

- تو به زادگاه خود بازمی گردی؛

خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ»؛(5) «آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (=زادگاهت) بازمی گرداند.»

- مسلمانان وارد مسجدالحرام می شوند؛

خداوند متعال می فرماید: «لَقَدْ صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ

1- 553. سوره اسراء، آیه 88.
2- 554. سوره روم، آیه 1 - 3.
3- 555. سوره حجر، آیه 94 - 95.
4- 556. سوره مائده، آیه 67.
5- 557. سوره قصص، آیه 85.

الْحَرامَ إِنْ شآءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُوسَکُمْ وَمُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ...»؛(1) «خداوند آنچه را که به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ به طور قطع همه شما وارد مسجدالحرام می شوید و در نهایت امنیت؛ در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید... .»

- مردم به آیین اسلام روی می آورند؛

خداوند متعال می فرماید: «إِذا جآءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَیتَ النّاسَ یدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْواجاً»؛(2) «هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسید، و ببینی که مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند....»

- در این نبرد گروهی کشته و گروهی فرار می کنند؛

خداوند متعال می فرماید: «وَإِذْ یعِدُکُمُ اللَّهُ إِحْدَی الطّآئِفَتَینِ أَنَّها لَکُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَیرَ ذاتِ الشَّوْکَهِ تَکُونُ لَکُمْ وَیرِیدُ اللَّهُ أَنْ یحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَیقْطَعَ دابِرَ الْکافِرِینَ * لِیحِقَّ الْحَقَّ وَیبْطِلَ الْباطِلَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»؛(3) «و (به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (= کاروان تجاری قریش، یا لشکر مسلّح آن) نصیب شما خواهد بود، و شما دوست می داشتید که کاروان (غیرمسلّح) برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید)؛ ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع نماید؛ (از این رو شمارا برخلاف میلتان با لشکر قریش درگیر ساخت، و آن پیروزی بزرگ نصیبتان شد.) تا حق را تثبیت کند و باطل را از میان بردارد، هرچند مجرمان کراهت داشته باشند.»

نیز می فرماید: «أَمْ یقُولُونَ نَحْنُ جَمِیعٌ مُنْتَصِرٌ * سَیهْزَمُ الْجَمْعُ وَیوَلُّونَ الدُّبُرَ»؛(4) «یا می گویند: ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم؟! (ولی بدانند) به زودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند.»

1- 558. سوره فتح، آیه 27.
2- 559. سوره نصر، آیه 1 - 2.
3- 560. سوره انفال، آیه 7 - 8.
4- 561. سوره قمر، آیه 44 - 45.

- این مرد با حالت کفر می میرد؛

خداوند متعال می فرماید: «تَبَّتْ یدا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ * ما أَغْنی عَنْهُ مالُهُ وَما کَسَبَ * سَیصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ * وَامْرَأَتُهُ حَمّالَهَ الْحَطَبِ * فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ»؛(1) «بریده باد هر دو دست ابولهب (مرگ بر او باد) هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید. و به زودی وارد آتش شعله ور و پرلهیب می شود. و (نیز) همسرش، در حالی که هیزم کش (دوزخ) است و در گردنش طنابی است از لیف خرما.»

- ولید نیز با حالت کفر می میرد؛

خداوند متعال می فرماید: «سَأُصْلِیهِ سَقَرَ وَما أَدْراکَ ما سَقَرُ لا تُبْقِی وَلا تَذَرُ * لَوّاحَهٌ لِلْبَشَرِ»؛(2) «زود است که او را وارد سقر کنم و تو چه می دانی «سقر» چیست؟! (آتشی است که) نه چیزی را باقی می گذارد و نه چیزی را رها می سازد. پوست تن را به کلّی دگرگون می کند.»

- قرآن را از دستبرد صیانت می کنیم؛

خداوند متعال می فرماید: «إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ»؛(3) «ما قرآن را نازل کردیم، و ما به طور قطع نگهدار آنیم.»

7 - اعجاز قرآن از دیدگاه معرف عقلی

معارف عقلی قرآن یک رشته بحث هایی است که مربوط به ایدئولوژی مذهبی و زیربنای مسائل دینی است. در اینجا به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) خداشناسی و مسأله فطرت؛

خداوند متعال می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیمُ وَلکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یعْلَمُونَ»؛(4) «به دین حنیف (معتدل و حق) روی آور، به آیین فطرت متوجه شو، همان آیین پاکی که خداوند تمام بشر را با

1- 562. سوره مسد، آیه 1 - 5.
2- 563. سوره مدّثر، آیه 27.
3- 564. سوره حجر، آیه 9.
4- 565. سوره روم، آیه 30.

آن آیین فطرت آفریده است. خلقت خدا تغییرناپذیر است، این است آیین استوار و تزلزل ناپذیر الهی ولی اکثر مردم نمی دانند.»

ب) ابطال تثلیث؛

خداوند متعال می فرماید: «لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍ»؛(1) «آن ها که گفتند: خداوند سومین از سه نفر است، به یقین کافر شدند.»

و نیز می فرماید: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلا تَقُولُوا ثَلاثَهٌ»؛(2) «به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید و نگویید خداوند سه گانه است.»

همچنین می فرماید: «وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ نُوحِی إِلَیهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدُونِ»؛(3) «و ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست، پس تنها مرا پرستش کنید.»

ج) یکتاپرستی از دیدگاه قرآن؛

خداوند متعال می فرماید: «وَما کانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَلَعَلا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ»؛(4) «و معبود دیگری با او نیست؛ که اگر چنین می شد، هریک از خدایان، مخلوقات خود را تدبیر و اراده می کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می جستند.»

خداوند متعال می فرماید: «لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا یصِفُونَ»؛(5) «اگر در آسمان ها و زمین، جز «اللّه» خدایان دیگری بود، فاسد می شدند (و نظام جهان به هم می خورد)، منزه است خداوند، پروردگار عرش، از توصیفی که آن ها می کنند.»

د) احاطه وجود خداوند بر جهان؛

خداوند متعال می فرماید: «هُوَ الأَوَّلُ وَالآخِرُ وَالظّاهِرُ وَالْباطِنُ»؛(6) «اول و آخر، و پیدا و پنهان اوست.»

1- 566. سوره مائده، آیه 73.

2- 567. سوره نساء، آیه 171.
3- 568. سوره انبیاء، آیه 25.
4- 569. سوره مؤمنون، آیه 91.
5- 570. سوره انبیاء، آیه 22.
6- 571. سوره حدید، آیه 3.

و نیز می فرماید: «وَهُوَ مَعَکُمْ أَینَ ما کُنْتُمْ»؛(1) «هرجا که باشید او با شما است.»

و باز می فرماید: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ»؛(2) «و ما از رگ قلبش به او نزدیک تریم.»

همچنین می فرماید: «فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛(3) «و به هر سو، رو کنید، خدا آنجاست.»

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ما رأیت شیئاً إلّا و رأیت اللَّه قبله وبعده ومعه»؛ «نمی بینم هیچ چیزی را مگر این که خدا را قبل از آن و بعد از آن و همراه آن می بینم.»

ه) صفات خداوند در قرآن؛

خداوند متعال می فرماید: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلّا هُوَ عالِمُ الْغَیبِ وَالشَّهادَهِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ»؛(4) «او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و پنهان است، و او رحمان و رحیم است.»

در جای دیگر می فرماید: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمّا یشْرِکُونَ»؛(5) «او خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزه است، به کسی ستم نمی کند، امنیت بخش است، مراقب هر چیزی است، قدرتمند شکست ناپذیر که اراده او هر امری را اصلاح می کند، و شایسته عظمت است؛ خداوند منزه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند.»

و نیز می فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الأَسْماءُ الْحُسْنی یسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»؛(6) «او خدایی است خالق، آفریننده ای بی سابقه، و صورتگری (بی نظیر)؛برای او نام های نیک است، آنچه در آسمان ها و زمین است تسبیح او می گویند، و او عزیز و حکیم است.»

1- 572. سوره حدید، آیه 4.

2- 573. سوره ق، آیه 16.
3- 574. سوره بقره، آیه 115.
4- 575. سوره حشر، آیه 22.
5- 576. سوره حشر، آیه 23.
6- 577. همان، 24.

و) احاطه علم خداوند؛

خداوند متعال می فرماید: «أَ لا یعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ»؛(1) «آیا آن کس که موجودات را آفریده از حال آنان آگاه نیست؟! در حالی که او (از اسرار دقیق) باخبر و آگاه است.»

همچنین می فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَنَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ»؛(2) «ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیک تریم.»

در جای دیگر می فرماید: «یعْلَمُ ما یلِجُ فِی الأَرْضِ وَما یخْرُجُ مِنْها وَما ینْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَما یعْرُجُ فِیها وَهُوَ مَعَکُمْ أَینَ ما کُنْتُمْ وَاللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»؛ (3) «آنچه را در زمین فرو می رود می داند، و آنچه از آن خارج می شود و آنچه از آسمان نازل می گردد و آنچه به آسمان بالا می رود؛ و هرجا باشید او با شماست؛ و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست.»

و نیز می فرماید: «قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً»؛(4) «بگو: اگر دریاها برای (نوشتن)کلمات پروردگارم مرکب شود، دریاها پایان می گیرد، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، هرچند همانند آن (دریاها) را کمک آن قرار دهیم.»

ز) عظمت قدرت خداوند؛

خداوند متعال می فرماید: «ما خَلْقُکُمْ وَلا بَعْثُکُمْ إِلّا کَنَفْسٍ واحِدَةٍ»؛(5) «آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست.»

ه) خداوند جسم و مرئی نیست؛

خداوند متعال می فرماید: «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیی ءٌ»؛(6) «هیچ چیز همانند او نیست.»

ص:259

1- 578. سوره ملک، آیه 14.

2- 579. سوره ق، آیه 16.
3- 580. سوره حدید، آیه 4.
4- 581. سوره کهف، آیه 109.
5- 582. سوره لقمان، آیه 28.
6- 583. سوره شوری، آیه 11.

و نیز می فرماید: «لا تُدْرِکُهُ الأَبْصارُ وَهُوَ یدْرِکُ الأَبْصارَ»؛(1) «چشم ها او را نمی بینند؛ ولی او همه چشم ها را می بیند.»

8 - قرآن از دیدگاه دانش روز

توضیح

پس از آشنایی مسلمانان با علوم یونان و انطباق قرآن با علوم تجربی، نوع جدیدی از تفسیر قرآن پدید آمد که به نام تفسیر علمی معروف شد، و در دو قرن اخیر در پی رشد چشمگیر علوم تجربی در غرب، این نوع تفسیر اوج گرفت. اینک به برخی از آیات قرآن که با علوم تجربی مطابقت پیدا کرده، اشاره می کنیم:

1) آغاز جهان

چگونگی پیدایش جهان از اندیشه هایی است که همیشه فکر بشر را به خود مشغول کرده است. قرآن کریم در آیات بسیاری به این مسأله اشاره کرده و دانشمندان کیهان شناس نیز در این مورد نظریاتی ابراز کرده اند:

خداوند متعال می فرماید: «ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّمآءِ وَهِی دُخانٌ»؛(2) «سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که به صورت دود بود.»

و نیز می فرماید: «أَ وَلَمْ یرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَالأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما»؛(3) «آیا کافران ندیدند که آسمان و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن ها را از یکدیگر باز کردیم.»

جمله (هی دخان - آسمان ها در آغاز به صورت دود بوده است) نشان می دهد که آغاز آفرینش آسمان ها، از توده گازهای گسترده و عظیمی بوده است. و این با آخرین تحقیقات علمی در مورد آغاز آفرینش، کاملاً هماهنگی دارد؛ زیرا نظریه ای که از سوی اکثر اخترشناسان به عنوان بهترین نظریه مطرح است این که حدود 20 میلیون موجود در جهان، در نقطه ای بسیار کوچک و فشرده متمرکز بوده است. این انرژی

1- 584. سوره انعام، آیه 103.

2- 585. سوره فصّلت، آیه 11.
3- 586. سوره انبیاء، آیه 30.

منفجر شد و با سرعتی نزدیک به سرعت نور در همه جا منتشر گشت. پس از مدتی ماده و انرژی از هم تفکیک شدند و تمام اجزای گوناگون جهان امروز از دل این انفجار نخستین بیرون ریختند. هم اکنون نیز بسیاری از ستارگان به صورت توده فشرده ای از گازها و دخان هستند.

2) نیروی جاذبه

نیروی جاذبه یا قانون جاذبه عمومی بدین معنا است که کلیه اجسام بزرگ و کوچک در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و همدیگر را جذب می کنند. این کشش به دو چیز بستگی دارد: جرم و فاصله؛ یعنی با جرم نسبت مستقیم دارد و هر قدر جرم یک جسم بیشتر باشد نیروی کشش آن نیز بیشتر می شود.

برای مثال جرم خورشید 330 هزار برابر جرم زمین است و لذا نیروی جاذبه خورشید نیز 330 برابر نیروی جاذبه زمین است. و بر همین اساس است که زمین تحت تأثیر جاذبه خورشید قرار می گیرد. و چون جرم زمین 81 برابر جرم ماه است لذا ماه تحت تأثیر نیروی جاذبه زمین قرار گرفته و دور زمین می چرخد.

بر طبق این قانون گریز از مرکز، هر جسمی که بر گرد مرکزی حرکت کند در آن جسم طبعاً کششی به وجود می آید که می خواهد از آن مرکز دور شود. مثل قطعه سنگی که به ریسمانی بسته ایم و می گردانیم.

حرکت زمین، سیارات، قمرها و اجرام آسمانی در مدارهای خود گرد یکدیگر در نتیجه ترکیب دو نیروی جاذبه و گریز از مرکز است. همین دو نیرو است که اجرام فضایی را در مدار خود نگه می دارد و از سقوط و تصادم و اصطکاک آن ها با هم جلوگیری می کند.

قرآن کریم به این مسأله اشاره کرده و در آیاتی چند می فرماید:

«اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ

ص:261

وَالْقَمَرَ»؛(1) «خدا همان کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که برای شما دیدنی باشد، برافراشت، سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت)؛ و خورشید و ماه را مسخّر ساخت.»

«إِنَّ اللَّهَ یمْسِکُ السَّماواتِ وَالأَرْضَ أَنْ تَزُولا»؛(2) «خداوند آسمان و زمین را نگه می دارد تا از نظام خود منحرف نشوند.»

«وَیمْسِکُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الأَرْضِ إِلّا بِإِذْنِهِ»؛(3) «و آسمان (=کرات و سنگ های آسمانی) را نگه می دارد، تا جز به فرمان او، بر زمین فرونیفتند.»

ولی نیوتن بعد از قرن ها قانون جاذبه عمومی را کشف می کند و آن گاه گالیله قانون سقوط اجسام را از روی آن به دست می آورد، گرچه برخی معتقدند که ابوریحان بیرونی (440 ه.ق) اولین کسی بود که به نیروی جاذبه پی برد ولی مشهور آن است که به توسط «نیوتن» در قرن هفدهم میلادی کشف شد.

3) انواع حرکت خورشید

خورشید، یکی از نشانه های الهی است که خداوند متعال در قرآن کریمش به آن سوگند خورده است. در آیات بسیاری از خورشید و حرکت های آن یاد شده است.

الف) حرکت طولی؛ این نوع حرکت به حرکت انتقالی خورشید در درون کهکشان راه شیری معروف است.

خداوند متعال می فرماید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ»؛(4) «و خورشید (نیز برای آن ها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است؛ این تقدیر خداوند قادر و داناست.»

آخرین و جدیدترین تفسیر برای آیه فوق همان است که اخیراً دانشمندان کشف

1- 587. سوره رعد، آیه 2.

2- 588. سوره فاطر، آیه 41.
3- 589. سوره حجّ، آیه 65.
4- 590. سوره یس، آیه 38.

کرده اند و آن حرکت خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معین و ستاره دور دستی که آن را ستاره «وگا» نامیده اند می باشد.

ب) حرکت دورانی؛ این نوع حرکت که به نام حرکت انتقالی خورشید همراه با کهکشان معروف است در قرآن کریم به آن اشاره شده است، آنجا که می فرماید: «لاَ الشَّمْسُ ینْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلاَ اللَّیلُ سابِقُ النَّهارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یسْبَحُونَ»؛(1) «نه خورشید را سزاست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد؛ و هرکدام در مسیر خود شناورند.»

برخی می گویند: مقصود از شناور بودن خورشید در فلک خود، حرکت آن همراه با منظومه شمسی و همراه با کهکشان که در آن قرار داریم می باشد،چه این که امروزه ثابت شده است که منظومه شمسی ما جزئی از کهکشان عظیمی است که دور خود در حال گردش است. لذا می توان ادعا کرد که جمله «فِی فَلَکٍ یسْبَحُونَ» اشاره به حرکت دورانی خورشید دارد که برخلاف هیئت بطلمیوسی حاکم در زمان نزول قرآن، سخن گفته است.

ج) حرکت وضعی خورشید به دور خود؛ برخی دیگر از مفسران جمله «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ...» را اشاره به حرکت وضعی کره زمین دانسته اند؛ زیرا مطالعات دانشمندان به طور قطع ثابت کرده که خورشید به دور خود گردش می کند.

د) حرکت درونی خورشید؛ به نظر می رسد که کلمه «تجری» در جمله «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها» معنای دیگری را نیز بدهد و آن حرکت درونی خورشید است.

امروزه دانشمندان کشف کرده اند که خورشید علاوه بر حرکت وضعی، انتقالی طولی و انتقالی دورانی، دارای یک حرکت دیگری نیز هست؛ چرا که دائماً در آن انفجارات هسته ای صورت می پذیرد تا انرژی نورانی و گرما را تولید کند و همین

1- 591. سوره یس، آیه 40.

انفجارات باعث زیر و زبر شدن مواد مذاب داخل خورشید شده و گاه تا کیلومترها به بیرون پرتاب می شود. و لذا می توان از این عمل به حرکت درونی خورشید تعبیر کرده که قرآن از آن با کلمه«تجری» یاد کرده است.

ه) حرکت تا زمان معین؛ برخی معتقدند که جمله «کُلٌّ یجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمّی»؛(1) «هر یک از خورشید و ماه تا زمان معینی به گردش خود ادامه می دهند.» اشاره به این است که این دو تا زمان معینی به گردش خود ادامه می دهند. یعنی زمانی فراخواهد رسید که این چراغ های آسمانی خاموش گردند و آن هنگام فرارسیدن روز قیامت است.

4) حرکت کره زمین

خداوند متعال می فرماید: «وَتَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَهِی تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَی ءٍ إِنَّهُ خَبِیرٌ بِما تَفْعَلُونَ»؛(2) «کوه ها را می بینی و آن ها را ساکت و جامد می پنداری؛ در حالی که مانند ابر در حرکتند، این صُنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده؛ او از کارهایی که شما انجام می دهید مسلّماً آگاه است.»

نخستین کسی که حرکت کره زمین را کشف کرد، گالیله ایتالیایی بود. گرچه چوب این شهامت علمی خود را خورد و از طرف حامیان خرافی کلیسا تکفیر شد ولی توبه کرد و توبه نامه خود را در حضور پدران روحانی با رسای بلند خواند ولی افتخار این کشف بزرگ علمی به نام او ثبت گردید.

قبل از او فیثاغورث حکیم معروف یونانی مسأله حرکت زمین را مطرح کرده بود ولی نتوانسته بود آن را به اثبات برساند و لذا نتوانست در برابر عقیده بطلمیوس قد علم کند.

نظر بطلمیوس دانشمند بزرگ فلکی مصری دایر بر سکون و مرکزیت زمین و حرکت خورشید و سایر ستارگان ثابت و سیار به دور آن، که حدود 15 قرن بر تمام افکار دانشمندان سایه افکنده بود.

1- 592. سوره رعد، آیه 2.

2- 593. سوره نمل، آیه 88.

و امّا وجه تشبیه به حرکت ابرها چیست؟ به دو نکته می توان اشاره کرد:

الف) سرعت حرکت ابر، همان گونه که حرکت وضعی زمین نزدیک به 30 کیلومتر در هر دقیقه است.

ب) حرکت ابرها در نهایت آرامش، همان گونه که زمین نیز چنین است.

مسلّماً حرکت کوه ها بدون حرکت زمین که به آن ها متّصل است معنا ندارد. بدین ترتیب معنای آیه چنین می شود: زمین با سرعت حرکت می کند؛ همچون حرکت ابرها.

طبق محاسبات دانشمندان امروز، سرعت سیر حرکت زمین به دور خود، نزدیک به 30 کیلومتر در هر دقیقه است و سیر آن در حرکت انتقالی به دور خورشید از این هم بیشتر است. به هر حال آیه فوق از معجزات قرآن است؛ زیرا حرکت زمین توسط گالیله ایتالیایی و کپرنیک لهستانی در حدود قرن هفدهم میلادی کشف شد، در حالی که قرآن بیش از هزار سال قبل از آن سخن به میان آورده است.

و نیز قرآن می فرماید: «الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرْضَ مَهْداً»؛(1) «همان خدایی که زمین را برای شما محلّ آرامش قرار داد.»

قرآن در توصیف زمین لفظ (مهد) گهواره را به کار برده است؛ زیرا حرکت آن چنان ملایم و آرام است که بسان حرکت گهواره است.

5) کرویت زمین

خداوند متعال می فرماید: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الأَرْضِ وَمَغارِبَهَا الَّتِی بارَکْنا فِیها»؛(2) «و مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن قومِ به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم) واگذار کردیم.»

و نیز می فرماید: «رَبُّ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَما بَینَهُما وَرَبُّ الْمَشارِقِ»؛(3) «پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن است، و پروردگار مشرق ها.»

1- 594. سوره طه، آیه 53.
2- 595. سوره اعراف، آیه 137.
3- 596. سوره صافات، آیه 5.

همچنین می فرماید: «فَلا أُقْسِمُ بِرَبِ ّ الْمَشارِقِ وَالْمَغارِبِ إِنّا لَقادِرُونَ»؛ (1) «سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها که ما قادریم.»

سید هبت اللَّه شهرستانی می گوید: «سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها» دلالت دارد بر کثرت و تعدد هریک از مشرق و مغرب، و این قول با نظر کرویت زمین سازگاری دارد بدون این که در تفسیر آن محتاج به تکلّفی باشیم.»(2)

برخی می گویند: خورشید هر روز از نقطه تازه طلوع و در نقطه تازه ای نیز غروب می کند و لذا به تعداد روزهای سال، مغرب و مشرق داریم و تعبیر جمع (مشارق و مغارب) اشاره به همین مطلب است. و روایتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که 360 مشرق و مغرب وجود دارد این معنا را تأیید می کند.(3)

6) موجودات زنده در آسمان

این فکر که آیا در آسمان موجودات زنده یا عاقل دیگری وجود دارد، یکی از دغدغه های بشر است. برخی از آیات قرآن به وجود موجوداتی زنده در آسمان اشاره کرده است.

خداوند متعال می فرماید: «وَمِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَما بَثَّ فِیهِما مِنْ دابَّهٍ وَهُوَ عَلی جَمْعِهِمْ إِذا یشآءُ قَدِیرٌ»؛(4) «و از آیات اوست آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه از جنبندگان در آن ها منتشر نموده؛ و او هرگاه بخواهد بر جمع آن ها تواناست.»

کلمه «دابه» شامل موجودات ذره بینی تا حیوانات غول پیکر می شود. و لذا این آیه دلالت بر وجود انواع موجودات زنده در آسمان ها دارد.

«ایزاک آسیموف» می نویسد: «به خاطر نتایج و داده های صحیح فضایی، باید به ستارگانی دست یابیم. ما باید سیاراتی نظیر زمین را که دور آن ها می چرخند و بر روی خود دوست و دشمن، ابرمردها و هیولاها را حمل می کنند، پیدا کنیم.»

1- 597. سوره معارج، آیه 40.
2- 598. اسلام و هیئت، ص 34 - 35.
3- 599. تفسیر صافی، ج 5، ص 229.
4- 600. سوره شوری، آیه 29.

(1)

جمعی از دانشمندان اخترشناس؛ همچون «هرثل» معتقدند که مجموع ستارگان ثابت و سیار، مسکون می باشند و تجلیات اسرارآمیز حیات هرگز منحصر به زمین نیست. منتها شرایط حیات بر حسب انواع جاندارانی که در هریک از کرات آسمانی زندگی می کنند، متفاوت است.(2)

7) پایان جهان

پیش از آن که قیامت کبری برپا شود، عالم منقرض خواهدشد، آسمان ها درهم می پیچد، منظومه شمسی برهم می خورد و همه موجودات ارضی و سماوی می میرند ... .

ممکن است زلزله بسیار شدید زمین را تکان دهد، یا بمب اتمی نیرومندی باعث از هم پاشیدگی کره زمین گردد... ولی مسأله انقراض عالم پیش از فرارسیدن روز جزا یک تحوّل اساسی و بنیادی است که تمام نظام عالم را بر هم می ریزد... و این مطلب را می توان از آیات و روایات استفاده کرد:

آیات

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمّی»؛(3) «و خورشید و ماه را مسخّر ساخت، که هرکدام تا زمان معین حرکت کنند.»

«إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ»؛(4) «در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود. و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند.»

«إِذَا السَّماۤءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ»؛(5) «آن زمان که آسمان (=کرات آسمانی) از هم شکافته شود. و آن زمان که ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند.»

«إِنَّ زَلْزَلَهَ السّاعَهِ شَی ءٌ عَظِیمٌ»؛(6) «همانا زلزله رستاخیز، امر عجیبی است.»

«وَتَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ»؛(7) «و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردند!»

1- 601. اکتشافات قرن بیستم، ایزاک آسیموف، ص 67 - 68، ترجمه علی رضا توکلی صابری.
2- 602. دانش عصر فضا، ص 167.
3- 603. سوره رعد، آیه 2.
4- 604. سوره تکویر، آیه 1 - 2.
5- 605. سوره انفطار، آیه 1 - 2.
6- 606. سوره حجّ، آیه 1.
7- 607. سوره قارعه، آیه 5.

«وَإِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ»؛(1) «و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند.»

روایات معصومین علیهم السلام

علی بن مهزیار می گوید: «کتب ابوجعفرعلیه السلام إلی رجل بخطّه فی دعآء کتب به ویفنی کلّ شیی ء»(2)؛ «ابوجعفر در دعایی که به خطّ خود برای کسی نوشت، چنین مرقوم داشت: ای کسی که قبل از هر موجودی وجود داشتی، آن گاه هرچیز را خلق کرده و خودت باقی می مانی و هرچیزی فانی می گردد.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «ثلاثه اشیاء لاینبغی للعاقل ان ینساهنّ علی کلّ حال: فناء الدنیا، و تصرّف الاحوال، و الآفات التی لاامان لها»(3)؛ «سه چیز است که شخص عاقل سزاوار نیست که در هر حال آن ها را فراموش کند: فانی شدن دنیا، تصرّف حالات و آفت هایی که برای آن ها امانی نیست.»

این مطلب مورد تأیید دانشمندان نیز می باشد که اینک به برخی از کلمات آن ها اشاره می کنیم. برخی از دانشمندان فیزیک و کیهان شناس می گویند: «خورشید در هر ثانیه 564 میلیون تن هیدروژن به عنوان سوخت مصرف می کند که از این مقدار 560 میلیون هلیم به وجود می آید.

چهارمیلیون تن مواد باقی مانده که فقط هفت درصد سوخت مصرفی می باشد تبدیل به انرژی می شود و در نهایت به صورت نور و گرما انتشار می یابد. با وجود نیاز عظیمی که خورشید ما به سوخت دارد، می تواند به مدت ده میلیارد سال بدرخشد که از این عمر طولانی پنج میلیارد سال را گذرانده است. بنابراین اکنون خورشید در نیمه راه زندگی خود قرار دارد.»(4)

برخی دیگر از صاحبان نظر می گویند: «از آنجا که همه ستارگان در واقع مولد

ص:268

1- 608. سوره تکویر، آیه 6.
2- 609. بحارالانوار، ج 3، ص 184.

3- 610. همان، ج 17، ص 183.
4- 611. فیزیک نوین، دکتر اریک، ترجمه بهروز بیضاوی، ص 20 - 21.

خوش هسته ای هستند سرانجام روزی سوختشان تمام شده و انبوهی از گازهای درخشان پوسته ستاره به صورت های خیال انگیزی در فضا رها می شوند. هنگامی که سوخت هسته ای ستاره پایان یافت نیروی گرانش سریعاً ستاره را در خود فرو می برد و ستاره به تلّی از خاکستر داغ تبدیل می شود. ستاره های بسیار پرحجم، با یک انفجار به حیات خود پایان می دهند....»(1)

فرانک آلن استاد فیزیک زیستی می گوید: «قانون ترمودینامیک (حرارت) ثابت کرده است که جهان پیوسته رو به وضعی روان است که در تمام اجسام به درجه ای پست می رسند و دیگر انرژی قابل مصرف وجود نخواهد داشت. در آن حالت زندگی دیگر غیرممکن خواهد بود. اگر جهان آغازی نمی داشت و از ازل موجود می بود باید پیش از این چنین آلت و عامل مرگ و رکود حادث شده باشد. خورشید سوزان و ستارگان و زمین آکنده از زندگی، گواه صادق است بر این که جهان در زمانی اتفاق افتاده و پیدایش آن در لحظه ای خاص به وقوع پیوسته است.»(2)

انیشتین می گوید: «من در این دنیا ماده و نیروی ازلی نمی بینم و آفرینش جهان را نتیجه تصادف نمی دانم. من در آفرینش جهان مشیت پروردگار قادر متعال را می بینم و بس.»(3)

8) اعجاز عددی

برخی از نویسندگان و صاحبان نظر در چند دهه اخیر، بُعد دیگری را برای اعجاز قرآن ذکر کرده اند که همان اعجاز عددی قرآن است. اینان ادعا می کنند که یک نظم ریاضی بر قرآن حاکم است.

تاچند سال اخیر این راز علمی پنهان مانده بود ولی با پیدایش رایانه، پرده از روی

1- 612. کیهان و راه کهکشان، ص 25 - 26.
2- 613. اثبات وجود خدا، ص 18.
3- 614. همان، ص 44 و 76.

نظم ریاضی برداشته شد و اعجاز این کتاب مقدس بار دیگر بر جهانیان ثابت گردید. اینک به نمونه هایی از اعجاز ریاضی قرآن اشاره می کنیم.

1 - نسبت حرف (ق) در سوره (ق) از تمام سوره های قرآن بیشتر است.

2 - مقدار حرف (ص) در سوره (ص) نیز به تناسب مجموع حروف سوره از هر سوره دیگر بیشتر است.

3 - حرف (ن) در سوره (ن و القلم) بزرگ ترین رقم نسبی را در «114» سوره دارد.

4 - واژه «دنیا» 115 بار و واژه «آخرت»نیز 115 بار در قرآن آمده است.

5 - واژه «شیاطین» و «ملائکه» هرکدام 68 بار در قرآن تکرار شده است.

6 - واژه «حیات» و مشتقات آن و نیز واژه «موت»هر کدام 145 بار آمده است.

7 - کلمه «الرحمن» 57 مرتبه و کلمه «الرحیم» دو برابر؛ یعنی 114 بار است.

8 - کلمه «جزاء» 117 بار و کلمه «مغفرت» دو برابر؛ یعنی 234 بار تکرار شده است.

9 - کلمه «فجّار» سه مرتبه و کلمه «ابرار» دو برابر؛ یعنی 6 بار تکرار شده است.

10 - کلمه «عسر» 12 مرتبه و کلمه «یسر» سه برابر؛ یعنی 36 بار در قرآن آمده است.

11 - کلمه «قل» 332 مرتبه و کلمه «قالوا» نیز به همین تعداد تکرار شده است.

12 - کلمه «ابلیس» 11 مرتبه و کلمه «استعاذه باللّٰه» نیز به همین عدد تکرار شده است.

13 - کلمه «المصیبه» و کلمه «الشکر» هر دو به یک اندازه؛ یعنی 75 بار آمده است.

14 - کلمه «جهر» و «علانیه» هر دو 16 بار تکرار شده است.

15 - کلمه «شده» و کلمه «صبر» هر دو 102 مرتبه تکرار شده است.

قرآن از دیدگاه دانشمندان جهان

1 - ولتر فیلسوف و نویسنده معروف فرانسوی:

«من یقین دارم که اگر قرآن و انجیل را به یک فرد غیر متدین ارائه دهند او حتماً

ص:270

اولی را برخواهد گزید؛ زیرا کتاب محمّدصلی الله علیه وآله در ظاهر افکاری را تعلیم می دهد که به اندازه کافی بر مبنای عقلی منطبق است.»(1)

2 - دکتر گرینیه فرانسوی می گوید: «من آیات قرآن را که به علوم پزشکی و بهداشتی و طبیعی ارتباط دارد، دنبال کردم و از کودکی آن ها را فراگرفتم و کاملاً بدان آگاه بودم و بنابراین دریافتم که این آیات از هر جهت با معارف و علوم جهانی منطبق است.»(2)

3 - بودلی نویسنده سوئیسی: «نزد ما کتابی است به نام قرآن که در اصالت و سلامت منحصر به فرد است.»(3)

4 - دینورت دانشمند اروپایی: «واجب است که اعتراف کنیم، علوم طبیعی، فلکی، فلسفه و ریاضیات که در اروپا اوج گرفته، عموماً از قرآن اقتباس شده است، بلکه اروپا شهری برای اسلام است.»(4)

سند قرآن کریم

قرآن کریم برخلاف اناجیل و تورات سند تام و تمامی دارد که به برخی از امتیازات آن که سند را تمام می کند اشاره می کنیم:

1 - قرآن بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده است.

2 - کتابت قرآن در عهد پیامبرصلی الله علیه وآله بوده است.

3 - قرآن در سینه ها حفظ می شده است.

4 - قرآن در قلب پیامبرصلی الله علیه وآله محفوظ بوده است.

5 - پیامبرصلی الله علیه وآله و صحابه مأمور به تلاوت قرآن بودند.

6 - تعداد زیادی از صحابه از حافظان قرآن بودند.

7 - صحابه به قرآن اهمیت می دادند.

1- 615. نگرشی بر علوم طبیعی در قرآن، ص 151.
2- 616. همان، ص 153.
3- 617. همان، ص 153.
4- 618. همان، ص 145.

اثبات نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در زمان حاضر

آنچه تاکنون بیان شد به جهت اثبات نبوت پیامبر اسلام در عصر بعثت آن حضرت بود ولی برای کسانی که در عصر حاضر زندگی می کنند از راه های مختلفی می توان نبوت ایشان را به اثبات رساند:

الف) تواتر عام؛ که نزد عموم مردم است در هر عصر و زمانی که این آیات از خداوند متعال به توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله رسیده است.

ب) تواتر خاص؛ که نزد جماعتی است با عنایت خاص به آیات قرآن.

ج) تواتر معنوی؛ به این معنا که آیات و دلایل نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فوق حد تواتر معنوی است.

د) اقرار و تصدیق؛ به این معنا که آیات قرآن در مرأی و مسمع کثیری از مردم بوده و همه اقرار و تصدیق آن نموده اند.

ه) نقل های متواتر از علما؛ به این معنا که علمای علوم مختلف، آیات قرآن را متواتراً در طول تاریخ نقل کرده اند.

عمومیت بعثت از دیدگاه قرآن

آیات در این بخش را می توان به دو گروه تقسیم نمود:

1 - آیاتی که به روشنی می گوید: برای هر قومی و گروهی هادی و راهنما بوده و یا برای هر امّتی بیم دهنده وجود داشته است:

«وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ»؛(1) «و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.»

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيها نَذِيرٌ»؛(2) «ما تو را بحق برای بشارت و انذار فرستادیم؛ و هر امّتی در گذشته انذار کننده ای داشته است!»

1- 619. سوره رعد، آیه 7.
2- 620. سوره فاطر، آیه 24.

«وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛(1) «ما در هر امّتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!»

2- آیاتی که متضمّن نداهای آغاز آفرینش انسان است و به گونه ای حاکی از گستردگی این فیض است:

«یابَنِی آدَمَ قَدْ أَنزَلْنا عَلَیکُمْ لِباساً یوَارِی سَوْءَاتِکُمْ وَرِیشاً...»؛(2) «ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماست.»

«یابَنِی آدَمَ لا یفْتِنَنَّکُمُ الشَّیطانُ ...»؛(3) «ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد.»

«یابَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ...»؛(4) «ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید!»

«یابَنِی آدَمَ إِمّا یأْتِینَّکُمْ رُسُلٌ مِنکُمْ...»؛(5) «ای فرزندان آدم! اگر رسولانی از خود شما به سراغتان بیایند.»

«یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ یأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنکُمْ یقُصُّونَ عَلَیکُمْ آیاتِی وَینذِرُونَکُمْ لِقَآءَ یوْمِکُمْ هذا...»؛(6) «(در آن روز به آنها می گوید:) ای گروه جنّ و انس! آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بازگو می کردند، و شما را از ملاقات چنین روزی بیم می دادند؟!»

قرآن از دیدگاه روایات

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره قرآن می فرماید: «ظاهره أنیق و باطنه عمیق، لاتحصی عجائبه و لا تبلی غرائبه»(7)؛ «ظاهرش زیبا و به عجب آورنده و باطنش عمیق است. عجایبش شمارش نمی شود و غرائبش پوسیده نمی گردد.»

1- 621. سوره نحل، آیه 36.
2- 622. سوره اعراف، آیه 26.

3- 623. سوره اعراف، آیه 27.

4- 624. سوره اعراف، آیه 31.

5- 625. سوره اعراف، آیه 35.

6- 626. سوره انعام، آیه 130.

7- 627. اصول کافی، ج 2، ص 598.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز می فرماید: «سراجاً لاتخبو توقده و بحراً لایدرک قعره»(1)؛ «چراغی است که روشنایی اش خاموش نمی شود و دریایی است که قعر آن احساس نمی گردد.»

و امام رضاعلیه السلام درباره قرآن می فرماید: «إنّ اللّٰه تعالی لم یجعله لزمان دون زمان و لالناس دون ناس، فهو فی کلّ زمان جدید و عند کلّ قوم غضّ إلی یوم القیمه»(2)؛ «همانا خداوند متعال قرآن را برای یک زمان معین و مردم خاصّ قرار نداده است، بلکه قرآن در هر زمانی جدید و نزد هر قومی تا روز قیامت تازه است.»

1- 628. بحار الانوار، ج 89، ص 21.
2- 629. بحار الانوار، ج 2، ص 280.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109